

# چین - کشوری امپریالیستی بسوی قدرت برتر

## جهانی



### بجای سرسخن:

برگردان این نوشه به معنی توافق با تمامی نظرات رفqa نیست، بلکه برای آشنا شدن با نظرات این رفqa در اختیار فارسی زبانان قرار می‌گیرد. امیدوارم که این قدمی کوچک در راه همبستگی جهانی پرولتری باشد.

آنها همان‌گونه که خود نوشه‌اند، این نوشه نتیجه بحث‌های طولانی رفqa در این مورد است و با تمامی اشکالاتی که می‌تواند به آن وارد باشد، نوشه‌ای منحصر به فرد است که تاکنون از طرف هیچ جریان و فردی انتشار نیافته است، لائق به زبان آلمانی. اغلب نوشه‌های موجود سعی دارند که باقی اوضاع کنونی جمهوری خلق چین، به نفی کمونیسم بررسند و آنها که امروز ناگهان عاشق سینه چاک چین هستند، کسانی هستند که درگذشته به طیف رویزیونیستهای روسی به اصطلاح "اردوگاه سوسیالیسم موجود" تعلق داشتند. اگر آنها درگذشته چین را دست نشانده امپریالیسم امریکا می‌دانستند، حالا که دیگر شوروی وجود ندارد، آمال آنها، چین و ویتنام، کره شمالی، ... و "سوسیالیست‌های فرن بیست و یکم" کاتولیک امریکای لاتین است.

- برای فهم بهتر، تمامی پانوشه‌ها با خط ریزتر و اربی بلا فاصله آورده می‌شود. در اینجا باید از رفیقی که این برگردان را بامتن اصلی آلمانی مقایسه کرد و با پیشنهادهای خود مرا باری رساند، سپاسگزاری کنم.

متوجه

۲۰۱۹  
ژانویه

Avangard49.wordpress.com

Email: Avantgarde123@gmx.net

## فهرست مطالب

چین یک قدرت بزرگ امپریالیستی (توضیح IA\*RKP)

چین - کشوری امپریالیستی بسوی قدرت برتر جهانی

### I. اقتصادی

- برای ورود به بحث چند فاکت اقتصادی

- امپریالیسم چیست؟ یک کشور امپریالیستی کدام است؟

- تراکم و تمرکز، ایجاد انحصارات بزرگ، پیوستگی سرمایه دولتی و خصوصی

- سرمایه بانکی چین

- سرمایه مالی، الیگارشی مالی و دولت

- صدور سرمایه ۱: سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج

- گریزی بر: "کتاب سفید" آفریقائی چین، پایان سال ۲۰۱۰

- صدور سرمایه ۲: وامهای بانکی و صندوق‌های مالی

- صدور سرمایه ۳: "سبد سرمایه‌گذاری" و ذخائر ارزی

- نتیجه‌گیری: چین بزرگترین صادرکننده سرمایه جهان است

- صدور کالای چین: مهمترین عنصر استراتژی توسعه طبانه‌اش

- هنوز یک کالای صادراتی سودآور "قدرتمند": نیروی کار و فاچاق انسان

- نگاهی به مخازن مواد خام اقتصاد چین و مبارزه با رقبای امپریالیستی برسر مواد خام

- صنعت تسليحاتی چین

- بحران ارزی و جنگ ارزی؟

- گریز: تاثیر جهانی پیوستن چین به سیستم جهانی امپریالیستی

- عناصر برتری طبانه منطقه‌ای چین در آسیای جنوب شرقی

- "مستعمره‌های درونی" چین

- نومستعمره‌های چین

- اشکالات اقتصادی، بحران و نقاط ضعف امپریالیسم چین

### II. نظامی

- جغرافیائی

- نیروی دریائی و سیاست آن

- تسليحات دیگر

- هزینه‌های نظامی

- "اصول نظامی" چین

- از ارتش خلق بسوی ماشین نظامی امپریالیستی

- گریزی بر سیاست نظامی انقلاب پرولتاری

### III. سیاسی و ایدئولوژیکی

#### IV. تکامل ناموزون و جهش‌وار امپریالیسم

##### V. چند نکته پایانی

- بورژوازی آمریکائی و اروپائی در تزلزل

- ارزیابی ما از توسعه چین در سال‌های اخیر

## چین - کشوری امپریالیستی بسوی قدرت برتر جهانی

ما این بررسی را بعد از تحقیقات و بحثی که در چارچوب سازمانمان از مدت زمان مديدة به پیش برده‌ایم، انتشار می‌دهیم. موضوع این نیست که چین نه تنها یک کشور خیلی بزرگ سرمایه‌داری، بلکه یک کشور امپریالیستی است و نه فقط یکی از کشورهای امپریالیستی و همچنین نه تنها بدبیال برتری منطقه‌ای، بلکه یک کشور امپریالیستی است که در مسیر یک برتری قدرت جهانی می‌باشد. چین در مقیاس جهانی خود را با دیگر قدرتهای بزرگ امپریالیستی بیشتر و بیشتر در مناقشه‌ی ناحیه‌ای درگیر می‌کند. امپریالیسم چین یک تحрیک جدید هم برای امپریالیسم آمریکا(که همچنان، چه از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی در رتبه‌ی نخست در میان قدرتهای امپریالیستی است، اما محکوم به از همپاشی است) و هم برای اتحادیه سختکوش اروپا، ژاپن و نیز امپریالیسم روسیه است. در رقابت بین قدرتهای امپریالیستی بزرگ در اثر "پیشروی" چین، ورق‌ها دوباره بُر می‌خورند. این "پیشروی" همراه قدرتگیری اتحادیه اروپا و همچنین "برخاستن دوباره" امپریالیسم روسیه، بین معنی است که برای اولین بار بعد از سی سال که روابط‌های ایالات متحده آمریکا و سویا امپریالیست شوروی به اوج خود رسیده بود، دوباره خطر جنگ امپریالیستی شدت می‌یابد.<sup>۱</sup>

۱- اینجا صحبت از برخورد مستقیم مابین قدرتهای امپریالیستی، نه تنها "جنگ‌های نیابتی" و "مباغین صلح" در مقابل یکدیگر، که همیشه وجود داشته و خواهد داشت، این درگیریها همیشه بالقوه امکان تبدیل شدن به جنگ‌های منطقه‌ای را، بدون اینکه بلا فاصله به یک "جنگ جهانی" را دارند.

امروزبدون یک ارزیابی دقیق درمور چین نمی‌توان درمورد اوضاع جهانی، تعیین مشخص تضادهای اساسی آن و از آن طریق تبیین شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی ممکن نیست.

این بررسی، امپریالیسم چین و همینطور اشاره‌ای به سیر تکاملی آن برای سیستم جهانی امپریالیستی را مورد بررسی قرار می‌دهد. (رقابت درون امپریالیستی، جابجایی نسبی تناسب قوا بین آنان، فراهم نمودن زمینه رشد، ایجاد جنگ و خطر جنگ جهانی، نتایج منتج برای انقلاب جهانی پرولتاریایی...) برای خارج نشدن از بحث، بررسی دگرگونی در چین از سال ۱۹۷۶ و روند مشخص تاکنونی بازسازی سرمایه‌داری را بررسی نمی‌کند (و همچنین به تاریخ پیشین مبارزه طبقاتی که دوده، بین "جهش بزرگ" ۱۹۵۸ و کودتای ضدانقلاب رویزیونیستها به رهبری دنگ سیاپینگ نیزبود، نمی‌پردازد) همچنین در صدد اثبات نهادهای سرمایه‌داری در کشور چین نیز نمی‌باشد (هر چندکه از طرف عناصری از رویزیونیستهای جدید اصلاح‌ناپذیر و تعدادی از تروتسکیستها مورد تردید قرار می‌گیرد). همچنین این بررسی وضعیت طبقه کارگر و خلق و مبارزه طبقاتی در چین را مورد بررسی قرار نمی‌دهد.

برای اینکه در این ارتباط جواب هرگونه انتقادی را داده باشیم: این طبیعتاً بین معنی نیست که خود را با این مقوله‌ها درگیر نکرده یا نمی‌کنیم و یا احتیاج به برخورد با آنان نیست. بدون آن نمی‌توان هیچ‌گونه تحلیل منسجمی از چین سرمایه‌داری امروزی و حتا امپریالیستی از نمی‌توان همیشه به نمایش گذاشت. نمی‌توان همیشه در همه جا هر آنچه را که می‌دانیم در هر نوشتۀ ای و مقاله‌ای بگنجانیم.<sup>۲</sup>

۲- برای اینکه به این نقد قبل از طرح جواب بگوئیم: طبیعتاً به این معنی نیست، که خود را با این مقوله‌ها درگیر نکرده و نمی‌کنیم یا احتیاج به برخورد با آنان نیست بدون آن نمی‌توان هیچ‌گونه تحلیل منسجمی از چین سرمایه داری امروزی و حتا امپریالیسم به نمایش گذاشت. نمی‌توان همیشه در همه جا هر آنچه را که می‌دانیم در هر نوشتۀ و مقاله‌ای بگنجانیم.

## ۱ - اقتصادی

برای ورود به بحث چند فاکت اقتصادی:

بعداز یک رشد تولیدناخالص ملی (BIP) ۳/۱۰ درصد در سال ۲۰۱۰، چین با تولید ناخالص ملی ۵۸۷۹ میلیارد دلاری برای اولین بار ژاپن را باتولید ناخالص ملی (۵۴۷۴) پشتسرگذاشت و بعد از ایالات متحده، دومین اقتصاد بزرگ ملی جهان شد.<sup>۳</sup>

۳ - تولید ناخالص ملی آمریکا ۱۴/۶ بیلیون دلار بسیار بالاتر از تمامی کشورها است، همچنین بالاتر از چین. با وجود این قابل تأمل است که بخش غیرقابل تصوری از این تولید ناخالص ملی بدلیل حوزه مالی وسیع فقط "تولید" مجازی سرمایه هستند.

سهم چین در تولید ارزش زایی صنعتی جهانی به ۱۴% (درصد) بالغ می‌شود، سهم تولید فولادش ۴۴ درصد است.

برپایه برآورد OECD (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه)، چین مقام دوم را در بخش تحقیقات و توسعه دارا می‌باشد؛ در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۹۲۶۰۰ پژوهشگر در این ارتباط مشغول به کاربودند (ایالات متحده آمریکا با تعداد ۱/۳ میلیون نفر مقام اول را دارد).

الصادرات محصولات چین در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ آلمان (و بدون شک ایالات متحده آمریکا) را پشت سرگذاشت. چین در این سالها ۱۹۵۸ و ۱۸۳۱ میلیارد دلار بزرگترین توازن مازاد بازرگانی را در جهان دارا بود.

ذخیره ارزی چین در پایان سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۲۹۱۴ میلیارد دلار بود که بزرگترین ذخیره ارزی در جهان است<sup>۴</sup>. (سال ۲۰۰۵: ۸۱۹ میلیارد دلار، سال ۲۰۰۰: ۱۶۶ میلیارد دلار)

۴ - ذخیره ارزی از حجم اسکناس‌های دلار یا یورو تشکیل نمی‌گردد، بلکه بخش بزرگی از آن از اوراق بهادر دولتی که چین خریداری کرده است، می‌باشد. بنابراین این بین معنی است، که دیگر کشورها و دیگر "بهادران" به چین بدهکارند. بنابراین، این ذخایر همانقدر صدور سرمایه‌ی چینی رابه نمایش می‌گذارند. مثل اینکه اگر چین وام به خارج بدهد یا اینکه خوش را در بانکها یا کنسنهای صنعتی در خارج شریک نماید. در تمامی حالات درآمد بهره و سودویژه امپریالیستی را از ارزش اضافی خارجی به طرف خود می‌کشد. ذخیره ارزی چین در آخرین دهه بطور متوسط هرساله ۳۳٪ افزایش داشته است (ژاپن در مقام دوم در آخر سال ۲۰۱۰ با ۱۰۶۹ میلیارد دلار جلوتر از حوزه یورو با ۷۹۰ میلیارد دلار است. آمریکا تا به امروز نه ذخیره ارزی قابل توجهی دارد و نه به آن احتیاج دارد. به این دلیل که واحد پولی او همچنان مهمترین ذخیره ارزی است). در سال ۲۰۰۵، ۱۱۹ میلیارد دلار، در سال ۲۰۰۰، ۱۶۶ میلیارد دلار. اینها تمامی ذخیره‌های ارزی بوند که در تمام دنیا از همه کشورها در مجموع در جریان بود. (آخر مارس ۲۰۱۱ ذخیره واحد پولی به سقف ۳۰۴۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردد و یک افزایش ۲۶ درصدی را نسبت به آخر مارس سال ۲۰۱۰ نشان می‌داد).

اگر همه اشکال صدور سرمایه (یعنی سرمایه گذاری مستقیم، اعتبارهای بانکی، اعتبار تجاری، و خرید اوراق قرضه دولتی و دیگر اوراق بهادر) را باهم مد نظر قرار دهیم، چین بزرگترین صادرکننده سرمایه است. حتا اگر سرمایه گذاری مستقیم را در نظر بگیریم، چین دائمدار حال پیش روی است و در سال ۲۰۰۹ با سرمایه گذاریهای جدیدی بالغ بر ۱۰۱ میلیارد دلار در جهان، مقام سوم (بعد از ایالات متحده آمریکا و فرانسه) و تراکم سرمایه‌ای بالغ بر ۱/۰۶۵ میلیارد دلار، در مقام پنجم جهان قرار دارد. چین در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ با ۱۱۰ میلیارد دلار وام به کشورهای نو مستعمره و وابسته و در این رابطه هفت کشور صنعتی و بانک جهانی (با ۱۰۰ میلیارد دلار) را پشت سر گذاشته است.

چین بزرگترین خریدار اوراق قرضه آمریکا در نتیجه بزرگترین واهم دهنده به امپریالیسم آمریکا است (در آخر فوریه سال ۲۰۱۱: تنها ۱۰۱۵۴ میلیارد دلار اوراق بهادر دولتی بوده و بنابراین بدون سرمایه‌گذاری چین در بانکهای آمریکائی - صنایع و دیگر قروض) در کنار اوراق بهادر دولتی آمریکا، همچنین اوراق بهادر دیگر کشورها را بالغ بر ۲۵۷ میلیارد دلار (درین آنها تعداد زیادی از کشورهای اتحادیه اروپا) را داراست (آخر فوریه ۲۰۱۱)

چین در ماههای اخیر تامین باصطلاح "بحران مالی دولتهای اروپائی" را آغاز کرده است، و با خرید ۱۲ میلیارد یورو اوراق قرضه دولتی یونان، پرتغال و اسپانیا در این کشورها، سرمایه گذاری کرده و زیر بال ایسلند را با ۵۰۰ میلیارد دلار (در عمل کمک مالی موقت) گرفته است.

چین با سرعتی غیرقابل تصور درجهت گسترش قدرت نظامی خویش است، تنها بعداز مدتی طولانی "مخفي نگاه داشتن" جزئیات، موسسه تحقیقاتی امور نظامی بین‌المللی استکهلم - SPRI - بودجه نظامی چین در سال ۲۰۱۰ رابه ۱۱۹ میلیارد دلار، در رتبه‌ی دوم بعد از ایالات متحده آمریکا قرار داد<sup>۵</sup>. گمانه‌های احتمالی دیگر تا ۱۵۰ میلیارد دلار زده می‌شوند. همانگونه که خواهیم دید، تسلیح به هیچ وجه نه برای امور دفاعی کشوری، بلکه بعنوان قدرت برتر منطقه‌ای و عملیات تهاجمی در سطح جهان برای حق برتری طلبی است.

۵ - این ارقام از موسسه استکهلمی SIPRI (انسیستیوی تحقیقاتی بین المللی صلح - م) برداشته شده است. چین در سال ۲۰۰۰ هنوز در رتبه هفتم قرار داشت، در سال ۲۰۰۵ در رتبه پنجم، تا اینکه بالآخره از سال ۲۰۰۱ به بعد به رتبه دوم ارتقاء پیدا کرده است. بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۶۹۱ میلیارد دلار است. بعدازچین بریتانیایی کبیر با ۵۹/۶ ، فرانسه با ۵۹/۳ ، روسیه با ۵۸/۷ و چین ۵۴ میلیار دلار قرار دارند. تخمین موسسه مطمئناً کامل نیست، زیرا درکنار بودجه مستقیم نظامی بودجه غیرمستقیم هم وجود دارد که در بودجه واقعی نظامی گنجانده نشده اند.

باز هم جزئیاتی که چند پیش افکار عمومی را بخود مشغول کرد:

چین در سال ۲۰۰۹ با فروش ۱۳/۶ میلیون خودرو (از این تعداد ۱۰/۳ میلیون خودرو شخصی) برای اولین بار از بزرگترین بازار خودرو در جهان یعنی ایالات متحده آمریکا پیشی گرفته است، که از این تعداد ۷/۴ میلیون (درصد) آن در چین تولید می‌شود. سهم تکامل و تولید داخلی خودروی شخصی در چین ۳۰ درصد و "کامیون" حدود ۴۵ درصد، بقیه مربوط به بخش واگذاری امتیاز (Lizenz) و یا تولید کنسننهای خارجی در چین است<sup>۶</sup>.

۶ - این درصد باید طبق برنامه تاسال ۲۰۱۱ حداقل تا ۰۵ درصد افزایش یابد.

درنگاه اول این آمار اندک نه تنها "قدرت اقتصادی" عظیم چین، بلکه جایگاه اورا در سیستم امپریالیستی جهانی، نشان می‌دهد. این قدرت مالی او را نشان می‌دهد - اما نباید همانگونه که بعداً خواهیم دید - همچنین قدرت تکنولوژی تاکنون بدست آورده اورا فراموش کرد. در اینجا طبق تصویری که تبلیغات اشاعه می‌دهند نباید چین را تنها تولید کننده منسوجات ارزان، اسباب بازیهای سمی و انواع اجنباس بی ارزش دیگر، با یک تکنولوژی عقب افتاده اقتصادی که قبل از هر چیز کشوری با مزدپایین که بسادگی بازار صادرات برای همه نوع لوازم مورد احتیاج که برای هر کسی مناسب است و با چین امروزی همخوانی ندارد، در نظر گرفت.

از آنجایی که در بالا از تولید ناخالص ملی سخن بمیان آمده است: چند نکته‌ی توضیحی:

همه جا - همچنین دربحث درمورد ماهیت امپریالیستی چین - ارقامی از "قدرت اقتصادی" چین، معمولاً بزرگی اقتصاد آن بگوش می‌رسد<sup>۷</sup>.

۷ - همچنین بسیاری حرفهای بی معنی دیگر. اینکه چین کشوری با بزرگترین تراکم تلفن همراه در جهان است، بسیاری را تحت تاثیر قرار داده است. همچنین نسخه‌ی بسیاری به اینترنت. حتماً متن طولانی است که "تعداد" عمل جراحی زیبایی "را بعنوان معیار" درصد توسعه" می‌دانند (که زنان چینی حلا نه بشکل زنان اروپایی، بلکه به شکل زنان چینی خود را زیر تیغ می‌برند و از اینها گذشته گویا این "رشد غرور ملی" را بیان می‌دارد، که کوشش امپریالیسم در حال توسعه چین است که خطر بزرگی را به نمایش می‌گذارد. همچنین تراکم خطوط سراسری راه آهن "کلاسیک" نیز چیز بخصوصی را بیان نمی‌کند، در واقع بایستی تمامی وسایل قابل استفاده سرمایه‌داری حمل و نقل - و قدرت معاملات تجاری را در نظر گرفت. ما این نوع بازی با اعداد "چشمگیر" را به "متخصصین" و نویسنده‌گان کتابهای پرفروش و امنی- گذاریم.

البته تولید ناخالص ملی چین "بالا" است. اما هنگامی که فردی به بالائی تولید ناخالص ملی اشاره می‌کند، دیگری درآمد سرانه ناخالص افراد و یا وضعیت عمومی چین را نسبتاً "عقب مانده" ارزیابی می‌کند. هردو اینها هم حقیقت را گفته‌اند و هم آنرا کتفمان کرده‌اند، چراکه هردوی این ارقام در واقع قابل انتکاء نیستند، هنگامی که آیا چین یک کشور قدرتمند امپریالیستی است. این که چین یک کشور سرمایه‌داری بزرگ است، آنرا به امپریالیسم قدرتمند تبدیل نمی‌کند. کشور رویزیونیستی شده شوروی در سالهای ۱۹۵۰ کشور "بزرگی" بود، اما در اواخر سالهای ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ نموداری واضح از خصائص امپریالیستی را از خود بروز داد. چین رویزیونیستی نیز بلافاصله از همان سالهای ۱۹۷۶ نمود روشی از امپریالیسم را از خود نشان نمی‌داد، اما در سالهای ۱۹۸۰ عناصر تکاملی امپریالیستی را از خود بروز می‌داد، که از سال ۲۰۰۰ بروشی قابل رویت هستند. بنابراین بزرگ و سرمایه‌داری بودن، خودبخود همطر از امپریالیستی بودن نیست. اما وقتی کشوری امپریالیستی باشد، "قدرت اقتصادی" اش (اساس کوشش تمامی امپریالیستها) به بزرگی امپریالیستی می‌انجامد. چین امپریالیستی است، زیرا تمامی شاخص‌های را برای امپریالیست بودن داراست و نه بخاطر اینکه بزرگ است. کشورهای دیگر بطور مثال در ارتباط با درآمد سرانه ناخالص ملی و محصولات صنعتی و غیره خیلی کوچک‌تر هستند، اما در عین حال کشورهای امپریالیستی قدرتمندی می‌باشند<sup>۸</sup>.

۸- برای مثال درآمد ناخالص ملی آلمان ۳/۶، فرانسه ۲/۷، انگلستان ۲/۲ بیلیون دلار (برای یادآوری چین ۵/۹ بیلیون دلار)

اما هنگامی که سرشت امپریالیستی و بزرگی چین باهم ادغام می‌شوند، یک امپریالیسم قدرتمند بروز می‌کند. مارکس هم به این نکته اشاره کرده است (ودرآن موقع هنوز سخنی از انحصار نبود، بلکه صحبت از تراکم و تمرکز سرمایه بود، که پروسه انباست سرمایه را طبیعتاً در خود داشت) که رقابت مابین سرمایه‌ها نه تنها به نرخ سود، بلکه به حجم سود نیز مربوط می‌شود<sup>۹</sup>.

۹ - و بدین‌گونه جریان سرمایه در حال پیشروی است (...) یا انباست آن متناسب با بزرگی که دارد، نه در تناسب با بالائی نرخ سود، به حرکت درمی‌آورد.(سرمایه جلد سوم، آثار مارکس و انگلش شماره ۳۵، ص. ۲۲۵) سرمایه بزرگتر می‌تواند سرمایه کوچکتر بازرن سودکمتر را از صحنه خارج کند و همچنین اگر از هر کارگر چینی بطور نسبی در نظر بگیریم - بتواند مقدار کمی سود بیرون بکشد(که به صورت واقعی نیست) مقدار متنابه سود بست می‌آید.

آنچه که به بررسی ما مربوط می‌شود، بدان معنی است که جریان یافتن سرمایه چینی بعلت توان آن که از بزرگی اش ناشی می‌شود، بهمان اندازه باقدرت بیشتری به پیش می‌رود. در این رابطه بزرگی کشور نقش مهمی را بازی می‌کند.

یک اشاره به سوال "عقب ماندگی" در بخشی از کشور چین. این ازسوی بورژواهای مختلف، و تروتسکیست‌هایی که همیشه می‌پذیرند چین کشوری سرمایه‌داری است و همچنین بحثی که ازسوی عده‌ای از "مارکسیستها" بین خاطر به پیش برده می‌شود، که امکان ویا بهر حال صعود به امپریالیسم را محدود جلوه دهد. اما مهم برای سرمایه فقط اینست که چدراز بار آوری می‌تواند تحت اختیار ارزش آفرینی سرمایه قرار گیرد. اینکه در کنار آن در بخش‌هایی از کشور با تکامل سرمایه‌داری تقریباً بخش‌هایی از توده‌ها یا در خرابه‌ها زندگی می‌کند که حتاً بیساده هستند، اهمیت چندانی ندارد. آنها می‌توانند با گرسنگی دست و پنجه نرم کند و یا بمیرند. اگر آنها بعنوان "کارگران مهاجر" مورد احتیاج باشند، سازماندهی می‌شوند، در غیر اینصورت نه(رها می‌شوند). اینجا نه سازمان انسان‌دوستان "Indicators Human Developmen" (HDI-Index)، سازمان ملل متحد ویا هرجیریان مجھول جامعه شناس بورژوازی، بلکه مجموعه پرولتاریا توسط سرمایه استثمار می‌شود. این مانع برای امپریالیسم آمریکا نیست، چرا که در ایالات متحده نیز این مناطق و اقشار وجود دارند.

امپریالیسم چیست؟  
یک کشور امپریالیستی کدام است؟

معیار ما برای تشخیص امپریالیسم، به مثابه بالاترین مرحله تکامل تاریخی سرمایه‌داری متکی بر نظریه لینین است که هنوز هم احتیاجی نیست که به آن چیزی اضافه شود. مسلم است که بایستی همیشه آن را با تحلیل مشخص از شرایط مشخص مورد استفاده قرارداد و همواره تکامل بخشدید، طبیعی است که امپریالیسم امروزی در شکل بروز خود مانند سال ۱۹۱۶ نیست، اما امپریالیسم همچنان امپریالیسم است. بنابراین ما خود را در چارچوب معیار لینینی نگاه می‌داریم که بر پایه آن جواب سوال ماهیت امپریالیستی چین را بدھیم: "باید - فراموش کرد که تمامی مفاهیم اساساً محدود و نسبی تعریف می‌شوند، زیرا یک تعریف جامع نمی‌تواند تمامی جوانب مربوط به بروز آن را در برگیرد - باید چنان تعریفی از امپریالیسم داده شود که این عالیم بنیانی پنج گانه را دارا باشد:

۱ - تمرکز تولید و سرمایه به آنچنان مرحله تکاملی رسیده که انحصار هائی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کند، به وجود آورده است؛

۲ - در هم آمیختن سرمایه با نکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این "سرمایه مالی"؛

۳ - صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است، اهمیتی بسیار جدی کسب می‌نماید؛

۴ - اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی، که جهان را تقسیم می‌کنند، پدید می‌آید، و

۵ - تقسیم ارضی جهان ازسوی بزرگترین دول سرمایه داری به پایان می‌رسد.

امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه داری است، که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت یافته، صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمامی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه داری به پایان رسیده است".

این امپریالیسم است. اما کشور امپریالیستی چیست؟

مهم است، که در آنجا مناسبات تولیدی سرمایه‌داری تکامل یافته حاکم باشد، که مشخصه‌های ذکر شده بالا در آن کاملاً مستتر و تعیین کننده باشند و کشور مربوطه خود را در صفارایی امپریالیستها (اشاره به سربازان مقدونیه در زمان اسکندر، که با سرنیزه‌های بلندتری در خط مقدم جبهه (Phalanx) نسبت به خطوط عقبی جنگ صفارایی می‌کردند) بباید، یعنی در استثمار و سرکوب طبقه کارگر و خلقهای جهان شرکت کند، یا اینکه عالیم مشخصه‌اش را در سیاست خارجی ظاهر نماید.

صحبت از نشانه‌های ظاهری نیست، بلکه یک برخورد تاریخی و دیالکتیکی تحلیلی از قوانین این کشور است. این همیشه آسان نیست. درجه بندی مختلف زیادی شکل‌گیری سرشت امپریالیستی را مشخص می‌کند، از قدرت هژمونی طلبی جهانی، تا همچنین

بزرگی امپریالیستی اش، اما در حقیقت بدون عامل بالقوه، امپریالیست متوسط و کوچک تا کشورهایی که بگفته‌ای مابین یا در مرز رسیدن به آن قرار می‌گیرند و گذشته از آن ضرورت وجود تکاملی تاریخی لازم را تشکیل می‌دهند.

روسیه در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیسم و تحت انقیاد در آوردن کشور از طریق یلتین و گورباچف زیر مهیز امپریالیستهای غربی، چه بود؟ آلمان شکست خورده و اشغال شده چه بود؟ همچنین آلمان ۱۹۱۸ و ۱۹۴۵، با وجودی که شکست خورده، ویران شده بود و (از سال ۱۹۴۵) از سوی قوای خارجی اشغال شده بود، همچنان (طبیعی است در آغاز هنوز بالقوه) کشور امپریالیستی باقی ماند.<sup>۱۰</sup>

۱۰- در این رابطه ارزش دارد که بخش ۶ نوشته استالین "مشکلات سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی" (۱۹۴۱) را مورد مطالعه قرار دهیم، آن جائی که علاوه بر همه به این نکته اشاره می‌کند: اکنون آلمان وزپن زیر چکمه امپریالیسم آمریکا هستی نکبتباری را دارا هستند... اما بین کشورها دیروز قدرتهای بزرگ امپریالیستی بوند... می‌توان قبول کرد که این کشورها نخواهند کوشید دوباره بر پا خیزند، "رژیم ایالات متحده آمریکا را از هم بگسلاند و راهی برای تکامل ملی خود بوجود آورند. اینگونه است که به معجزه معتقد باشیم."

بهمنی سان هم فرانسه و ایتالیا، درواقع قدرتهای پیروز، اما از طریق جنگ بین‌نایت ضعیف شده بودند. همین‌طور این برای روسیه نیز صادق است. یا اینکه کشورهای کوچکی، بعنوان مثال اتریش، نمی‌توانند به تنایی هیچ‌گونه رل امپریالیستی را بازی کنند، اما با خشی از سیستم جهانی امپریالیستی ادغام شده با قدرتهای بزرگ امپریالیستی هستند، که در زنجیره‌ای از اتحاد امپریالیستی قرار دارند وغیره. هرچند که امروز بدبیهی به نظر می‌آید<sup>۱۱</sup>، از این منظر بورژوازی اتریش در سالهای ۱۹۶۰ بود. در آن‌مان شناس خوبی وجود داشت که اتریش یک نومستمره آلمان گردد.<sup>۱۲</sup>

۱۱- این درک منتهای مدیدی وجود داشت (و شاید هنوز هم نیز وجود دارد؟) نیروهای سوسیال دمکراتی، رویزیونیستی یا دیگر ملی گرایان سوسیالیست "که سرشت امپریالیستی بورژوازی اتریش را از شدت مبهوت شدن در غیرمتوجه بودن و یا دیگر دلایل کسل کننده انکار می‌کرند (و یا می‌کنند).

۱۲- اتریش سرمایه‌داری توانست در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با "به روز کردن" پایه‌ای اقتصاد و دولت، که مرکز ثقل آن افزایش استثمار و درنتیجه تولید و بارآوری اقتصاد بود، خود را "بالا بکشد". اگر آن سالها بورژوازی اتریش از عهده این کار برنمی‌آمد، امروز در موقعیت بمراتب بین‌ری قرار داشت.

شرایط لازم برای امپریالیستی شدن یک کشور، به حال یک دستگاه تکامل تولیدی سرمایه‌داری است که همچنین بقیه ملاک‌ها، تربیت یک الیگارشی مالی، امکان صدور سرمایه وغیره و از این طریق شرکت فعال در رقابت امپریالیستی را ممکن خواهد ساخت. اینها نکات اساسی هستند و همه آنها همانطوری که ما طی بررسی خواهیم دید، درمورد چین کاملاً صادق است. یک ویژگی (کشور) چین البته دربزرگی آن است. اما قبل از هرچیز این است که سرمایه‌داری چین نوین برداشت‌های دهها سال اقتصاد - و تکامل جامعه سوسیالیستی (۱۹۴۹ - ۱۹۷۶) می‌توانست بشنوش. یک تکامل نسبی دستگاه تولیدی و بهمنی سان امکان وجود نیروهای لازم برای کار بود، که رهایی کامل ملی و برابری را جامه عمل پوشیده و تمام بقایای وابستگی استعماری و نواستعماری را از بین برده، نظام بقا یا تقاله‌های روابط نیمه فئodalی را کاملاً ناید و یک قدرت دولتی مرکزی کارآمد را تشکیل دهد وغیره. تمامی اینها- بطور مثال کاملاً بشکل دیگری در هندوستان که کم و بیش دروابستگی شدید امپریالیستهای خارجی (تا مدت‌های طولانی شوروی، بعد ایالات متحده آمریکا) باقی ماند؛ شرایطی رافراهم آورند تا (تجدید سرمایه‌داری از سال ۱۹۶۷ جامه عمل پوشد) چین جدید نه فقط یک استعمارنو را ناممکن گرداند، بلکه سریع و باکامیابی به صحنه امپریالیستهای رقبه وارد شد. ما شیوه بررسی بخش اول را به بخش اقتصادی در امتداد ملاک‌های لنینی قرار داده و بدین سبب این بخش را بدین‌گونه به پیش می‌بریم:

ما اولاً بخش‌های اقتصادی این بررسی را بر ملاک لنینی بنامی‌گذاریم و بدین خاطر در بخش یکم این بررسی:

- تمرکز و تراکم بیسابقه سرمایه‌داری چین، که منجر به بروز یک انحصار سرمایه مالی و الیگارشی مالی که در آن، سرمایه صنعتی و بانکی بایکدیگر و دریک قدرت دولتی کاملاً متمرکز در هم آمیخته شده اند.

- اهمیت یافتن صدور سرمایه قابل توجه برای سرمایه‌داری چین و مقام برتر، که در اینجا در مقیاس جهانی بدست آورده است.

- نفوذ در اقتصاد کشورهای امپریالیستی دیگر و تثبیت شدن با آنها به منظور تقسیم منابع مواد خام و دیگر منابع مثل بازارها.

- بناهادن یک قدرت برتری طلبانه توسعه یافته در آسیای جنوب شرقی.

- نفوذ درکشورهای نومستعمره و وابسته همه قاره‌ها و شرکت درمبارزه امپریالیستها برای ( تقسیم مجدد ) سلطه و مناطق استثماری.

- رشد نقش چین بعنوان "بازیگری جهانی" در رقابت‌های امپریالیستی و کوشش جهت بدست‌آوردن برتری در بازار جهانی ( به اضافه بازارهای مالی ).

باوجودی که ما تمامی تکامل راهنمایی در ارتباط کامل و همچنین تاریخی عوامل بالقوه‌اش هم درگذشته و هم در آینده در نظر گرفته‌ایم.

### تراکم و مرکز سرمایه، ایجاد انحصارات بزرگ، پیوستگی سرمایه دولتی و خصوصی

چین - در مقایسه با همه امپریالیستهای دیگر. از یک اقتصاد بسیار فشرده قوی متراکم و مرکز برخوردار است<sup>۱۳</sup>، که هسته اصلی آن انحصار دولتی است. بدین سبب چین در رقابت امپریالیستی در مقایسه با امکانات در حد متوسط بالایی از قدرت، جای دارد - به نسبت منابعش - بیشتر از اندازه عادی قدرتمند است. این نتیجه - ارثیه گذشته سوسیالیستی و از طریق ارتباط بالانحصار دولتی - و روند مشخص بازسازی سرمایه‌داری و همچنین توسعه آن امکان پذیر گردیده است.

۱۳- تراکم به معنی شکل‌گیری هرچه بیشتر سرمایه بزرگ که ارتباط اش مرکز بر تعداد هرچه کوچک‌تر انحصارات بزرگ باشد. انحصار دولتی، در حیطه‌ی ملی، بالاترین شکل تراکم و مرکز سرمایه است.

باوجود همه شیفتگی برای خصوصی‌سازی، لیبرالیزه کردن و مالکیت خصوصی بورژوازی، چین آنگونه که "دنیای آزاد" از او انتظار داشت، ساده‌لوح نبود. او خود را از سال ۱۹۷۶ بعنوان بورژوازی دولتی بوروکراتیک سازماندهی کرد و از سالهای ۱۹۸۰ بورژوازی دولتی بوروکراتیک را هرچه بیشتر به عناصر سرمایه داری خصوصی "توسعه" داد. اما او آنقدر ساده لوح نبود که نیروی‌های مولده توسعه‌یافته در دوران سوسیالیسم را. کارخانه‌ها، ساختارهای زیربنایی، دانش و تکنولوژی، نیروی کار متخصص و غیره - را از هم بگسلاند و از هم پاشاند و یا احیاناً ارزان برای سرمایه داران جهانی به حراج بگذارد. آنها از هم پاشاندن انحصار دولتی در حوزه‌های اصلی، صدمه و تحریب نیروهای مولده تا درجاتی - و تا اندازه‌ای - در رابطه با دزدی‌های شوالیه‌ماب، آنچه را که ما از شوروی می‌شناسیم، جلوگیری کردند<sup>۱۴</sup>.

۱۴- این اغلب بعنوان نوعی "انباشت سرمایه‌ی بدوی" تعبیر می‌شود. این مقایسه خیلی "خطرناک" و تا حدودی قابل قبول است، که هردو بعنوان مبالغه کالا و قانون ارزش در نظر گرفته شود، بلکه بعنوان تصاحب نزدیکه نزدیکه درک گردد، اما این بنای محکمی ندارد، زیرا در رابطه با موضوع ما فقط در میان طبقه بورژوازی تقسیم می‌گردد ( از دولت - به بورژوازی خصوصی، در صورتی که بورژواهای منفرد می‌توانند خود را به دیگری تبدیل نمایند ). "انباشت اولیه سرمایه" واقعی بر عکس یک روند تاریخی بوجود آورده بورژوازی توسط خلع ید غیر بورژواها بود.

خصوصی سازی و لیبرالیزه کردن به پیش برده شد، سرمایه خصوصی در صنعت و تجارت اجازه فعالیت یافت، انحصار بازرگانی ملغاشد و غیره، اما این روند قدم با کنترل به انجام رسید. منافع کل بورژوازی هرگز به دست فراموشی سپرده نشد.

این روند اما در دوران صدارت گورباجف و یلسین در شوروی بگونه‌ای دیگر به پیش برده شد. آنچه ثروتمند کردن بورژواهای متفرد در درجه‌ی اول قرار گرفت. هدف حالا این بود، تا سهم هرچه بزرگتری از "اموال عمومی" ( گشته ) را چاول کنند. علایق کل طبقه بورژوازی به پشت صحنه منتقل گردیده و بخشنای ناپذید شد. نتایج آن راهمه می‌دانند. شوروی از هم پاشید، روسیه به فقره رفت، ضعیف شد و تقریباً به خرابی گرایید، و تا اینکه امروز دوباره خود را به آرامی بهبود بخشید. عده‌ای از بورژواها خود را به ثروت کلانی رسانندند، اما طبقه بورژوازی درکل امروز ضعیفتر از چین که اساساً خیلی کمتر توسعه یافته است، می‌باشد.

در چین این روند خصوصی سازی و آزادسازی‌ها از سالهای ۱۹۸۰ آغاز شد، اما پیش روی واقعی اش از سالهای ۱۹۹۰ بود. اغلب کسرنهای صنعتی و بانکها در شکل کنونی امروزی در ۱۰ و بختی در ۵ سال اخیر بوجود آمدند. ایندا شرکت‌های دولتی را به شرکت‌های سهامی تغییر شکل دادند<sup>۱۵</sup>، اما شکل حقوقی آن تغییر یافت و نه چیز دیگر. در ادامه بخشاصوصی سازی در دستور کار قرار گرفت، یعنی بکارگیری سهم حداقل سرمایه خصوصی، البته این مربوط به بخش‌های کلیدی صنعتی، بازرگانی، تاسیسات زیربنایی، بخش بانکی، و غیره است. که اغلب با شرکت حداقل سرمایه‌داران خصوصی، سرمایه‌داران منفرد در شرکت‌های سهامی که اکثریت سهام آن هنوز در دست دولت می‌باشد، امکان دارد. صنایع کلیدی "استراتژیک" ( موادخام، نفت و گاز، فولاد، تاسیسات زیربنایی، بانکها، صنایع نظامی و غیره ) تا امروز تاحدود نسبتاً زیادی تحت کنترل کامل دولت قرار دارد.

۱۵- حتا بخشی از استگاه دولتی، ادارات و وزارت خانه‌ها را شامل می‌گردید. برای مثال شرکت سهامی نفت دولتی (China CNPC) از وزارت سابق نفت و گاز بیرون آمد.

بورژوازی چین با این عمل چه اهدافی را دنبال کرده و می‌کند؟ این به گسترش سرمایه داری بسوی "راس جهانی" از طریق ایجاد زمینه برای گردش سرمایه "معمولی" (بازار سهام، بورس، سیستم وامی، قماربازی، نفوذ مستقیم متقابل سرمایه بانکی - و صنعتی - و ...) و همه آن چیزهایی که یک سرمایه‌داری مدرن که خود را با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی و بازارهای مالی می‌سنجد و می‌خواهد با آنها درگیر شود، خدمت کرده و می‌کند، تعلق دارد. ثانیاً به جلب سرمایه خارجی و واردات صنعتی در جایی که ضروری هستند، خدمت می‌کند (که گذشته از آن بیشترشان بامقام‌های دولتی واعضای حزب در ارتباط هستند؛ استثمار جمعی بورژواهای منفرد خدمت می‌کند (که گذشته از آن بیشترشان بامقام‌های دولتی واعضای حزب در ارتباط هستند؛ استثمار گردیده است<sup>۱</sup>).

۱۶- برای این منظور احتیاجی به خصوصی سازی رسمی نیست. روسای انحصارات دولتی به شدت در سود سهیم هستند. درگزارش شرکت در بخش‌های مربوطه درباره "پاداش" بخصوص همچین درباره گزینه سهام می‌توان دید (اینها برنامه‌های مشارکت در سهام سرمایه باسود عملی است) که در این زمینه از همکاران آمریکائی خود عقبتر نیستند.

در حالی که بورژوازی دولتی خصوصی سازی و همچین خصوصی سازی بخشی از شرکتها را "فانونا" به پیش می‌برد، همزمان یک پروسه کامل "واقعی" مرکز و مرکزی را بکار می‌گیرد. از همان ابتدا تشکیل انحصارهای هرچه بزرگ‌تر و ادغام آنها درهم، همچین با از بین رفتن شرکت‌های کوچک همراه بودند. این روند همچنان با تمام قدرت در جریان است، حتاً شدت هم گرفته است. بر روی صفحه اینترنتی معادن چینی China Mining مثالهایی راجه‌تی روش تمرکز شدید و مرکزی سرمایه می‌توان دید. مشکلات تعدادی از کنسنترهای فولاد - در مقایسه با اکثر کارخانه‌های فولاد سازی خصوصی در اینجا برای ما آشنا (منظور کشور اتریش است - م)- نه از طریق تنزیب و حراج بخشی از آنها، بلکه از طریق ادغام مراکز مختلف درهم و یک "برنامه ادغام کلی ملی" حل می‌گردد.

چهارم این همچین به نفوذ ایدئولوژی افکار سرمایه‌داری (رقابت، فردگرایی، آز، توهمند درباره "مقام اجتماعی" بیش از حد)، در شکل فاصله طبقاتی هرچه بیشتر و غیره کمک می‌کند. برای مثال مدیرکل شرکت (Anshai Steel) می‌گوید بایستی در ۵ سال آینده یک پروسه تمرکزگرایی سریع به انجام رسد، تا مشکلات ظرفیت بالا و فشار بر نرخ بهره را بتوان حل کرد. بایستی به تفکر متعصبانه سرمایه‌داری انفرادی که فقط سرمایه‌گذاری و بازار برای خود را می‌شناسد، پایان داده شود. هدف اینست که در پایان ۲۰۱۵ ده انحصار ۶۰ درصد صنعت فولاد را به کنترل خود درآورند. آشان (Anshan) در این زمینه بهترین نمونه است، او در صدد است با Iron و Steel Benxi ادغام شده و Panzihua را تصاحب کند، تعدادی از پروژه‌های اکتسابی در حال آماده سازی است<sup>۱۷</sup>. همینطور در صنعت شیمی و در رشته‌های دیگر، جایی که مازاد ظرفیت تولیدی و مشکل بارآوری و سودآوری وجود دارد.

۱۷- آقای مدیرکل چند نکته مهم دیگر را هم مطرح می‌کند. اینکه قیمت خرید برای شرکتهای فولاد خارجی در شرایط کنوئی خیلی بالا است، باوجود این بایستی سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج را در میان مدت به پیش برد. هدف این است که تا پایان سال ۲۰۱۵ بایستی ۵۰ درصد از فولاد وارداتی به چین از شرکتهای چینی در خارج وارد شود (بجای ۱۵ درصد در شرایط کنوئی). این بین خاطرمهم است، که چین بتواند نفوذ بیشتری از شرایط کنوئی بر روی قیمت فولاد در بازار جهانی داشته باشد. به زبان ساده آقای مدیرکل می‌خواهد خود را در صحنه جهانی مطرح و بازار جهانی صنعت فولاد را تحت کنترل درآورد (منبع: China Mining; ۲۰۱/۳/۷). اگر این جامه عمل بپوشد، ما بزودی یک ابرکنسنر چینی خواهیم داشت که بعنوان شماره یک جلوتر از ArcelorMittal, Thyssen Krupp خواهد بود.

خلاصه اینکه: مجموع روند "رفرم اقتصادی" چین نه برمبنای درهمکوبی اقتصاد سوسیالیستی بعده گرفته شده انحصارات دولتی که در این فاصله سرمایه‌داری شده‌اند، بلکه برمبنای بازسازی و تغییر سازماندهی، با درهم آمیزی عناصر سرمایه‌داری خصوصی است. انحصار دولتی، نقطه آغاز و تاکنون پشتونه و سرنیزه امپریالیسم چین است. اما تا امروز نشانی از آن نیست که بورژوازی چین مسیر تمرکز و تراکم سرمایه با انحصار دولتی را بعنوان هسته استراتژیکی همچنان دنبال نکند. نه فقط علایق طبقاتی اش و نه همچین منافع خصوصی هر فرد بورژوا بدیق طریق از همه بهتر تامین می‌گردد. بلکه بخش کوچک از یک کیک بزرگ بهتر از تمامی یک کیک کوچک است.

ایجاد یک سرمایه‌داری انحصاری جدید در چین مسیر "کلاسیکی" را که ما از تاریخ سرمایه‌داری می‌شناسیم، طی نکرده است، یعنی نه از رقابت به انحصار و از آنچه در صورت لزوم به انحصار دولتی، بلکه در چین تدبیر خصوصی‌سازی و لیبرالیسم از

دهه ۸۰ قرن بیستم از درون انحصار دولتی - ظاهرا به روش مالکیت - "اقتصاد مختلط" توسعه یافته است. چین راهی وارونه سرمایه‌داری کلاسیک را پیموده، یعنی ازانحصار دولتی خالص با درهم آمیزی عناصر سرمایه‌داری خصوصی. اگر فقط به ظاهر مالکیت نگاه کنیم، خود را با ظواهر چیزها نابینا کردایم، سپس می‌توان گفت که ما با یک روند غیرمتکرکز وغیر مرکزیتی روبروییم، یعنی الغاء بخشی ازانحصار دولتی به نفع نوعی مالکیت با بنیان اقتصادی "چندگانه". یعنی ازیک انحصار دولتی تعدادی از انحصارهای خصوصی پیدارگشته است. در حقیقت اما انحصار دولتی (درابتدا نیز نه شکل ظاهر مالکیت، ولی تحت قدرت دولت مرکزی) از طریق مرمت سرمایه‌داری از سال ۱۹۷۶ بهرحال هرچه بیشتر فرسایش یافته است. ما این را از اتحاد جماهیر شوروی در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ می‌شناسیم: جایی که قدرت دولتی رویزیونیستی می‌شود برای درمان وضع نابسامان اقتصادی هرچه بیشتر راههای سرمایه‌داری را جست وجو می‌کند ("اقتصاد بازار سوسیالیستی"، "مفهوم شرکت" به عنوان بزرگترین راهنمای "محرك مادي" در مرکز...) بود طبیعتاً اقتصاد برنامه ریزی شده موجود همچنان به نفع قدرت خصوصی واقعی غالب طبقه بورژوازی جدید (واعضای منفرش) و "نیازمندی‌های بازار" تضعیف می‌گردد. پشت مالکیت رسمی و اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی، بیش از پیش یک بنیان اقتصادی ناتمام پنهان است.

برپایه آن یک پروسه تازه تمرکز و تراکم سرمایه به کار انداخته شده است. یک مشت از انحصارها و تعداد قابل توجهی شرکت‌های مختلف در مقیاسی بزرگ که در میان آنها یقیناً سرمایه‌های خصوصی، امروز دریک شعبه صنعت اغلب از درجه تمرکز و تجمع بالایی از ساختار اقتصادی در مقایسه به با بیست و سی سال گذشته به نمایش می‌گذارند. هرچند که در آن موقع هنوز کلاً در مالکیت دولت قرار داشت (البته اغلب ظاهری برروی کاغذ).

این بستگی به معیار رسمی (چون "مالکیت دولتی")، بلکه به محتوای واقعی اوضاع احوال اجتماعی بستگی دارد. یک انحصار صد درصد دولتی می‌تواند عملاً وجود داشته باشد که اما در عمل بعنوان رقبه سرمایه‌های منفرد عمل کند (برای مثال در شوروی در سالهای ۱۹۶۰). قانوناً می‌تواند سرمایه‌های منفردی وجود داشته باشد که همچون یک انحصار دولتی عمل کنند (برای مثال در آلمان هیتلری). بهر حال اینها همگی شکلی از سرمایه داری هستند که بدون رقابت نیستند، اوهمیشه آشکار در بازار بر روی قیمت و غیره انعکاس نمی‌یابد. در واقع همه اینها در استثمار و ستم سرمایه داری تغییری نمی‌دهند. برای طبقه کارگر فرقی ندارد (خارج از عوامل تاکتیکی) که توسط یک بورژوازی دولتی بوروکراتیک و یا یک بورژوازی خصوصی استثمار شود.

درباره موضوع "سرمایه داری دولتی و خصوصی بسیار نوشتہ و صحبت شده است. اینجا نیز بهتر است - درکنار یک نظر و عقیده تئوریک مشخص - یک بررسی مشخص صورت گیرد. سال ۲۰۰۸ وزنه بخش دولتی در چین<sup>۱۸</sup> این گونه بود: درصد سهم دولت در تمامی شرکتها فقط ۳/۱ درصد بود. بنابراین تقریباً می‌توان گفت فقط سرمایه داری خصوصی. ولی این ۳/۱ درصد فقط برای ۳۰ درصد همه دارایی‌ها (آکتیو) است. اگر فقط شرکت‌های صنعتی را مدنظر داشته باشیم (شرکت‌های خدماتی را در نظر نگیریم) بخش دولتی حتاً تا ۴۴ درصد را در بر می‌گرفت. سال ۱۹۹۹ این سهم بخش‌های دولتی به ۶۸ درصد رسید. از آن زمان تاکنون خصوصی سازی و تعطیل شرکت‌های دولتی، سهم آن را به ۴۴ درصد تنزل داده است.

۱۸ - بخش دولتی شرکت‌هایی را در بر می‌گیرد که مستقیم و بلافتله تحت کنترل "شورای دولت" (دولت مرکزی) قرار دارند. علاوه بر آن تعداد زیادی شرکت‌های منطقه‌ای و محلی وجود دارند که در مالکیت عمومی و اما تحت کنترل دولت مرکزی نیستند.

اما نبایستی جنبه کیفی، یعنی ساختار سیاسی انحصاری قوی و قوه محركه باقی مانده بخش دولتی را، فراموش کنیم. یک شرکت در بخش دولتی سال ۲۰۰۸ تقریباً ۱۴ بار بزرگتر از یک شرکت بخش خصوصی و در بخش صنعتی حتاً ۲۵ بار بزرگتر بود. بخش فعل دولتی بین ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸ حدود ۵۸۹ درصد درصد، بخش خصوصی فقط ۶۷ درصد رشد کردند. بنابراین می‌بینیم که بخش دولتی شدیدتر انحصاری شده و همچنان برتری دارد و همچنین با سرعت بیشتری رشد می‌کند. بنابراین خصوصی سازی از یکسو؛ و همچنین نابود کردن سرمایه "ناسوداور"، اما تمرکز سریع سرمایه از سوی دیگر، اگرچه سرعت حجم و وزن سرمایه خصوصی خیلی سریع تراز سرمایه دولتی درحال رشد است. در چین می‌گویند "Graspingt he big, letting go oft he small" ("بزرگ رامشتابه بینیریم، کوچک را به حال خود رها سازیم") سال ۲۰۱۰ سهم دولتی از ۲۰۰۸ درصد بزرگ، باتتها یک استثنای ۵۶ درصد از گروه خط آهن چین (China Railway Group) همه جا بین ۶۰ درصد و ۱۰۰ درصد قرار داشت<sup>۱۹</sup>. این نشان می‌دهد که ستون فقرات سرمایه‌داری چین را همچنان انحصار دولتی تشکیل می‌دهد.

۱۹ - سهم دولتی بهترین ۲۰ (تا آنجائی که ما بر مبنای گزارش شرکتها در سال ۲۰۰۹ توانسته‌ایم بررسی کنیم):

۱۰۰: Sinopec	۶۶: درصد،	State Grid: ۱۰۰ درصد،	CNPC: ۱۰۰ درصد،	China Mobile Communications: ۱۰۰ درصد،	ICBC: ۷۱ درصد،	CCB: ۶۰ درصد،	China Life Insurance: ۹؟	China Railway Construction: ۶۱ درصد،	ABC: ۶۸ درصد،	BOC: ۵۶ درصد،	China Southern Power Grid: ۱۰۰ درصد،	China Railway Group: ۷۹ درصد،	Dongfeng Motors: ۱۰۰ درصد،	Sinochem: ۶۲ درصد،	China State Construction Engineering: ۱۰۰ درصد،
--------------	-----------	-----------------------	-----------------	--	----------------	---------------	--------------------------	--------------------------------------	---------------	---------------	--------------------------------------	-------------------------------	----------------------------	--------------------	---

اما این همه ماجرا نیست. علاوه بر نفوذ بلا فاصله دولتی (به تناسب قانونی مالکیت) همچنین کنترل واقعی بسیاری از شرکت‌های خصوصی به وسیله انحصارهای دولتی، شرکتهایی که به آنها سرویس داده می‌شود، به آنهایی که کارشان به شرکتهای دیگر و اگزارمی‌شود (در آلمانی به آن Auslagerung می‌گویند، مثل اینکه بخشی از کار پلیس به شرکتهای خصوصی و اگزار شود - م) و غیره که از این طریق سود خوبی نصیب‌شان می‌شود(این بدان معنا نیست که این شرکت‌ها در آمد خوبی ندارند) از اینها گذشته کنترل شان از طریق سیستم بانکی(تحت نفوذ دولتی) و درنهایت - last but not least - کنترل چندجانبه سیاسی از طریق وابستگی و در هم آمیختگی با قدرت دولتی(که اجبارا همچنین رشوه خواری تولید می‌کند). سپس در ادامه یکسری محدودیت‌های چندگانه دیگر وجود دارد، مثلاً خرید اوراق بهادر و ارز خارجی و غیره. بدین سبب می‌توان ادعا کرد که هنوز هم اساساً سرمایه داری دولتی دست بالا را دارد و خیلی سریعتر رشد می‌کند.

چین اتفاقاً در سالهای اخیر درست براین پایه هدفمند و موثر امپریالیستی بنگرد. همزمان با تغییرمسیر(قانونی) از "مالکیت دولتی" (بخشا) به شرکت سهامی در بازار بورس یک جهش (واقعی) به سوی متراکم و مرکز شدن برداشته شد. برپایه رسوم بوروکراسی، اما درواقع نه مرکزی و کارآمد در چارچوب امپریالیستی، بلکه با نیتی خاص "مالکیت دولتی" به چند ده انحصار بزرگ تغییرشکل یافت.

یک مثال خوب صنعت تسلیحاتی است. هزاران شرکت در سالهای اخیر به ده مجتمع صنعتی تسلیحاتی مبدل شدند. بخش‌های کلیدی دولتی بوده و باقی می‌مانند، اما در بخش‌های "غیراستراتژیک" و همچنین شرکتهای خصوصی و سهامی، در بخش‌های جانبی (تاکنون بیشتر در تئوری تا در عمل) حتاً شرکت سرمایه خارجی(فراملی) امکان‌پذیر است. این حوزه از ده انحصار بزرگ تشکیل شده است، همچنین بزرگ در مقیاس جهانی منظر است، که تقریباً هزار شرکت کوچک و میانه را در ۱۰ مجتمع سازماندهی کند. زمانی همه این شرکت‌ها در مالکیت دولت بودند (تا آنجائی که به مربوط به شرکت‌های تازه تاسیس نباشد)، اما آنها در واقع خیلی کم مرکزی و مرکزی، عملکردن متراکم و مرکز از آن چه که امروز هستند، بودند. درجه تراکم و مرکز تسلیحات صنعتی امروز بالاتر از دوده گذشته است.

نمود ویژه سرمایه‌داری انحصاری چین و امپریالیسم برویرانه‌های پیشین کشور سوسیالیستی جواب یک سوال دیگر را نیز می‌دهد که گاهی در مورد سرشت امپریالیستی چین به پیش کشیده می‌شود و بدین جهت ما برخورد به آنرا لازم می‌دانیم. مگر لینین نگفت که امپریالیسم و بخصوص صدور سرمایه راه نجات انحصارات بود، تا از تمایل نزولی نرخ سود خلاصی یابد؟

۲۰- دقیق تر بگوئیم، لینین می‌گوید، تراکم سرمایه و بنابراین انباشت بیش از حد سرمایه، صدور سرمایه را ضروری می‌سازد. این ضرورت صدور سرمایه را فراهم می‌کند؛ که امکان و ضرورت خود را در شرایط موجود بهتر، ارزش افزایی سرمایه در خارج، می‌یابد. (مجموعه آثار، جلد ۲۲، ص ۲۶۵) او همچنین اشاره می‌کند، که صدور سرمایه و اصولاً سیاست (نو)استعماری همچنین "نه خیلی مستقیم برای خود، بلکه بیشتر بکار تضعیف و بزیرکشیدن (رقیباً) می‌تواند بخدمت گرفته شود.(همانجا، ص ۲۷۳)

آیا این برای چین هم صدق نمی‌کند، یا به بیان دیگر، بایستی تصور کرد که سرمایه چینی با همه شکوه و عظمت شناخته شده بوجود آمده، که حتا با دشواری‌های زیادی برای ارزش افزایی سرمایه و سودآوری در داخل درگیر است که تنها راه برون رفت، یعنی امپریالیسم ماندگار است؟ نمی‌توان رشد تاریخی او اخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را به امروز و شکل‌گیری سیستم جهانی امپریالیستی که مدت‌هاست به سیستمی تکامل یافته تبدیل شده است، به سرمایه‌داری یک کشور دیگر تعمیم داد. برای مثال وقتی می‌گوییم که در گذشته اجباره صدور سرمایه وجود داشت، زیرا تنها با صدور کالا دیگرامکان نداشت با فشار حاصله بر نرخ سود مقابله کرد، بدین معنی نیست که امروز یک کشور تازه وارد شده به صحنۀ نبرد می‌باشد مدت زیادی به صدور کالا پردازد (یا می‌تواند یا بایستی، اصولاً استثمار بومی را به پیش برد).

مسئله اینست که چگونه امپریالیسم تاریخاً خود را به روی صحنۀ آورد. مسئله دیگر اینست که امروز چگونه یک کشور امپریالیستی جدید بایستی در رقابت امپریالیستی خود را جای دهد. در مبارزه‌ای سرخانه برای کسب مادخام، بازار فروش، تسلط بر "بازار مالی" جهانی، مشارکت در مزاد سود فرامرزی<sup>۲۱</sup>، یک چین امپریالیستی نمی‌تواند خود را به سود داخلی که در عین حال بالا است، محدود کند و حداکثر کمی هم به صادرات اجتناب دست بزند.

۲۱- یک کشور سرمایه‌داری می‌تواند برای ملتی طولانی خود را منزوعی کند، اما برای همیشه عملی نبیست، مثال بارز آن کره جنوبی است.

اگر بخواهد خود را در رقابت ثبت کند، بایستی با تمام قوا به میدان وارد شود. چین دوباره سرمایه‌داری شده از آغاز کار، خود را کاملا در چارچوب هم جانبه امپریالیستی غرقابی احتراز یافته (یک کشور سرمایه‌داری برای مدتی می‌تواند خود را پنهان کند، اما برای همیشه امکان ندارد، جمهوری خلق کره نمونه‌ای از آن است).

یک چین سرمایه‌داری ضرورتا بایستی امپریالیستی می‌شود. سوال این بود که به چه سرعتی. مسلم است که بعداز ۱۹۷۶ می‌توانست اتفاق دیگری بیفتند و نه یک دنگ سیائوپنگ بلکه گورباچف چینی‌ای بقدرت می‌رسید که برای مدتی ازسوی امپریالیستهای غربی دولت را "بدست" می‌گرفتند و تحت یک برنامه نئولیبرالی به وابستگی کشانده می‌شد، یعنی "روسیه به توان دو". اما همانگونه که می‌بینیم بورژوازی چین این اجازه را نداد. ولی برای اجباره این عمل، کشور بسیار بزرگ و توسعه یافته‌ای بود که برپایه یک گذشته سوسیالیستی، زمینه خوبی برای یک کشور مستقل و سرمایه‌داری انحصاری و ازانجا امپریالیسم برخوردار بود.

### درجه تراکم و تمرکز و با آن درجه انحصار به شدت اوج می‌گیرد

درجه تراکم و تمرکز اقتصاد در چین در حال حاضر بسیار بالا است و همچنان به سرعت رشد می‌کند. هسته اصلی صنعت تقریبا ۱۵۰ کنسن دولتی است<sup>۲۲</sup>. که صنایع کلیدی را تشکیل می‌دهند.

۲۲ - این آمار مربوط به سال ۲۰۰۸ است، در این مدت باز هم تعداد آنها کمتر شده است.

تعداد کنسن‌های دولتی بایستی همچنان تقلیل یابند. اما این بدان معنا نیست که حتیاً جابجایی به نفع سرمایه خصوصی، بلکه برپایه رسم معمول تنها تراکم و تمرکز بیشتر را در بروخواهد داشت. سخن اینجاست - بعنوان دورنما - ایجاد ۳۰ تا ۵۰ ابرکنسن است. در بسیاری از شرکت‌های دولتی امروزی همانگونه که دیدیم، سهام خصوصی میلیون‌ها وجود دارد که نه در انحصار و نه در کنترل دولت مرکزی تغییری ایجاد می‌کند. درکنار اینها مسلم است که انحصارات خصوصی نیز وجود دارند، حتاً خیلی بزرگتر، اما نه در بخش کلیدی. آنها خود را با انحصارات دولتی مرتبط می‌سازند که تعیین کننده هستند. بایستی تبلیغات بیش از حد دوستانه سرمایه خصوصی را با احتیاط مورد توجه قرار داد. برای مثال گفته می‌شود که سهم سرمایه خصوصی نسبت به درآمد ناخالص سرانه - "بیش از ۵۰ درصد" است. در شکل ظاهری آمارگیری می‌تواند چنین باشد، اما مسئله اینست که چه کسی در آنچه حرف آخر را می‌زند<sup>۲۳</sup>.

۲۳ - در اتریش هم فوست Voest یا زیمنس Siemens وزنی خیلی بیشتر از هزاران عرضه کننده وسایل یکی دارند. اگرچه می‌تواند سهم آنها در مجموع BIP همان اندازه بزرگ باشد، با این حال به انحصارات بزرگتر وابسته هستند و حرفی برای گفتن ندارند. تبلیغات پوچ در باره "KMU" (شرکت‌های کوچک و متوسط) نامناسب با هرگونه واقعیت است و مرجعيین در صددند بین وسیله خاک به چشم توده‌ها بپاشند. در فرانسه بسیاری از بنگاه‌ها روی خودروهای خود پرچسبی چسبانده‌اند که "ما (چندین هزار کارگاه) بزرگترین بنگاه‌های کشور هستیم"، اما این واقعیت ندارد.

بانکها - همچنین بخش مالی توسط ۷ انحصار بانکی دولتی کنترل می‌شود که بیش از دو سوم بازار بانکی وبخصوص همه معاملات بزرگ، بازار سرمایه و تمامی معاملات جهانی را مستقیم و یک سوم بقیه را بشکل غیرمستقیم تحت کنترل خود دارند. روند تراکم و تمرکز سرمایه در چین به مراتب سریع‌تر از دیگر کشورهای امپریالیستی در جریان است. هم انحصارهای منفرد نسبت به بزرگی‌شان (تراکم) و هم درجه انحصاری اقتصاد در کل (تمرکز) سریع‌تر از جاهای دیگر رشد می‌کند. بدین سبب نیز انحصارهای چینی خود را در ردیابی جهانی هرچه سریع‌تر به بالا می‌کشند.

برای مثال در بررسی سالنامه آمریکایی دارایی "Fortune" درباره برترین ۵۰۰ "Global 500" انحصار عظیم جهانی قابل رویت است. در سال ۲۰۰۰ ده انحصار چینی در دسته ۵۰۰ حضور داشتند، این رقم در سال ۲۰۰۵ به ۱۶ و در سال ۲۰۱۰ به ۴۶ رسید. در این مدت تقریباً از هر ۱۰ انحصار، یکی به چین تعلق دارد و یک دهم کل فروش دارایی ۵۰۰ برترین‌های جهان "Fortune Global 500" را تشکیل می‌دهد<sup>۲۴</sup>.

۲۴ - باید توجه داشت که در این لیست فقط شرکت‌هایی عضوند که بتوان از آنها بعنوان سرمایه‌دار خصوصی - که معمولاً سرمایه‌گذاری می‌کنند، می‌توان سهامشان را نیز خرید، یعنی آنها که شرکت‌های سهامی تاسیس و خود را در بازار بورس قرارداده‌اند. بدین صورت یک ریف از شرکت‌های سهامی دولتی و یا بخشی از صنایع تسلیحاتی در آن جای ندارند. سهم چین بدین خاطر در ۵۰ برترین‌ها عموماً درست تخمین زده نمی‌شود.

از این ۴۶ انحصار چینی ۵ تا در مجموعه ۱۰۰ برترین و سه انحصار در بین ۱۰ برترین قرار دارند. این ۵ کنسن تصفیه نفتی Sinopec (State Grid) در رده ۷، کنسن برق استاد گرید China (Sinopec) در رده ۸ و کنسن نفت و گاز ملی چین

National Petroleum (CNPC) در رده ۱۰، سپس شرکت مخابراتی چین China Mobil Cominication در رده ۷۷ و بانک صنعتی و تجاری چین Industrial and Commercial Bank of China در رده ۸۷ قرار دارند.

انحصارات چینی در میان ۵۰۰ انحصار بزرگ جهانی نسبت به کل درآمد						
سال ۲۰۱۰	سال ۲۰۰۹	سال ۲۰۰۸	سال ۲۰۰۷	سال ۲۰۰۶	سال ۲۰۰۵	
3	1	0	0	0	0	برترین ۱۰
3	3	3	3	3	3	برترین ۵۰
5	5	3	3	3	3	برترین ۱۰۰
46	37	29	24	20	16	برترین ۵۰۰

منبع: برترین ۵۰۰ جهانی در سال "۲۰۱۰ / ۲۰۱۰ Frtune Global"

بر مبنای این رده بندی چین در سطح جهانی بعداز ایالات متحده آمریکا و ژاپن در رتبه سوم، و در سال ۲۰۰۵ حتا در رتبه ششم قرار داشت. البته ایالات متحده آمریکا همچنان در رتبه اول قرار دارد، اما وزنه نسبی او دائم در حال کاهش است؛ به همین ترتیب ژاپن و بریتانیای کبیر.

رتبه در سال ۲۰۱۰ (تعداد انحصارها)	
139	ایالات متحده آمریکا 1
71	ژاپن 2
46	چین 3
39	فرانسه 4
37	آلمان 5
29	انگلستان 6

منبع پیشین

رتبه‌های دیگر را سوئیس (با پانزده انحصار)، هلند (۱۳)، ایتالیا و کانادا (۱۱)، کره جنوبی و اسپانیا (هر کدام ۱۰)، تایوان (۸). جالب اینست که در مقایسه با چین، هند، بزرگ و روسیه: ۸ انحصار هندی، در میان ۵۰۰ برتر، اما هیچ‌کدام میان ۱۰۰ ندارند (بالاترین رتبه متعلق به هند، نفت است که رتبه ۱۲۵ را دارد)، همچنین ۷ انحصار بزرگی نیز که هیچ کدامشان ۱۰۰ برتر بغير از شرکت نفت و گاز پتروگاز که رتبه ۵۴ را دارد و ۶ روسی (دوتای آنها جزء ۱۰۰ برتر، یعنی گازپروم در رتبه ۵۰ و لوكاويل Lukol در رتبه ۹۳ هستند).

جابجایی قدرت ۲۰۱۰ - ۲۰۰۰ (تعداد انحصارها)			
2010	2005	2000	
139	176	186	ایالات متحده آمریکا
71	81	104	ژاپن
39	37	37	فرانسه

37	37	34	آلمان
29	35	33	انگلستان
46	16	12	چین

اگر بخش‌های مختلف را مورد توجه قرار دهیم، به نتیجه زیر می‌رسیم:

صنعت فولاد: باشستیل Baosteel در رتبه ۶، China Minmetals در رتبه ۹، Sinosteel در رتبه ۱۰، Hebei Iron and Steel در رتبه ۱۱ قرار داشتند.

درآمد ناخالص Baosteel در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۳۶ میلیارد دلار آمریکایی بود، چهار کنسنر بالا در مجموع ۱۱۱ میلیارد دلار.

ArcelorMittal با ۱۲۵ میلیارد دلار در برترین رتبه جهانی بود، در رتبه دوم Thyssen Krupp با ۸۰ میلیارد دلار و در رتبه سوم Nippon Steel با ۴۸ میلیارد قرار داشتند. فاصله با دارندگان برترین بازار هنوز زیاد است، و بدین سبب صنعت فولادسازی چین یک "برنامه ادغام" منسجم را برای ۵ سال آینده در پیش دارد.

منابع کانی و نفت خام: China National offshore Pemex با ۱۱۹ میلیارد دلار در رتبه ۶، BHP Billiton با ۵۹ و Rio Tinto با ۴۲ میلیار دلار هستند. اینجا صعود به مقام برتر جهانی از طریق تصاحب ذخایر مواد خام خارجی انجام می‌گیرد. در عین حال سهام چینی در شرکتهای رقیب، برای مثل ۱۲٪ سهم در Rio Tinto، در این آمار ترسیم نشده است.

تصفیه نفت: Sinopec در رتبه ۷ با ۲۰۸ میلیارد دلار درآمد و CNPC در رتبه ۸ با ۱۸۱ میلیارد قرار دارند. برترین در این بخش Royal Dutch Shell با ۴۵۸ میلیارد دلار است.

Construction and Engineering: China Railway Group با ۳۴ میلیارد دلار و در رتبه ۴ با ۳۳ میلیارد دلار، برترین رتبه‌ها را Vinci با ۴۹ و Bouygues با ۴۸ میلیارد دلار دارا هستند.

Aerospace/ Defense: Aviation Industry Cooperation of China در رتبه ۱۱ با ۲۲ میلیارد دلار در راس این بخش EADS با ۶۳ و در رتبه دوم بوئینگ با ۶۱ میلیارد دلار قرار دارند.

مخابرات: China Mobile Communication (Telekom) در رتبه ۸ با ۶۳ میلیارد دلار دارد. رتبه اول این بخش AT&T با ۱۲۴ میلیارد دلار می‌باشد.

حمل و نقل دریائی: China Ocean Shipping با ۲۷ میلیار دلار درآمد در رتبه دوم بعد از Moller Maersk با ۶۳ میلیارد دلار قرار دارد.

Trading بازارگانی: Sinochem Group با ۴۵ میلیارد دلار در رتبه سوم است. مقام اول با ۶۱ میلیارد \$ متعلق به میتسوییشی است.

Utilities تاسیسات زیربنایی: رتبه اول متعلق به State Grid با ۱۶۴ میلیارد دلار جلوی EDF با ۹۴ میلیارد دلار قرار دارد. بانکها: ICBC در رتبه ۱۵ با ۷۱ میلیارد دلار جلوی CCB در رتبه ۲۱ با ۵۸ میلیارد دلار، BOC در رتبه ۲۶، ABC در رتبه ۲۹ و Bank of Communication در رتبه ۶۲. مقام نخست را ING Group با ۲۲۷ میلیارد دلار درآمد، دارد. (نگاه کنید به زیرنویس ۲۶)

Bimeh‌های عمر: China Life Insurance در رتبه ۵ با ۵۴ میلیارد دلار، در راس Japan Post Holding با ۱۹۹ میلیارد دلار، Generali با ۱۰۳ میلیارد دلار و Axa با ۸۰ میلیارد دلار در مقامهای بعدی قرار دارند.

بنابراین انحصارات چینی در رقبات‌های برتر حضور دارند و در واقع صنایع کلیدی مانند فولاد و ذوب آهن، نفت و گاز یا ساخت وساز و تاسیسات ساختمانی، بازارگانی، حمل و نقل دریایی، بانک و بیمه عمر، یعنی در بخش‌های مهم استراتژیک، تعیین کننده هستند.

رتبه بندی بالا برپایه درآمد هستند. جالب اما سود حاصله قابل توجه است. ۶ انحصار چینی در میان ۵۰ سودآفرین‌ترین‌ها، یعنی ICBC در رتبه ۳ (با ۱۹ میلیارد دلار سود)، CCB در رتبه ۵ (با ۱۶ میلیارد دلار سود)، BOC در رتبه ۲۰ (با ۱۲ میلیارد دلار)، China Mobile در رتبه ۲۴ (با ۱۲ میلیارد دلار)، CNPC در رتبه ۳۰ (با ۱۰ میلیارد دلار) و ABC در رتبه ۳۲ (با ۱۰ میلیارد دلار) قرار دارند.

قابل توجه سرعت رشد انحصارات چینی است: در میان ۵۰ انحصار با رشد سریع، ۱۴ انحصار چینی وجود دارند.

طبق سنجش دیگری، یعنی فهرست "Financial Times Global 500" (FT Global 500)، که تکیه‌اش نه بر درآمد بلکه بر بازار سرمایه‌داری (ارزش بازار بورس) است<sup>۲۵</sup>، در سال ۲۰۱۰ (ارزش بازار بورس در ۳۱/۱۲/۲۰۰۹) ۴۲ انحصار چینی میان ۵۰۰ انحصار برتر قرار داشتند و این کشور برپایه ارزش بازار بورس این انحصارات، مقام دوم را دارا بود.

۲۵- ارزش بورس کمترگویا است، زیرا او متاثر از نوسان‌های نرخ بورس سهام خواهد بود، بدون اینکه خود "حقیقتاً" چیزی را تغییر داده باشد. از سوی دیگر نرخ بورس تحت تاثیر نرخ سود قرار خواهد گرفت و از آنجا این چنین رتبه‌بندی، تا آنجایی که از فهرست برپایه درآمد "بورشود، تقریباً در مورد بهره‌مندی سرمایه‌دارانه شرکتهای نینفع گویا است. Furtune"

۹ انحصار چینی در میان ۱۰۰ برتر، ۷ در میان ۵۰ برتر، و ۳ میان ۱۰ برتر وجود دارند. در میان آنها بزرگترین انحصار جهانی، PetroChina (یک شرکت سهامی ۸۸ درصدی، ۱۰۰ درصد دولتی CNPC) سرمایه‌گذاری ۳۲۹ میلیارد دلاری در بازار بورس دارد.

بازار سرمایه ۲۰۱۰ (به بیلیون دلار)		
ارزش بورس	شرکتها	
۸/۶۶	163	ایالات متحده آمریکا
۲/۴۲	42	چین
۱/۸۸	32	انگلستان
۱/۴۴	42	ژاپن
۱/۲۳	27	فرانسه
۰/۸۲	19	آلمان
FT Global500 J 2010		
منبع: FT Global500 J 2010		

### سرمایه‌بانکی چین

بعلت اهمیت بالای سرمایه‌بانکی و "بازار مالی" در امپریالیسم، انحصارات چینی نقش کلیدی برای توسعه امپریالیسم چین بازی می‌کنند. ما با پستی از نزدیک حوزه بانکی را مورد بررسی قرار دهیم.

در رتبه بندی - همانگونه که دیده می‌شود - بانکها و دیگر بنگاه‌های مالی (یعنی بازرگانی - و سرمایه‌گذاری، اوراق بهادر و بنگاه‌های تهاتری- Clearinghaueser) سرشناس وجود دارند، همچنین شرکتهای بیمه و معاملات املاک. بنابراین "حوزه مالی" در محتوای وسیع در فهرست "Fortune" ۸ انحصار از ۴۶ انحصار، در فهرست "FT" ۱۹ انحصار (از آنها ۱۳ بنگاه مالی، ۲ بیمه و ۲ شرکت معاملات املاک) از ۴۲ انحصار چینی هستند.

مقام جهانی بزرگ‌ترین بانک‌های چین ۲۰۱۰			
حجم کسب وکار	سرمایه‌ای کردن	سودآوری	
15	1	1	بانک صنعتی و مالی
21	2	2	بانک ساخت و ساز
26	26	7	بانک چین
29	بدون آمار	9	بانک صنعت کشاورزی چین
منبع : "Fortune Global 500" & "FT Global 500" برای سال ۲۰۱۰			

۲۶- سود دهی و حجم معاملات(مبلغ ناخالص) طبق نظر "Furtune Global 500" ، سرمایه‌گذاری در بازار بورس طبق نظر نشریه مالی "FT Global 500". رتبه پنده بانکهای چینی و دیگر بانکها را از روی هردو فهرست، اندازه‌گیری می‌کند. در رتبه‌بندی نسبت به حجم معاملات (هنوز در دسترس) چارچوبهای متفاوت دوام شرکت را تعیین می‌کنند: دیگر بانکهای امپریالیستی بخش بزرگی از درآمد ناخالص، درآمد ناخالص ساختگی، یعنی سرمایه موهوم در غالب محصولات جانبی هستند. بانکهای چینی تمرکز خود را هنوز بیشتر روی وام ساده و سپرده قرار داده‌اند. آنها هنوز محتاج به رشدند، تا بتوانند به کلوب برتر قمار بورس وارد شوند. (این هنوز با قابلیت تبدیل کل وضعیت موجود RMB وبا سرمایه هنوز تماماً شکل گرفته شده و مشتقات بازار کاری ندارد).

این چهار و یک دوچین بانک چینی دیگر جزء بزرگترین و سودآورترین انحصارات بانکی هستند.<sup>۲۷</sup>

۲۷- همچنین متعلق به آنند، هرچند که همانگونه که گفته شد، در این فهرست تماماً متعلق به دولت اند. „Policy Banks“ CDB,EXIM & ADBC.

در اینجا چهار بانک بزرگ دولتی از جمله "بزرگترین‌ها" بر شمرده شده هم در سرمایه‌گذاری در بازار بورس و هم از نظر سود دهی در صدر جهانی قرار دارند. همچنین به نسبت بانک سرمایه‌گذاری و صنعتی چین، حجم معاملات(به درآمد ناخالص) در رتبه بالا هستند. ICBC از نظر سود دهی و سرمایه‌گذاری در بازار بورس درجهان، رتبه اول را دارد.

مهم در این رابطه نه تنها بزرگی و سود دهی یک بانک برای خود، بلکه اولاً بزرگی نسبی آن، موقعیتش در بازار چین و سهم بازار آن هستند که به ما یک نمای واقعی از درجه انحصاری بخش بانکی چین را بدست می‌دهند. و ثانیاً برای ما نقش ویژه‌اش در معاملات جهانی، در بسط امپریالیستی چین موردنظر است و چه نقشی را در بازارهای مالی جهانی بازی می‌کند<sup>۲۸</sup>؟

۲۸- بانک‌هایی وجود دارند، که خلی بزرگ هستند، اما تقریباً هیچ نقشی در جهان بازی نمی‌کنند، برای مثال - وام کشاورزی - Credit Agricole، بزرگترین بانک فرانسه، که بسیار کم در معاملات خارج درگیر است. یا می‌تواند یک بنگاه سرمایه‌گذاری قوی که فقط در معاملات بورسی یا در زمینه‌های دیگر و یا در سفته‌بازی فعال باشد.

مدنظرما در اینجا در واقع بانکهایی هستند که بعنوان ابزار و حریه اصلی صدور سرمایه چینی و نفوذ در بازارهای مالی جهانی عمل می‌کنند. بدین جهت باید شاخه‌های بانکی چینی را از لحاظ کیفی (تراکم و تمرکز سرمایه از یک طرف، صدور سرمایه از طرف دیگر) مورد بررسی قرار داد. برای ما اهمیتی ندارد که آنها در درجه اول "قدرت بزرگ" هستند، بلکه در صحنه بین-المللی چگونه و در کجا قرار دارند، و در مجموع نه اینکه قدر "مورد توجه" قرار می‌گیرند، بلکه بطور مشخص چه کاری انجام می‌دهند؟ در کدام کشورها و در چه شاخه‌هایی؟ و چگونه؟ مسلماً فرق است مابین اینکه بطور مثال وامی یک میلیون ایرویی به کشوری مثل آلمان داده شود یا به کشوری مانند آنگولا. و همچنین فرق است مابین اینکه نوعی از وام برای کاری پرداخت گردد، و یا اینکه وام جهت ساخت زیربنای حیاتی یک کشور سرمایه‌گذاری شود. مسلماً قابل تعمق است، اگر در رابطه با آن ضمانت فرستادن (بطور مثال نفت یا مواد خام دیگر) و یا ضمانت‌های تعهد خرید (برای کالاهای صادراتی چینی) را به همراه داشته باشند. یا اینکه چین در این یا آن شاخه و حتاً بطور کاملاً عمومی وابستگی کشور مربوطه را از نظر مالی مدنظر داشته باشد. (مسلماً بزرگی صرف یک بانک نقش دارد، یعنی تا آنجایی که این بزرگی، بنا بر درآمدش، موجودی سرمایه‌اش، سپرده‌هایش (یعنی سپرده‌های مشتریانش)، حجم وام واقعی(حقیقی و بالقوه) و غیره - درکنار نرخ سود - فاکتور تعیین کننده برای حجم سود است؛ حجم سودی که در واقع بر معاملات جهانی حداقل بالقوه قابل دسترسی است).

ابتدا در اینجا برای درجه انحصاری شدن. این در چین در شاخه‌های بانکی - مانند دیگر حوزه‌های اقتصاد - بی‌نهایت بالاست. گشته از بانک مرکزی، بانک خلق چین(People,s Bank of China (PBC)) به قرار زیرند:

اولاً به اصطلاح سه "بانک بیمه" "Policy Banks"، بدبینسان بنوعی حریه استراتژیک - سیاسی قدرت دولتی، هرسه در سال ۱۹۹۴ تأسیس شده‌اند (یا اینکه (ADBC) که جدیداً تاسیس شده است)، که صدرصد متعلق به دولت هستند و مستقیماً تحت نظارت دولتی قرار دارند (و بخسا با افراد دولتی در ارتباط مستقیم می‌باشند، بدین صورت که بطور مثال مدیر عامل بانک، مقام وزارت و عضویت کابینه دولتی را داراست). وظیفه او تکمیل "سیاست دولتی را در حوزه‌های صنعتی، تجارت خارجی، دیپلماسی، اقتصادی و مالی است". این بانکها، بانک توسعه چین(CDB)، بانک توسعه کشاورزی چین(ADBC)، و بانک صادرات و واردات چین (EXIM) هستند. بانک توسعه چین پژوهه‌های بزرگ توسعه و زیربنایی را در داخل و خارج تامین مالی می‌کند. از آنجایی که خود این بانک از طریق انتشار اوراق بهادر تامین مالی می‌شود نیز یکی از بزرگترین شرکاء در بازار چین محسوب می‌شود.

بانک صادرات و واردات متخصص در حوزه‌های معاملات صادرات و وارداتی است.

بانک توسعه کشاورزی چین "توسعه زراعی" "rural development"، بنابراین عمدتاً پروژه‌های مناطق روستایی داخلی را تامین مالی می‌کند.

ثانیاً چهار بانک بزرگ بازارگانی - و سرمایه‌گذاری ("بزرگترین چهار") همگی از آغاز سال ۲۰۰۶ بخسا خصوصی شده، اما همچنان اکثریت سهام، یعنی ۷۱ درصد آن در اختیار دولت یعنی بانک صنعتی و سرمایه‌گذاری چین (ICBC، سهام دولت ۷۱ درصد بانک دولتی چین (BOC، سهام دولت ۶۸ درصد)، بانک ساختمانی چین (CCB، سهام دولتی ۶۰ درصد) و بانک کشاورزی چین (ABC، سهام دولتی ۷۹ درصد) است.

این "چهار برتر" مسلط بر بازار بانکی تجارت چین هستند و در آنجا تقریباً یک سهم ۵۰ درصدی دارند. این دوگروه با یکدیگر در واقع ۷ انحصار بانکی عظیم را تشکیل می‌دهند که بربیش از ۳/۲ معاملات تجاری و سرمایه‌گذاری بانک مستقیم و تقریباً بر بازار سرمایه چین و تمام معاملات خارجی تسلط دارند. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود که آنها نفوذ فوق العاده‌ای بر تنظیم و قوانین بانکی دارند و از این رو هم خیلی ساده از طریق قدرت بازارشان تسلط موثری بر تعداد زیادتری از بانکها دارند. بویژه تسلط آنها بر بازار سرمایه مهم است. همچنین در چین همراه با بازار وام بورس، یعنی سهام و بازار اوراق بهادار، بهترین سرچشمۀ تامین مالی انحصارات، از بانک، تجارت و صنعت است و وزنه آنها دائماً در حال افزایش است. گذشته از این امروزه مهم و در آینده بسیار مهم‌تر بازار ارز و مشتقات آن هستند. این بازارها امروزه فقط گردش و قاطع و مرکز قدرت هر اقتصاد سرمایه‌داری هستند. آنها در همه جا تحت تسلط تعداد کمتری از انحصارات مالی قرار دارند، همین‌طور در چین علاوه بر این بانک توسعه چین (CDB) یک نقش پیش‌برنديگی در "توسعه" بازارهای سرمایه در نظر گرفته شده است.

ثالثاً چهارده بانک سهامی دیگر (که در واقع در مقایسه با "چهار برتر" کوچک هستند، اما همچنان اغلب آنها تقریباً بزرگ و حتاً اکثرشان در میان برترین ۵۰۰ انحصار هستند!) به دنبال آنها می‌آیند و رابعاً حدود ۱۴۰ به اصطلاح "بانک شهری" (City Banks) (اغلب بانکهای تجاري در حوزه شهرها هستند).

خامساً افزون بر آنها ۳۵۰۰۰ بانک تعاضی "وامهای همکاری" (Kreditkoperativen)، "حسابهای پسانداز" (Postsparkassen) - آنگونه که در اتریش بدان اطلاق می‌شود - وغیره وجود دارند. همین‌طور در آخرین گروه ذکر شده سهام دولتی تسلط دارند، اما در سطح محلی و حومه روستایی از طریق پشتونه دولتی و شرکت‌های سرمایه‌گذار و غیره.

بالاخره حدود ۴۰ بانک بزرگ و چند دوچین کوچک خارجی وجود دارند که سهم بازار آنها در مجموع - باهمه سروصدا - در سراسر چین تقریباً به دو درصد می‌رسد که سهمی ناچیز است. با این وجود تعدادی از آنها در بانکهای چین سهیم هستند، همچنین در "چهار برتر" <sup>۲۹</sup>.

۲۹ - برای مثال بانک آمریکا (Bank of America) ۱۱ درصد و بانک تامین مالی فولارتون Financial Fullerton ۶ درصد بربانک استحکامات چین CCB و گلدن ساکس Golden Sachs در بانک صنعتی و سرمایه‌گذاری چین ICBC سهم دارند.

رون وارونه جالب توجه: درنتیجه بحران اقتصادی و مالی، تعدادی از بانک‌های آمریکایی و اروپایی سهام خود را کاهش داده و یا کاملاً واگذار کردن (برای مثال کنار کشیدن UBS و بانک سلطنتی اسکاتلند Royal Bank of Scotland)، که هردو به یک بحران شدید گرفتار شده و مجبور به رساندن تعهد Allianz و Amexco خود به نصف گردیدند و بانک آمریکا تعهدات خود را شدیداً کاهش داد و بانک شهری کلاً کنار کشید...، اساساً برای بدست آوردن پول، که بعلت بحران "محلى" به آن شدیداً محتاج بودند. در مقابل از سوی طرف چینی بسیاری از سهام بانکی خصوصی شده در سالهای گذشته CCB، BOC، ICBC و غیره از طریق ذخیره ارز دولتی دوباره خریداری شدند، یعنی در حقیقت "مجدها ملی" گردیدند.<sup>۳۰</sup>.

۳۰ - این سیاست زیاد تعیین کننده‌ای نبود، بلکه در مقابل با آن بود، که تعدادی از بانکهای انحصاری خارجی، برای درگیری شان در چین به نفس تنگی افتدند. بدین‌گونه بورژوازی مالی چین سهام آنها را خیلی ساده پس گرفت. اما چون چین از گذشته همواره تمایل دارد، سرمایه خارجی بیشتری (و بدین‌وسیله منابع شان) را به شاخه‌های بانکی خود جذب نماید، البته تا آنچا که "مفید" و تحت کنترل باشدند. درنهایت در نظر دارد شانگهای را به مقام "اولین مرکز مالی" جهانی ارتقاء دهد و این تنها به "جهانی شدن" هرچه بیشتری برمی‌گردد که برتری چین را مسلم تصور نماید.

در کنار بانکهای واقعی، همچنین شاخه‌های بانکی یک ردیف از ذخایر ارزی دولتی و خصوصی، تراست‌های مالی وغیره وجود دارند که به کارهای اداری ثروت‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی مشغول هستند.

ما در چین با یک تراکم و تمرکز بیش از حد در مقیاس جهانی بخش بانکی سرمایه‌داری مواجه‌ایم که همچنان در اساس یک انحصار دولتی رانمایندگی می‌کند که عناصر سرمایه‌داری خصوصی به آن اضافه شده‌اند. درجه انحصاری عملاً بسیار بالاتر از آنست که

به نظر می‌رسد، اگر فقط به چارچوب مالکیت قانونی نگاه کنیم و وابستگی واقعی تا درجه دوم قرار داشتن بانکهای متوسط و کوچک تحت انحصارات دولتی را فراموش نماییم. مسلم است که هفت انحصار بزرگ رقیب یکدیگرند (حتا در میان آنهاست - که تاکنون توسط دولت تعیین شده - ربع برای وام و پس‌انداز)، اما در طرف اصلی یک انحصار بزرگ دولتی را می‌سازند که در مورد ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و یا بانکهای ژاپن نمی‌توان دید. منحل کردن معمول انحصارات دولتی قبلی، تعییر آنها به شرکتهای سهامی، سهمی کردن و اجازه دادن به بانکهای خارجی - هیچ‌کدام تغییری در اصل جریان نمی‌دهد.

خصوصی‌سازی بخشی دو طرف دارد: در یک طرف اکنون سهامداران سرمایه‌های خصوصی (داخلی و خارجی) قرار دارند، که هیچ کدام از آنها تاثیرگذاری موثری در آن ندارند. در طرف دیگر بین وسیله بانکها و دولت چین مبالغه هنگفتی، برای مثال ۹/۲۱ میلیارد دلار آمریکا در رابطه با ICBC، یا ۱/۲۲ میلیارد دلار آمریکا در رابطه با ABC، بدون اینکه خود عملی انجام دهدن، سود می‌برند. آنها فقط یک سود دوجانبه می‌برند، اول پول و سپس یک "وجهه خوب (امپریالستی)"، کسی وجود دارد که در بزرگترین‌های امپریالیستی، چون گلدن ساکس Golden Sachs یا بانک آمریکا Bank of America سهمی می‌شود. و برای آخرین آنها معامله خوبی بود: اینگونه در سود خوب بانک شریک می‌شوند و راحت‌ترمی شود پا پا بهتر در بازار مالی چین گذاشت، و دروسعت جهانی از "جایگاه اختصاصی" در چین سود می‌جوینند. اما سودبر اصلی در این شرایط سرمایه‌داری چین و مشخصاً بخش انحصارات دولتی است.

بانگاهی واقع‌گریانه از تصورات "خیال‌پردازانه" بسیاری از رویزیونیستهای نوین، تروتسکیستها و غیره، که چین (لاقل تا اندازه‌ای) از طریق خصوصی سازی و لیبرالیسم قربانی امپریالیستهای غربی خواهد گردید، که می‌توان انحصار دولتی‌اش را تکه تکه کرده و به نابودی کشاند که می‌توان بهترین تکه آنرا به سرمایه‌ی خارجی به حراج گذاشت و کل روند شباخت باتکامل روسیه دارد، اگر تفکر رویزیونیستی کنار گذاشته شود، چیزی باقی نخواهد ماند.

مسلمان با این ایده عجیب و غریب، که سرمایه خصوصی بد و سرمایه‌ی دولتی خوب است، راه به جایی نخواهیم برد.

ارزش افزایی سرمایه و استثمار، ارزش افزایی سرمایه و استثمار باقی خواهد ماند، چه سرمایه دولتی باشد و چه خصوصی و یک بورژوا، بورژواست، و تفاوتی نمی‌کند که سرمایه‌دار بوروکرات - دولتی یا سرمایه‌دار خصوصی و یا "معجونی" از آنها باشد.

ما خود را بر ساختار مالکیت (چیزی که مشخصات سرمایه دولتی و خصوصی انحصارات راییان می‌کند) و سهام بازار (چیزی که درجه انحصاری را بیان می‌کند) متمرکز کرده‌ایم و خود را بی‌نیاز از بازی با ارقام نجومی معاملات شاخه‌های بانکهای چینی می‌بینیم، زیرا همانطور که اشاره شد، مسلمان این وسعت ابعاد به بزرگی کشور مربوط می‌گردد.

فقط برای این که نموداری در مورد جایگاه و معاملات انحصارات چینی داده باشیم - تقریباً جزئیاتی درباره بانک صنعتی و سرمایه‌گذاری چین ICBC ، بزرگترین و پرسودترین بانک جهان (در مقیاس سرمایه‌گذاری در بازار بورس، با ۳۸۷۰۰ کارمند). سود بانک تا ۵۴ درصد از معاملات مشتریان شرکتها، تا ۲۹ درصد مشتریان خصوصی و تا ۱۷ درصد از "معاملات خود" حاصل می‌گردد، بنابراین تجارت با تولیدات مالی (یعنی سودآزمایی محض) بانک سالهای است که رشد سریعی دارد. در سال ۲۰۱۰ سرمایه فعال (بطور مثال وام مشتریان، اوراق فرضه دولتی...) تا ۱۴/۲ + درصد، و سرمایه غیرفعال (پس انداز مشتریان، اوراق بهادر خودش، سرمایه سهامی...) تا ۱۳/۷ + درصد و سود بانک به ۱۶۶ میلیارد رن میان بی<sup>۳۱</sup> (تقریباً ۱۸/۵ میلیارد) تا ۲۹ درصد بالاتر از سال ۲۰۰۹ بود.

31- در خارج اغلب واحد پول چین به یوان YUAN شناخته می‌شود. اما واحد پول چین رن میان بی Renminbi (RMB) به معنی "پول خلق" نامیده می‌شود، و چینی‌ها فقط از RMB صحبت می‌کنند. یوان واحد محاسباتی است: یک یوان ۱۰ جیانو Jiao و یک جیانو ۱۰ Fen.

برای اینکه نمونه‌ای از برقاکردن یک معامله و عملکرد یک انحصار بانکی چین را نشان دهیم - تقریباً جزء بجزء درباره بزرگترین (نسبت به سرمایه‌گذاری در بازار بورس) و سودآورترین بانک جهان (با ۳۸۷۰۰ کارکن). سود بانک از معاملات مشتریان شرکت به ۵۴ درصد بالغ است، ۲۹ درصد مربوط به معاملات مشتریان خصوصی و ۱۷ درصد مربوط به "معامله داخلی"، یعنی تجارت داخلی با محصولات مالی (بگو احتکار خالص). بانک سالهای است که توسعه می‌یابد. ۲۰۱۰ دارایی فعل (برای مثال وام مشتریان، رتبه کاغذ بهادر..) حدود ۲/۱۴ درصد و دارایی غیرفعال (پس انداز مشتریها، فعالیت خودی، سرمایه سهامی..) حدود ۷/۱۳ درصد افزایش یافته و سود به ۱۶۶ میلیارد رسید. RMB (حدود ۵/۱۸ میلیارد یورو) ۲۸ درصد بیش از ۲۰۰۹. همچنین به سرعت ضریب سود، یعنی سود خالص، نسبت به سرمایه خودی افزایش یافته است: ۲۳ درصد در سال ۲۰۱۰ (بعد از ۲۰۰۹ درصد در سال ۲۰۰۹).

ICBC در سال ۲۰۱۰ تعداد ۱۸۱ شرکت خارجی تابع، با ۲۲ شعبه داشت. در میان آنها بانکهای خریداری شده و دفاتر تازه تاسیس شده، قرار داشتند. تعداد شعبه‌هایش در خارج کشور ماه به ماه در حال رشد است؛ تنها در نیمه اول سال ۲۰۱۰، تعداد ۱۹ بانک

خریداری شده و دو بانک تازه تاسیس شده (در کانادا و تایلند) بودند. معاملات بین‌المللی هنوز در مرحله نخست بوده و ۳ درصد مجموعه سود را شامل می‌شود. باهمه اینها این ۳ درصد در سال تقریباً  $\frac{3}{4}$  میلیارد دلار است. در سال ۲۰۱۰ معاملات افزایشی ۵ درصدی را نشان می‌دهد، که سود حاصل از آن ۴۷ درصد بوده است. و این هدف تعیین شده از سوی بانک را توضیح می‌دهد که معاملات جهانی خود را بشدت وسعت بخشد. ICBC در مرحله نخست کانون کوشش گسترش خود را برآسیا و آمریکا قرار داده، اما چند سالی است که می‌کوشد در بخش بانکی اروپا هم سهم بزرگتری را کسب کند و همچنین سعی در یافتن مشتریان بزرگی در شاخه‌های بانکی دارد، تا فعالیت‌های خود را آغاز نماید.

در آخرین گزارش موقت بانک، از پروژه ویژه "Botswana Morupule B Power Station" نام برده می‌شود، یک پروژه نیروگاه زغال سنگ، که باشرکت بانک استاندارد آفریقای جنوبی Standard Bank of South Africa (که ICBC از سال ۲۰۰۸ با  $\frac{5}{5}$  میلیارد دلار، سهمی ۲۰۰ میلیارد دلاری که تامین هزینه مالی آن با "تامین هزینه مالی پروژه" لندن Project Finance است که هر سال (با انتکاء بر همه پرسی اجتماع امپریالیستها)، "اسکار" بهترین هزینه کردن پروژه‌ها را می‌دهد، آنرا "بهترین معامله سال آفریقا" African Power Deal of the Year ۲۰۰۹ نامید. حجم وام ۹۶۵ دلار است که ۲۰ سال بعلاوه زمان ساختن را شامل می‌شود. وسایل این نیروگاه را China (شرکت سهامی تجهیزات برق ملی چین) تامین می‌کند.<sup>۳۲</sup>

**۳۲ - پروژه Morupule B** مثال خوبی است که باستثنی این‌گونه هزینه کردنها را از لحاظ کیفی مورد بررسی قرار داد. یک وام ۹۶۵ میلیون دلاری، یک وام ۹۶۵ دلاری است نه کمتر و نه بیشتر. در این مورد اما بوتسوانا با کمیاب واقعی انحرافی روپورت. پروژه Morupule B با چهار بلوک خود، هر کدام ۱۵۰ مگاوات تولید برق را از  $645$  مگاوات در شرایط کنونی به تقریباً دو برابر گسترش می‌دهد(!) بوتسوانا سپس حتاً می‌تواند نسبت به صدور برق بزند. ولی چین بین وسیله (نه تنها بانک، همچنین CNEEC) را کلیدی در تامین برق بوتسوانا بست می‌آورد؛ او تحويل و ساخت ایستگاه‌های برق و کابل کشی و همچنین مراقبت، نگهداری، آموزش کارمندان و بالاخره همه سفارشات مربوطه سالهای آینده را بعده دارد. و از اینجا نمایندگان چینی هنگام امضاء قرارداد در مورد این "آغاز خوب" شادمان بودند.

ICBC یک پشتوانه بیمه صادرات وام دولتی چین بنام بیمه صادرات Sinosure را دارد که این دوباره شاید برای "رفع خطرات گوناگون احتمالی" (آن گونه که در این محتفه شایع است) - همچنین بانک جهانی را نیز بعنوان پشتوانه خود دارد.<sup>۳۳</sup>

**۳۳ - وام بانک جهانی را نبایستی با وام صندوق بین‌المللی پول IMF** اشتباه گرفت. هردو اهرمehای امپریالیستی هستند، وام بانک جهانی معمولاً تنها به پروژه‌های معنی‌داره می‌شود (برای مثال نیروگاه‌ها...) وام هولناک صندوق بین‌المللی پول برای نوسازی نسلی برای تمامی ساختار‌اقتصادی (برای مثال "structural adjustment loans" - وام برای تغییر ساختاری) است.

همچنین این تبعه‌کاران - بعنوان بیمه همراه و بیمه حفاظتی Sinosure - در این پروژه حق نظر دارند، در حالی که بوتسوانا با آنها هیچ رابطه‌ای نداشته و علاقه‌ای نیز به آن ندارد. ICBC در این رابطه تایید می‌کند، که او با بانک استاندارد آفریقای جنوبی در زمینه‌های مختلف دریش از ۱۰۰ پروژه مشترک، در مجموع قراردادی به ارزش  $\frac{5}{2}$  میلیارد دلار بسته است.

سه بانک دیگر از "چهار برتر" (BOC, CCB, ABC) نیز در بسیاری موارد مانند ICBC عمل می‌کنند. یک بانک می‌تواند سودی را که در نهایت فقط می‌تواند از حوزه با آوری ارزش اضافی تولیدشده طبقه کارگر ایجادشده باشد، تصاحب کند، یامستقیم، بین صورت که "بار آوری" سرمایه‌داران از طریق بهره، حق زحمت بانک و غیره بخشی از ارزش اضافی را کسر نماید. این بخش سود بانک است که از "اشتراك کار بانک" با مشتریان شرکت‌ها به وجود آمده است. این بخش در نزد "چهار برتر" نسبت به بانک، متفاوت است - که چیزی بین  $52$  درصد و  $80$  درصد مجموع سود را شامل می‌شود - و برای "بار آوری" سرمایه کسر کردن مستقیم از سودش یا ارزش اضافی را به نمایش می‌گذارد. عامل دوم سودی است که بانک از "مشتریان خصوصی" بست می‌آورد. این چیزی است مابین  $17$  درصد و  $31$  درصد و یک نزول را به نمایش می‌گذارد که به ضرر درآمد است، که مارکس در "کاپیتال" آن را درآمد "Revenue" می‌نامد، که هم به ضرر درآمد طبقه کارگر و هم دیگر طبقات، حتاً بورژوازی است. (به طوری که به این درآمد همچنین بهره درآمد از دفترچه پس‌انداز، اوراق بهادر و غیره تعلق می‌گیرد که از این طریق حتاً ارزش اضافی تجدید تقسیم خواهد شد که می‌بایستی معمولاً "پس-انداز کننده" یا "سرمایه‌گذار" دریافت می‌کرد). بخش سوم سودی است که بانک در معاملات داخلی مابین بانکها به ضرر بانکهای دیگر در معاملات اوراق بهادر، ارز، تولیدات بهره، مشتقات و غیره به ضرر شرکت‌کنندگان بازار تصاحب می‌کند. سوداگری در هر سه بخش وجود دارد، ولی در بخش آخر سوداگری خالص است. بزرگترین بخش سود بانک را بنابراین یک کسری مستقیم ارزش اضافی را به نمایش می‌گذارد و به معنی مشارکت مستقیم بانک در ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه

کارگر است و بقیه از غارت "مشتریان خصوصی" و تقسیم مجدد ارزش اضافی در حوزه های بانکی و بازارهای مالی حاصل گردیده است.

در آن "سرمایه داران مولد" از طریق ربا، مزدکار بانکی وغیره بخشی از موفق سود را برداشت می کنند. این آن بخش از سود بانک است که از "Corporate Banking"- اتحاد بانکی - معاملات مشتریان شرکت تولید می شود. این سهم در مورد "چهار برتر" نسبت به بانک بین ۵۲ تا ۸۰ درصد کل سود نوسان می کند و برای سرمایه "مولد" برداشت مستقیم از سود خود و یا سود موفق را نشان می دهد. بخش دوم سودی است که بانک از "معامله با مشتریهای خصوصی" به دست می آورد که بین ۱۷ تا ۳۱ درصد است که به ضرر مزد (در کتاب "سرمایه" نزد مارکس" Revenuen" نام دارد) طبقه کارگر و هم طبقات دیگر، حتاً بورژوازی است (جایی که علاوه بر Revenuen، ربح دریافتی دفترچه پسانداز، کاغذهای بهادر و غیره که بدین وسیله ارزش افزوده دوباره تقسیم می شود که باستی "پسانداز کننده" و یا "سرمایه گذار" دریافت می کرند). بخش سوم سودی است که بانک در معاملات درونی خود به ضرر بانکهای دیگر و از به اصطلاح تجارت خودی با کاغذهای بهادر، ارز، محصولات ربح، مشقات و غیره به ضرر دیگر شرکت کنندگان بازار، تصاحب می کند، اما آخرین آن یک احتکار واقعی است. بنابراین بزرگترین سود بانک یک برداشت مستقیم از سود افزوده است و به معنی مشارکت بانک در سود افزوده تولید شده به وسیله طبقه کارگر و بقیه از غارت "مشتریهای خصوصی" و تقسیم دوباره ارزش افزوده به بخش بانکی و بازارهای مالی بدست می آید.

جلا و شکوه انحصارات بانکی چین که در مقابل بورژوازی به لرزه در می آید، از روی احترام است، از روی حسادت است، بعلت عرق و زاری و اغلب - کاملاً لفظی بیان می شود - همچنین خون طبقه کارگر چین. و در این میان هرچه بیشتر بر استثمار طبقه کارگر جهانی بنایشده است.

معاملات خارجی بانکهای چینی چگونه انجام می پذیرند؟ سهم خارجی در "بانک بیمه" Policy banks طبیعتاً بالا است، در بانک توسعه چین CDB تقریباً یکسوم و در بانک صادرات و واردات EXIM طبق معمول ۱۰۰ درصد می باشد. سهم خارجی حوزه بانکهای تجاری نزد "چهار بانک بزرگ" در سرمایه فعال (Aktiva) ( و سهم آن نسبت به مجموعه سود) بین ۲ تا ۵ درصد است. این مقدار زیاد به نظر نمی آید. اولاً این مقدار بسرعت در حال افزایش است و درثانی این درصد کم "مبالغ دولتی"، با در نظر گرفتن کل ترازنامه هنگفت این بانکها در رقابت جهانی در بازارهای مالی، هستند. نکته اصلی اما اینست که انحصارات بانکی چین بعلت بزرگی و سرمایه هنگفت شان و همچنین مازاد ارز، نه تنها ابزار توسعه وسیع معاملات جهانی خود را دارا می باشند، بلکه گذشته از این آنها مجبور به آن هستند. بدین گونه یکی دیگری را تکمیل می کند و اینگونه جهت اصلی صدور سرمایه و توسعه طلبی را نشان می دهد.

صدرور سرمایه چینی در شکل سرمایه گذاری مستقیم - در کنار صندوق های (فونس) مختلف که تکنوتگ با بخش بانکی ارتباط دارند ( برای مثال شرکت سرمایه گذاری چین CIC ) که مارا باز هم نزدیکتر مشغول خواهد کرد ) - اساساً تحت کنترل بانک صادرات واردات چین (CDB) و بانک توسعه چین (EXIM) قرار دارد. این دو چندی پیش هنگام بررسی "Times" ، هنگامی که سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به کشورهای بی ثبات و نئومستعمره وابسته حداقل و امی ۱۱۰ میلیارد دلاری وام اختصاص دادند، توجه ها را بخود جلب کردند.<sup>۳۴</sup>

۳۴ - از آنجایی که خود چین هیچ آماری ارائه نداده و اینجا فقط مربوط به ارزش وصول شده بر پایه گزارش "تایمز مالی" ( Financial Times ) از سوی بانکها و وام گیرندگان می باشد.

اینها در درجه اول بکار اکتشاف حوزه های نفتی و مواد خام و استخراج آنها می آید. وام گیرنده ها اینجا روسیه، ونزوئلا و بربزیل هستند. در این موارد وام ها با واردات نفت گره خورده اند. علاوه بر اینها یک پروژه نیروگاه عظیم برق در هندوستان، یک پروژه راه آهن در آرژانتین و یک پروژه زیرساختی در غنا به آن اضافه می گردد. درین سال گذشته مجموعه حجم صادرات و تامین هزینه این پروژه ها از طرف دو بانک، از مجموعه حجم هزینه های صادرات کشور های G7، بیشتر است.<sup>۳۵</sup>

۳۵ - این مبلغ در واقع زیاد، اما بیشتر از آنچه که هست، به نظر می آید. کشورهای G7 صادرات و سرمایه گذاری های خود را همیشه در بعضی از کشورها حتاً به ندرت، از طریق نهادهای دولتی، بلکه به وسیله بانکهای تجاری به انجام می رسانند، که از آنها نیز به نوبه خود از سوی نهادهای ضمانت خطرات صادرات وام (بیمه) را بعده می گیرند. حالا با نگاهی به معاملاتی که از طرف دولت هزینه می شوند، می اندازیم، اما نه آنها یعنی که از طرف او ضمانت و اینگونه از راههای غیر مستقیم معامله را برای می اندازند، تخمین حجم آنها می سر نیست. (در اتریش چنین نهادی، هم به لحاظ ضمانت وهم به لحاظ تامین هزینه، شرکت بانک کنترل اتریش AG (شرکت سهامی) که بعنوان ویعه گذار جمهوری اتریش است، عمل می کند).

بانک صادرات - واردات در گزارش سالانه ۲۰۰۹، می‌نویسند: آنها تنها در این سال ۳۶ قرارداد وام جدید به ارزش ۵۳ میلیارد یورو € را منعقد کرده‌اند، که در مقایسه با سال گذشته افزایشی ۲۸ درصدی را نشان می‌دهد. مجموع ضمانت حجم وام (مبلغ واقعی پرداخت شده منهای مبلغ باز پرداخت شده) در پایان سال تا ۸۴ میلیارد یورو افزایش یافته است.

گزارش سالانه معاملات انحصارات بانکی در رابطه با در هم تنیدگی بانک و صنعت و همچنین سرمایه تجاری بسیار آموزنده‌اند. نگاهی به گزارش معاملات فهرست پروژه‌های از داخل هزینه شده نشان می‌دهد که آنها برقایه وساطت در پرداخت وام، هم چنین بر انحصارات صنعتی و تجاری تاثیر می‌کارند. آنها نه تنها هزینه این پروژه‌ها را تأمین می‌کنند، بلکه "همراه" انحصارات صنعتی "توسعه می‌دهند"، یعنی آنها در استراتژی و سیاست معاملات انحصارات صنعتی "مدخله‌گر" هستند.

آنها دریک جا برای "ورود به بازار" یک کنسندر در بازارهای خارجی برنامه ریزی کرده و مناطق توسعه صنعتی، حوزه‌های جدید تولیدی وغیره راه‌هزینه می‌کنند. درست مانند دیگرکشورهای امپریالیستی در چین نیز تسلط "کلاسیک" سرمایه بانکی را بر سرمایه صنعتی و تجاری را می‌بینیم. اختلاف فقط در این است که در چین هنوز بانکهای کلاسیک تسلط کامل دارند، در حالی که در دیگرکشورهای امپریالیستی درجه هزینه کردن بانکها بخشا به وسیله نهادهای مالی (انواع مختلف صندوق‌های مالی و نهادهای سرمایه‌گذار) و "بازارهای مالی" دیگرانجام می‌گیرد. در عوض بانکها در این "بازارهای مالی" نقش مهمتری را بازی می‌کنند. و این بدین خاطراست که باز اسرمایه داخلی چین در حقیقت بسرعت رشد و توسعه می‌یابد، اما هنوز بدرستی مانند ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپا شکل نگرفته است. (روی ریل نیفتاده است - م) خارج از اینها تقاضه در فرم؛ بهر حال این ربط به رشد بیش از حد تسلط سرمایه مالی دارد.

### سرمایه مالی، الیگارشی مالی و دولت

یک خصلت کلاسیک امپریالیسم در هم تنیدگی انحصارات صنعتی - و بانکی به سرمایه مالی، و تشکیل یک الیگارشی مالی و کشاندن دولت زیر سلطه این الیگارشی مالی بوده و می‌باشد.

در چین انحصارات والیگارشی مالی از راههای دیگری غیراز کشورهای کلاسیک امپریالیستی به وجود آمده است، که دارای کاربرد خاصی است. ما در چین با فرم خاصی از انحصار دولتی سرمایه‌داری مواجه‌ایم.<sup>۳۶</sup>

۳۶ - سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بایستی به معنی درست لینیستی‌اش فهمید، نه "سرمایه دولتی انحصاری" بی‌فواره، که یک اختراع رویزیونیستی برای سرپوش گذاردن برخصلات طبقاتی قدرت دولتی و تیره کردن راه انقلاب پرولتاری است. (زنگاه کنید به PR شماره ۳۰، ژانویه ۲۰۰۸)

قدرت دولتی بورژوازی و یک دوجین انحصارات، در میان آنها همچنین انحصارات بانکی، به صورت یک الیگارشی بسیار متراکم بی چون و چرا درآمده‌اند. سرمایه‌داری دولتی همراه با عناصر سرمایه خصوصی<sup>۳۷</sup> هرچه بیشتر غالب گردیده، بدون اینکه نقش کلیدی انحصار دولتی را زیر سوال ببرد.

۳۷ - درکنار رهبران متنفذ دولتی و حزبی و یا آفرازدها و نزدیکانشان، بایستی کسانی را نیز که ثروتشان را از راه خصوصی سازی اموال دولتی بدست آورده‌اند و همچنین سرمایه‌دارانی که در اصل از هنگ کنگ (Hongkong) و یا ماکائو (Macao) هستند یا از تایوان آمده‌اند، اضافه کرد.

عناصر سرمایه خصوصی تماماً در سیستم ادغام شده است، گرچه اینجا و آنجا می‌تواند در تضاد با سرمایه دولتی و همچنین انحصار دولتی قرار گیرد. اما در شرایط کنونی آنها درکل این تضادها را هنگام بروز به کشمکش نکشانده، بلکه درکل بر موج "رونق" سرمایه‌داری سوار هستند.

درمورد موضوع مالکیت و شرایط روابط نبایستی چیز زیادی افزوده شود. شاید فقط چند نمونه برای روشن شدن مطلب:  
"از ۳۲۰ چینی با ثروت خصوصی حداقل ۱۰۰ میلیون RMB (پول خلق)، ۲۹۳۲ نفر آنها فرزندان کادرهای بر جسته حزب هستند. در پنج رشته اقتصادی مالی، تجارت خارجی، توسعه زمین، مجتمع‌های بزرگ و اوراق بهادر فرزندان کادرهای بر جسته ۸۵ - ۹۰ درصد نقشی کلیدی دارند." (Far East Economic Review، April 2007)

آمار رسمی حدود ۳۲۰۰۰ دلار میلیونر در چین وجود دارد" (Spiegel online، مارس ۲۰۰۷) - تارنمای اشپیگل، ۲۰۰۷-

بین سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵ تعداد میلیون‌ها در چین سالانه بطور متوسط ۱۵ درصد رشد داشته است. "در حال حاضر طبق آمار رسمی حدود ۳۲۰۰۰ دلار میلیونر در چین وجود دارد" (Spiegel online، مارس ۲۰۰۷) - تارنمای اشپیگل، ۲۰۰۷-

در فهرست "Forbes" در سال ۲۰۱۰ در میان ۵۰۰ نفر از "بیلیارد های دنیا"، ۱۱۵ نفر چینی وجود دارند، دو برابر سال ۲۰۰۹، در میان ۱۰۰ ثروتمند به رحال ۵ نفر، ثروتمندترین آنها در مقام بازدهم با ثروت خصوصی ۲۶ میلیارد دلار. حداقل ۳ نفر از اینها کسانی هستند که برای "اقتصاد بازار سوسیالیستی"، در دوران دنگ سیانو پینگ مبارزه می‌کردند و در آخرین کنگره حزب کمونیست نماینده چین بودند. هر کدام از این بورژواهای بزرگ حداقل نقشی را در آخرین "کنگره ملی خلق" بازی کردند؛ روسای انحصارات بانکی بزرگ و کنسنهای صنعتی مسئول کمیته‌ها و کمیسیونها بودند. عده‌ای از آنها مسئولیت بالاترین مقام‌های دولتی مانند معاون وزیر را کسب کردند.

"۵ درصد خانواده‌ها ۶۰ درصد ثروت (ملی) را دارا هستند. از این ۵ درصد دو باره ۷۰ درصد ثروتی بیش از ۵۰۰،۰۰۰ دلار و ۱۵ درصد بیش از ۵ میلیون دلار (بعلاوه ثروت در خارج) را صاحبند (از یک "نوشه تحریک‌آمیز" وزارت اقتصاد آلمان به بانکهای آلمان). که آنها را می‌باشد بیشتریه "مدیریت دارایی" اشخاص و مشتریهای شرکتها در چین مشغول نمایند، زیرا این بازار بزرگ و هنوز قابل به مرداری است: "سال ۲۰۰۹، ۱/۴۴ بیلیون دلار دارایی (سرمایه‌داری در اوراق بهادر و غیره) تحت یک مدیریت دارائی (به وسیله یک بانک یا یک شرکت سهامی ویژه) قرار داشتند." و وجه التزامی آن به "بیش از ۵ بیلیون دلار تخمین زده می‌شد".

سرمایه دولتی و درکنارش سرمایه خصوصی سخت دست در دست یکدیگرمی کوشند در چین یک الیگارشی مالی را به وجود آورند. این الیگارشی خود را مانند روسیه، حتاً اغلب بسیار فاصله‌تر از دیگر کشورهای امپریالیستی به نمایش گذاشت. عده‌ای خود را به این راضی می‌کنند که شکوه برآمده زشت این طبقه را تقبیح کنند.

بدین سان اما دو باره در "نقسیم عدالت"، "سوء استفاده" و "اسراف" و چیزهایی از این دست برخورد خواهیم کرد. هر چند که همه‌اش در واقع زشت است، اجازه نداریم که عنوان کمونیست از این مهم چشم بپوشیم که تمامی ثروت این طبقه از انگل از ارزش اضافی طبقه کارگر در پروسه تولید بیرون کشیده شده و به وحشیانه‌ترین شیوه‌های استثمار و غارت توده‌های وسیع با شیوه‌های سرکوب فاشیستی، گرفته می‌شود.<sup>۳۸</sup>

۳۸- شاید نبایست دیگر رژیم چین را "سوسیال امپریالیستی" در درون و "سوسیال فاشیستی" رو به خارج ارزیابی کرد. این مفاهیم تاریخی همیشه "سوسیالیسم در حرف و فاشیست و یا امپریالیست در عمل معنا می‌داهند". این در درین تقاب از چهاره بورژوازی نوین حاکمین اتحاد جماهیر شوروی در سالهای ۱۹۶۰ نقش مهمی بازی می‌کرد. آنها در آن زمان هنوز خود را در حرف "مارکسیست لینینیست" می‌نامیدند و اینگونه وانمود می‌کردند که به سنت انقلاب اکابر پاییندهستند. در چین امروز "حروف سوسیالیستی" را فقط در سخنرانی‌های کنگره‌های حزبی و مانند آنها می‌توان شنید. در اسناد "موثر" برای مثال برنامه‌های اقتصادی و یا فوریت‌های نظامی در کوتاه‌ترین مدت ممکن کاملاً پاک شده‌اند. اما فراتر از آن سندیت موضع‌گیری شخصیت‌هایی چون، چو کوانگدی Xu Kuandi یکی از رهبران بالای حزب کمونیست چین و شهردار قبلی شانگهای وجود دارد: "به همسایگان ما در آسیا نگاه کنید. سرعت تکامل کره هیچگاه به اندازه دوران دیکتاتوری نظامی نبود. اندونزی در دوران حکومت سوهارتو از موقعیت برخوردار بود، اما بعداز آن دچار رکود شد. دلیل اینکه چرا دمکراسی جلوگیری رشد اقتصادی است، در این نظره است که فقرای خواهند از ثروتمندان خلیع نمایند. اگر ما در چین بخواهیم انتخابات برگزار کنیم، بعد یک کاندید انتخاباتی خواهد گفت "من یک کارخوب برای همه می‌خواهم" و دیگری "من اموال ثروتمندان را بین فقرای خواهد کرد" و بلا فاصله انتخاب خواهد شد. این اما یک بن بست است. برابری مشکل تکامل اقتصادی را حل نخواهد کرد." (در مصاحبه با "The Nation" ، ۱۱/۹/۲۰۰۹) فاشیست آری، اما با گفتمان سوسیالیستی؟

اینکه سرمایه‌داران سود حاصله در حوزه‌های تولید و گردش پول به کار می‌گیرند، بین خود تقسیم کرده و آن چه می‌کنند برای طبقه کارگری که شیرهایش را می‌مکند، اهمیت ثانوی دارد. این عمل نفرت‌انگیز بایستی شدیداً محکوم شود، اما علیه منشا خود استثمار و سرکوب بایست مبارزه کرد و نه با بروز زشت آن.

## صدر سرمایه I:

### سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج

صدر سرمایه یعنی صدور سرمایه مالی به منظور کسب ارزش اضافی از طریق ارزش اضافی خارجی است. این می‌تواند به اشکال گوناگون انجام پذیرد. ابتدا اینگونه است که یک سرمایه‌دار در خارج یک شرکت را می‌خرد یا آنرا گسترش می‌دهد و یا تأسیس می‌کند. اینها سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی‌اند (FDI)،<sup>۳۹</sup> "Foreign Direct Investmads"

۳۹ - اینجا منبع آمار سالانه کنفرانس بازرگانی و توسعه سازمان ملل (UNCTAD) است. آنها اما به آن کم بها می‌دهند. همانگونه ای که ما درمثال اتریش مشخص نمودیم (نگاه کنید به نشریه شماره ۳۷ سال ۲۰۰۹) - به دلایل زیادی انباشت واقعی FDI بسیار حبیم است. آنها کاربست سرمایه‌گذاری در "کشور ریافت کننده"، یعنی محل انباشت سرمایه را درنظر نمی‌گیرند. همچنین متند بررسی و کیفیت سوال برانگیز است. بین خاطر ما اینجا - مقایس جهانی - چیز دیگری نداریم و می‌توان با آن سرکرد، وقتی محاسبات برای تمامی کشورها به یک اندازه اشتباه است.

اینها بُرنده ترین سلاح امپریالیستها در حوزه صدور سرمایه هستند، که آنها را قادر می‌سازد که در وسائل تولید، مواد خام و غیره مداخله کرده و به آنها دسترسی یابند، همچنین برای مثال به بانکهای خارجی. به این وسیله می‌توان مستقیماً (نه تنها) غیرمستقیم در تصالح بخشی از سوداضافی به وسیله بهره و غیره) در استثمار این بخش طبقه کارگرجهانی سهیم گردید.

جزء دوم وام بانکها هستند. اینها نیز یک سلاح بُرا هستند، قبل از هر چیز اگر وام گیرنده دچار مشکل گردد. جزء سوم به اصطلاح "Portfolioinvestitionen" - سرمایه‌گذاری‌های مشاور. یعنی خرید اوراق قرضه خارجی است. اینها نیز می‌توانند به عامل فشار بدل شوند (یا مستقیم، هنگامی که سرمایه‌گذار به اندازه کافی بزرگ است یا به وسیله سوداگری علیه بدھکار در "بازارهای" معروف). جزء چهارم وام های بازرگانی هستند (در واقع شرایط تعویق پرداخت بدھی)، که صدور سرمایه از این چهار نقش مهمی را بازی نمی‌کنند، در مثال چین علیه کشورهای نو مستعمره هنوز اغلب در حال اجراست. صدور سرمایه از این چهار جزء و اگر لازم باشد از انباشتن ذخایر ارزی (برای مثال در شکل احتکار پول کاغذی) تشکیل یافته است.

آنگونه که در تئوری اقتصادی، همچنین در اقتصاد بورژوازی روش است و هر چند برای مثال از طرف بانک جهانی آمارهایی درباره صدور سرمایه در مجموع کشورهای امپریالیستی سنتی (البته متسافانه نه درباره چین) به چاپ می‌رسد، اغلب با کمال تعجب هنگام شنیدن کلمه کلیدی "صدور سرمایه" به FDI فکر می‌کنند. اما این فقط بخشی از صدور سرمایه و درمثال چین بخش ناچیزی را تشکیل می‌دهد. اگر به این فکر کنیم، صدور سرمایه را کمتر از آنچه هست قلمداد کرده‌ایم.<sup>۴۰</sup>.

۴۰ - وقتی بخش صدور سرمایه را در کتاب "امپریالیسم..." لینین می‌خوانیم، می‌توان مشاهده کرد که حتا در آن زمان (۱۹۱۰) بخش قابل توجهی از صدور سرمایه از وامها و اوراق قرضه تشکیل می‌شد. از سرمایه‌گذاری مستقیم فقط در مورد مستعمرات انگلستان و کمی آلمان می‌توان سخن گفت. ۱۰ درصد صدور سرمایه آلمانی و فرانسوی بر عکس از قروض سرمایه، برای مثال قرضهای روسیه به بانکهای فرانسوی، به شکل خرید اوراق قرضه روسیه، را تشکیل می‌داد.

وقتی بین صدور سرمایه کشورهای مختلف بعلل تاریخی از ساختارهای گوناگونی برخوردارند، حرکت کنیم، به نتیجه‌گیری نادرستی خواهیم رسید. درمثال چین نیز سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج (FDI) خیلی بزرگ است و به سرعت رشد می‌کند، و سال به سال چین خود را به راس جدول جهانی نزدیک می‌کند. اما وقتی فقط FDI را مبداء قرار دهیم و برای مثال فراموش کنیم که دولت مرکزی ایالات متحده تنها ۹۰۰ میلیارد دلار مفروض چین است (زیرا اوراق قرضه دولتی را خریداری کرده است)، تصویری کاملاً غلط به دست می‌آوریم.

اما ابتدا با FDI - سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی - شروع می‌کنیم:

صدور سرمایه در فرم سرمایه‌گذاری مستقیم ۲۰۰۹							
موجودی آخر سال ۲۰۰۹ و صدور سالانه (به میلیارد دلار به نسبت قیمتها و نرخ ارز)							
۲۰۰۵	جاری ۲۰۰۶	جاری ۲۰۰۷	جاری ۲۰۰۸	جاری ۲۰۰۹	جاری ۲۰۰۹	موجودی ۲۰۰۹	
15	224	394	331	248	۴۳۰۳	۴۳۰۳	ایالات متحده آمریکا
115	111	164	161	147	1720	۱۷۲۰	فرانسه
81	86	318	161	19	1652	۱۶۵۲	انگلستان
76	119	163	135	63	1379	۱۳۷۹	آلمان
40	64	84	103	101	1065	۱۰۶۵	چین

سوئیس	805	16	51	57	76	51
ژاپن	741	75	128	74	50	46
اسپانیا	646	16	75	137	104	42
ایتالیا	578	44	44	91	42	42
حالا برای مقایسه						
روسیه	249	46	56	46	23	13
برزیل	158	-10	21	7	28	3
هند	77	15	19	17	14	3
اتریش	167	4	29	39	14	11
منبع: سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی UNCTADI Foreign Direct investment						

چین در سال ۲۰۰۹<sup>۴۱</sup> به نسبت دارایی (موجودی) در مقام پنجم، اما حتاً نسبت به هجوم سرمایه‌های جدید در مقام سوم، بعد از ایالات متحده و فرانسه قرار داشت. "بیرون افتادن" بریتانیای کبیر می‌تواند یکی از نتایج شرایط بحرانی باشد.

۴۱ - آمار ۲۰۱۰ هنوز از طرف UNCTAD درست نیست. چین چندی پیش اعلام کرد که در سال ۲۰۱۰، سرمایه‌گذاری مستقیم اش در خارج ۲۶٪ درصد افزایش یافته است. طبق آماری که UNCTAD در سال ۲۰۰۹ ارائه داده است، می‌شود حساب کرد که بالغ بر ۱۳۴۶ میلیارد دلار خواهد شد، اما این UNCTAD است. که با آمار چینی همخوانی ندارد و علاوه بر این احتیاج به ارزش‌های قابل مقایسه جهانی در رابطه با دیگر کشورها داریم. بین خاطرما اینجا در ادامه نیز از آمار UNCTAD سال ۲۰۰۹ استفاده می‌کنیم.

ایالات متحده آمریکا هنوز همچنان در مقام اول قرار دارد، اما از دیگر امپریالیستهای بزرگ در اروپا و ژاپن، چین فاصله زیادی ندارد. جالب توجه همچنین موقعیت از نفس افتاده روسیه، برزیل و بخصوص هندوستان است، که اغلب با چین مقایسه می‌شود.

البته تنها صادرات FDI از طرف چین وجود ندارد، بلکه واردات FDI به چین و آنهم نه چندان کم وجود دارد.

کل موجودی سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج در چین طبق آمار UNCTAD در پایان ۲۰۰۹ بالغ بر ۱۳۹۹ میلیارد دلار، هجوم سرمایه در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۱۴۶ میلیارد دلار است.<sup>۴۲</sup>

۴۲ - چین واردات مستقیم خارجی به این کشور را در پایان ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۴۱۰ میلیارد دلار گزارش کرده است.

واردات سرمایه، موجودی و همچنین هجوم سرمایه‌های جدید، هنوز بزرگتر از صادرات آن است، اما با نگاهی به رشد سریع تکامل دهه‌های گذشته، سرعت رسیدن چین به دیگران را می‌توان دید. بین سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در چین (موجودی) به ۱۱۵۶ دلار افزایش یافته، اما سهم چین در خارج ۱۵۶ درصد افزایش داشته است. در سال ۲۰۰۰ نسبت صادرات و واردات FDI (موجودی) ۶۳ درصد، اما در سال ۲۰۰۹ به ۷۶ درصد رسید.

در مرور سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین بایستی به نکات زیر توجه کرد. اولاً اگر آنها بر رشته‌ها در مناطق مشخصی متراکم باشند، مطلقاً بزرگ هستند، اما نباید به آنها بسیار بهاء داد زیرا بهاء با تولید ناخالص ملی از وزن آنها کاسته می‌شود. سازیر شدن سرمایه‌گذاری خارجی طبق آمار سالیانه سازمان توسعه بازارگانی سازمان ملل UNCTAD بین سالهای ۱۹۹۵ و ۲۰۰۵ هنوز ۱۰/۱ درصد از کل مجموعه سرمایه‌گذاری ناخالص موسسات چین را تشکیل می‌دادند، ۲۰۰۷ درصد، ۲۰۰۸ ۵/۳ درصد و ۲۰۰۹ فقط ۴ درصد بودند.<sup>۴۳</sup>

۴۳ - در مقایسه: هندوستان: ۱/۴ درصد آسیا در کل: ۷/۵ درصد همه "کشورهای در حال توسعه" در مجموع ۹/۳ درصد و ایالات متحده آمریکا: ۱/۱ درصد بود.

در مقابل در سال ۲۰۰۹ ارزش حد متوسط جهانی ۹/۱ درصد بود. تصویر مشابهی بدست خواهد آمد، هنگامی که سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را با تولید ناخالص ملی مورد سنجش قرار می‌دهیم: همه سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی در چین در اوآخر سال ۲۰۰۹، به ۱۰/۱ درصد تولید ناخالص ملی در این سال می‌رسید. حد متوسط جهانی ۲۰۰۹، ۳۲ درصد بود!<sup>۴۴</sup>

۴۴- در مقایسه: هندوستان: ۱۲/۹ درصد هند سالهای متمادی سیاستی محدودکننده علیه سرمایه‌گذاری خارجی به پیش می‌برد، آسیا در مجموع ۲۵/۱ درصد همه "کشورهای در حال توسعه" در مجموع ۲۹/۱ درصد و ایالات متحده آمریکا ۲۱/۹ درصدرا بالغ می‌شد.

ثانیا حدود ۲۰ درصد همه شرکتهای "خارجی" در واقعیت شرکتهای چینی هستند که به دلایل مالیاتی و غیره به عنوان "خارجی" نامیده می‌شوند (برای مثال تاسیس یک شرکت سنگاپوری در چین که وابسته به یک - شرکت دختر- چینی در سنگاپور است). البته تقریباً ۵ درصد از سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی در چین، اسما آنهایی هستند که سرمایه‌های "عموماً چینی" در مالزی، سنگاپور و کشورهای دیگر هستند. مشخصه آنها با تعلقات آنها با تعلقات بورژوازی کشورهای مربوطه هموانی ندارد.

برای مثال سرمایه‌دار چینی - مالزی‌یار چینی در مقابل چین و اقتصادی توسعه‌یافته‌اش در آسیا، همان علیق بورژوازی مالزی را دنبال نمی‌کند، نگاه او بیش از حد معمول به امکان معاملات "جامعه خودی" است، این خصوصیت همچنین در مورد تایوان، که یک بخش عظیم سرمایه‌گذاری مستقیم در چین را به خود اختصاص داده است، حتاً بارزتر است که به‌حال دیر یا زود دیگر خارجی باقی نخواهد ماند، بلکه مسیری چون هنگ گنگ را خواهد پیمود.

صدر و ورود سرمایه را نمی‌شود از یکدیگر جدا کرد. اگر تجارت جهانی و درهم آمیزی سرمایه و ادغام بازارهای مالی درهم تنیده شده، تشحید شوند، نه تنها توسعه خواهد یافت، بلکه می‌توانند همچنین یکدیگر را تقویت کنند. چین تحت واردات سرمایه بخشی از مافق سود تولید شده توسط طبقه کارگر چین را واگذار می‌کند، اما ابزارهای مالی متناوبتری برای انباشت سرمایه و فن‌آوری خارجی را بدست می‌آورد. بدین وسیله زمینه تولید خود برای صدور کالا را وسعت می‌بخشد.<sup>۴۵</sup>

۴۵- بدین‌سان بسیاری از اجناسی که بازارهای آمریکایی و اروپایی را "لبریز" کردند، در میان آنها همچنین منسوجات باکیفیت نازل و یا وسایل بازی سمی کوکان، یافت می‌شود، بخسا توسط شرکتهای "ما" مستقر در چین تولید می‌شوند یا لااقل به سفارش آنها تولید می‌شوند. گویا تمايل و فری وجود دارد که برای خود در ظاهریک ارسال‌کننده مستقل جستجو کرد، تا بدین وسیله بتوان خود را از همه جنایات، از کاربچه‌ها تامسوم کردن کارگران بی‌اطلاع دانست و میرا کرد.

به همان مقایسه که قدرت امپریالیستی از طریق ورود سرمایه و همچنین وابستگی، تکامل می‌یابد، زیرا سود وزیان سرمایه خارجی در چین به طور مثال از اقتصاد، مالیات، سیاست ارزی بومی و غیره وابسته می‌گردد.

توسعه جهانی سرمایه‌داری هرچه بیشتر، اینگونه درهم تنیدگی اقتصاد امپریالیستها را اجبارا باخود به همراه می‌آورد، هرچند که در عین حال رقیب یکدیگرند.<sup>۴۶</sup>

۴۶- این درهم تنیدگی آنگونه که در "امپریالیسم...." لینین می‌خوانیم قبل از جنگ جهانی اول در معاملات کالا و سرمایه، وجود داشته است، بدون اینکه این رقابت میان امپریالیستها بتواند از بروز این جنگ جلوگیری بعمل آورد. صادرات و واردات سرمایه با هم دشمن نیستند، بلکه در مقایسه از یکدیگر سود می‌برند. همچنین نزد یک کشور امپریالیستی می‌تواند واردات سرمایه موقتی یا مزمن بالاتر از صادرات سرمایه باشد.<sup>۴۷</sup>

۴۷- برای مثال صادرات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۱ - ۲۰۰۵ حدود " فقط! " ۱۴ درصد بالاتر از واردات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بود. در سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ در عمل هم‌طراز، در سال ۵ ۲۰۰۵ حتاً خیلی کمتر بود. اما اگر اشکال دیگر واردات - صادرات سرمایه به آن بیفزاییم، ایالات متحده آمریکا برای سال ۲۰۰۱ یک کسری قابل توجه داشته است (۵۳٪ ۲۰۰۱ میلیارد دلار). ایالات متحده آمریکا سال‌هast که به یک واردکننده سرمایه خالص تبدیل شده است. این البته اساساً به وضعیت دلار بعنوان مهمترین ذخیره ارزی بر می‌گردد، اما با همه اینها اینگونه است.

اینکه سرمایه صادر یا وارد شود، به خودی خود چیزی را تغییر نمی‌دهد. بلکه بایستی آنرا در مجموع در توسعه تاریخی و ارتباطات امپریالیستی‌شان دید. و همچنین به کیفیت هردو طرف توجه کرد، اینکه چه و چگونه و چرا سرمایه صادر و یا وارد می‌شود.

آنچه که به صدور سرمایه‌گذاری مستقیم چین به خارج مربوط می‌شود، باید توجه کرد:

۱- صادرات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی - (موجودی) چین به سرعت افزایش می‌یابد و در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ بسرعت آن سالانه بطور متوسط ۱۱ درصد افزوده شده است، در فاصله سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ حتاً به ۱۹ درصد رسید. این صعود در سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ که بحران همه رقبا را فراگرفته بود، ادامه داشت.<sup>۴۸</sup>

۴۱ - برعکس در هر دو سال بحرانی می‌توان مستقیماً یک روند "ضد گردش" سرمایه چینی را دید، بدین صورت که شرکتها و بانکهایی را که نچار اشکال بوده و یا ورشکست شده بودند، بخشا و یا کامل با قیمتی نازل خریداری کردند.

۲ - سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین به چنان سطحی رسیده است که چین را در میان ۵ برتر (جهانی) قرار داده و به آلمان نزدیک می‌شود. پیشرفت مداوم، در بعضی حوزه‌ها امروز هژمونی دیگر امپریالیستها را به چالش می‌کشد، بیش از همه آنجایی که به مواد خام استراتژیک مربوط است.

۳ - چین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خود را با اراده‌ای قوی با اهداف استراتژیکی در بخشها و کشورها و مناطق مرکزی کرده است. برای مثال حوزه مالی ایالات متحده آمریکا، نفت و مواد خام در آمریکای لاتین و آفریقا و غیره به پیش می‌برد. در روند بحران اقتصادی اخیر، حتاً اکنون مرکز را به وضوح بروی اروپا و تعدادی صنایع به عنوان مثال صنایع خودروسازی قرار داده است.

۴ - چین استراتژی درازمدتی را دنبال می‌کند که هدف آن وسعت بخشیدن به مناطق تحت نفوذ و بالاخره مبارزه برای هژمونی جهانی را هدف خود قرار داده است. یک مثال قابل توجه برای این "استراتژی نفس عمیق" کلیه چیزهایی است که چین در افغانستان خریداری و بنادرگاه، می‌باشد. در حالی که دیگران جنگهای خویش را پیش می‌برند، چین با تمام نیرو خود را برای "روزهای آینده" آمده می‌کند.<sup>۴۹</sup>

۴۹ - برای مثال انحصار صنعت استخراج و ذوب فلزات چین China Metallurgical Construction Corporation (CMCC) یکی از پرورزهای سرمایه‌گذاری چین است، البته بزرگترین آنها - در سال ۲۰۰۹ خرید معدن مس آینار (دومن مس درجهان) در ۵ کیلومتری جنوب کابل و در حال ساختن یک ذوب مس ویک راه آهن به تاجیکستان است. پروره بعدی معدن آهن هاجیگاک در ۱۳۰ کیلومتری شرق کابل است؛ برای این منظوریک کارخانه ذوب آهن و همچنین تاسیسات راه آهن و یک کارخانه کود شیمیایی در نظر گرفته شده است. و همه اینها در دوران جنگ و در میان و یا درون "مناطق طالبان"!

۵ - چین صدور سرمایه را در کشورهای نو مستعره با مهارتی بیش از رقبا به عنوان "کمک برای توسعه" به انجام می‌رساند. از کشورهای مربوطه نه خواهان رفرم "نوبلیرالی" و نه چیزدیگری می‌شود، به رحال خواستار وظایف سیاسی مستقیم و از قبل تعیین شده مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی نمی‌باشد. در حوزه‌های سرمایه‌گذاری با تحری خاص در کوتاه مدت حداقل سود را (برای مثال انحصارات بانکی است، انچه که در خشونت عربان گزارشات سرمایه‌گذاریها به روشنی می‌توان دید) با استراتژی نفوذ "آرام" درازمدت (اغلب تحت سرمایه‌گذاری ویژه یا صندوق توسعه و عمران) ترکیب می‌کند. چین تمایل دارد که خود را بنوعی "کشوری در حال توسعه" و "دوسـت" و "انمود" کند. (گرچه خلاف این به اثبات می‌رسد، وقتی کارگران کشورهای دریافت کننده به سرعت متوجه می‌شوند که استثمار بخصوص در شرکتهای چینی به گونه‌ای وحشیانه شدت می‌یابد، حتاً حداقل مزدهای قانونی و توافق شده رعایت نمی‌شود، بنابراین کاهش دستمزد به بدترین شکل آن انجام می‌گیرد، حتاً قوانین مربوط به امنیت کاری نقض می‌شود، اتحادیه و فعالیت‌های اتحادیه‌ای و سیاسی ممنوع بوده، اعتراضات وغیره به شیوه‌ای وحشیانه سرکوب گشته و در بهترین حالت فرونشانده می‌شوند).

سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج بخشا از طرف صنایع و انحصارات بانکی قبل از همه از طرف "بانک بیمه" چین (اساساً بوسیله بانک صادرات و واردات چین - EXIM- و همچنین بانک توسعه چین - CDB-)، مقدم بر همه از طرف صندوقهای ایجاد شده برای این منظور، انجام می‌گیرد. مهم ترین آنها سرمایه‌گذاری بامسؤولیت محدود چین - CIC- می‌باشد.<sup>۵۰</sup>

۵۰ - CIC آخر سال ۲۰۰۹ با دارایی ۳۳۲/۴ میلیارد دلار تاسیس شد. حوزه‌های اصلی آن: مخابرات، انرژی، تسلیحات، مواد خام، زمین و اراضی و معاملات ملکی می‌باشند.

یک صندوق مهم دیگر که در سال ۲۰۰۷ تأسیس گردید، صندوق توسعه و عمران آفریقایی چینی Africa China Development Fond (CADF) می‌باشد.

همانگونه که بیان شد، سرمایه‌گذاری مستقیم نه تنها باید کمی، بلکه کیفی نیز مورد بررسی قرار گیرد. ما مقداری اسناد را جمع آوری کردیم که مسلم است کامل نیست. تعداد پرورهای سرمایه‌گذاری چین در خارج در این میان به هزاران بالغ می‌شود. این فقط یک تصویر کلی سرمایه‌گذاری مستقیم چین و الیتهای آن را نشان می‌دهد. این ماده خام یک خصوصیت دیگری نیز دارد، و آن اینکه چهره توسعه سرمایه‌گذاری چین را به تصویر کشد.

اول ساختار منطقه‌ای: در دوره سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ تقریباً ۱۷ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم چین به آفریقا (قبل از همه به جمهوری دمکراتیک نگو، آنگولا، سودان، آفریقای جنوبی، نیجریه، نیجر)، ۱۵ درصد به اروپا (قبل از همه بریتانیای کبیر،

یونان<sup>۵۱</sup>، سوئیس)، ۱۴ درصد به استرالیا، ۱۶ درصد به آسیای غربی (قبل از همه ایران، فراقستان)، ۱۳ درصد به کشورهای عربی (قبل از همه به الجزایر، عربستان سعودی، عراق)، ۱۰ درصد به ایالات متحده آمریکا<sup>۵۲</sup>، ۸ درصد به آسیای شرقی (قبل از همه به سنگاپور، اندونزی، فیلیپین)، ۴ درصد به کانادا، ۴ درصد به آمریکای لاتین (قبل از همه به پرو) و ۲ درصد به روسیه، بود.

۱۵- شرکت چینی کوسکو (COSCO) اداره بندر آتن را برای ۳۵ سال عهددار است. این بندر بایستی به بزرگترین بندر در دریای مدیترانه شرقی، به یک "سنگاپور اروپایی" بازسازی شده و به مرکز نقل صادرات چین به اروپا و خاورمیانه تبدیل شود. چین به سبب مشکلات عدیدهای یونان و فشار اتحادیه اروپا، "کمک‌های" دیگری را پشتهد کرده است، برای مثال شراکت ویاخریدکامل راه آهن دولتی یونان OSE.

۱۶- یکی از اهداف چین در ایالات متحده آمریکا برای مثال سرمایه‌گذاری در رشته‌های بانکی و فناوری است، اما از جانب دولت ایالات متحده آمریکا به دلایل سیاسی ("امنیت ملی" و یا "نظم عمومی") منوع گردید. بر غیراینصورت به احتمال زیاد بخش سیار بزرگتری در فهرست خرید چین قرار می‌گرفت. جنگ‌الی‌ترین آنها در این میان کوشش برای تصاحب تولیدکننده نفت اوناکول Unacol در سال ۲۰۰۵ و بر نامه‌بریزی برای اکتساب ۲۰ درصدی گروه توسعه فولاد (Steel Development Group) می‌سی‌سی‌پی در سال ۲۰۱۰ بود که از معامله هردو آنها توسط دولت ایالات متحده جلوگیری بعمل آمد. (اما چین در سال ۲۰۰۸ موفق به خرید شرکت نوروزی Awilco و هم زمان مشارکت ۵ درصدی در شرکت آمریکایی Premium Drilling شد).

جالب وزن کم همسایگان بلاواسطه چین یعنی آسیای شرقی است. و بسیاری از این کشورها دریک وابستگی شدید ساختار تولیدی و صادراتی به چین قرار دارند (به ادامه نگاه کنید). ظاهرا تعدادی از این کشورها هنوز پایگاههای قوی ایالات متحده آمریکا هستند، اما شاید از جنبه اقتصادی وابسته به ژاپن هستند، چیزی که نفوذ چین را به سختی امکان‌پذیر می‌کند. همچنین صدور سرمایه چین به هندوستان به سختی قابل دسترسی است، هر چند برای این شرکت نسبتی قابل دسترسی است، هر چند تلاشهای بسیاری از طرف چین انجام گرفته تا به یک "همکاری" در زمینه نفت و گاز نایل آیند.

چین در اروپا خارج از کشورهای ذکر شده همچنین به وسیله گروه مهندسی ماورای دریاهای چین (China Overseas Engineering Group) در لهستان (آتوبان A2 ورشو - لودس)، در صربستان (پلهای)، در بلغارستان (مناطق صنعتی) فعال است. حتا شرکت‌های اتریشی نیز در فهرست سبد خرید آینده چین قرار دارند، هرچند اینجا سرمایه‌گذاری مستقیم زیر ۲۰۰ میلیون یورو در سال، فروتنانه است. اما - همچنین برای اتریش - می‌تواند مقرون به صرفه باشد، اگردو کنسن ارتباط از راه دور Huawei و ZTE دریک سرمایه‌گذاری مشترک شبکه نوکیا - زیمنس، را خریداری نماید، اما در این باره یک‌سال است که سخن گفته می‌شود، اما معامله هنوز به انجام نرسیده است.

اگر به حوزه‌های سرمایه‌گذاری مستقیم چین در سالهای ۲۰۰۵ - ۲۰۰۹ توجه کنیم، تقریباً ۶۰ درصد در بخش مالی (بانکها، بیمه‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری) و ۴۰ درصد در بخش تولید بوده است. در بخش تولید در سال ۲۰۰۹، ۴۰ درصد به سرمایه‌گذاری مستقیم در فرم خرید شرکتها (Akquisition) یا شراکت، ۶۰ درصد در فرم تاسیس شرکتها چینی اختصاص داده شد. در راس همه نفت، گاز و دیگر بخش‌های انرژی، معدن/مواد خام و بخش کشاورزی (علاوه خرید زمین در اتیوپی) قرار داشت.

جمع آمار برای سرمایه‌گذاری ۲۰۱۰ هنوز در دسترس نیست. طبق بیانیه‌های چینی در بخش غیرمالی یک مرکز نقل برای سرمایه‌گذاری مستقیم چین در صنعت نفت در خارج به مقدار ۲۰ میلیارد دلار، یک سوم بیشتر از سال ۲۰۰۹ بوده است.<sup>۵۳</sup>

۱۶- بین ترتیب برای اولین بار از سرمایه‌گذاری مستقیم بزرگ چین در بخش نفت بوسیله دولت ایالات متحده آمریکا جلوگیری بعمل نیامد.

در بخش نفت و گاز مرکز نقل تاکنون در نیجریه، سودان، آنگولا و ایران قرار داشت. با این‌همه اولین سرمایه‌گذاری بزرگ مستقیم در بخش نفت و گاز اما در سال ۲۰۰۵ خرید شرکت کانادایی پترو قزاقستان بود، بدنبال آن در سال ۲۰۰۶ سرمایه‌گذاری بزرگ (در مجموع  $6/3$  میلیارد دلار) در صنعت نفت نیجریه (علاوه شرکت در تصفیه نفت در کادونا - شهری در نیجریه - M)، در سال ۲۰۰۷ پروژه تصفیه نفت (در فرم یک سرمایه‌گذاری مشترک - Joint Venture) در چاد و سرمایه‌گذاری برای استخراج، تصفیه نفت و ساختن یک خط لوله نفت در سودان. در سال ۲۰۰۸ شرکت نروژی Awilco Offshore آولیکو افسور به مبلغ  $7/2$  میلیارد دلار خریداری شد. بزرگترین شرکت غیروابسته (یعنی غیر وابسته به انحصارات بزرگ آمریکا، بریتانیا و توتال فرانسه<sup>۵۴</sup>) شرکت‌های نفت و گاز با مرکزیت آفریقای غربی و خاور میانه بودند.

در سالهای اخیر، ونزوئلا در دوران حاکمیت هوگو چاوز، به کانون تلاش‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی چین تبدیل گردیده است. در آوریل سال ۲۰۱۰ وام ۲۰ میلیارد دلاری با بهره پایین بانک توسعه چین CDB بزرگترین پروژه بود. این پول طبق نظر چاوز بایستی برای ساختن نیروگاه برق و اتوبان بکار رفته وبا نفت خام "بازپرداخت" شوند. همان‌گونه نیز در مورد قرض ۸ میلیارد دلاری سال ۲۰۱۰ انجام گرفته است. همچنین در سال ۲۰۱۰ قراریک سرمایه‌گذاری مشترک برای توسعه حوزه‌های نفتی ونزوئلا در منطقه اورینیکو Orinoco گذاشته شد. در ادامه قراردادی اصولی برای ساخت یک تصفیه خانه مشترک برای پردازش نفت سنگین ونزوئلا که در تصفیه خانه امکان آن وجود ندارد، در گواندونگ (چین) بسته شد. تاکنون این نفت در ایالات متحده آمریکا تصفیه می‌شود. یک سرمایه‌گذاری مشترک (Joint Venture) بین شرکت ملی نفت چین - CNPC - و شرکت نفت ونزوئلا SA برای این پروژه تأسیس شده است.<sup>۵۵</sup>

۵۵- از لحاظ عینی تامین نفت ونزوئلا همچنان "حیات خلوت" ایالات متحده آمریکاست و سعی چاوز برای گسترش از وابستگی باعث ناراحتی ایالات متحده آمریکاست. از اینجا امتیازات چین از طرف ایالات متحده آمریکا بعنوان "دخلات" در حیات خلوت او تفسیر می‌شود. هنگامی که یک "تینگ تانگ" - اطاق فکر - ایالات متحده در مورد قرارداد سال ۲۰۱۰ می‌نویسد: "به نظر مرسد چین دیگر آنگونه‌ای که در گذشته بود، آنقدر نگران تحریک ایالات متحده آمریکا نیست".

چین همچنین روابط نفتی خود را با برزیل نیز گسترش می‌دهد. قبل از همه در مناطق ساحلی - shore off - . همچنین در سال ۲۰۱۰ قراردادی "وام در مقابل نفت" بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار بسته شد و "کمک" چین برای اکتشاف توسعه مناطق ساحلی و انکشاف به توافق رسیدند.

در سال ۲۰۰۸ یکی از بزرگترین معاملات "قرارداد مبادله" با جمهوری دمکراتیک کنگو بایش از ۹/۲۵ میلیارد دلار: یک قرارداد مشترک که سهم چین (۶۸ درصد) و سهم کنگو (۳۲ درصد) می‌باشد، تاسیس شد که بسوی چین ۱۰ میلیون تن مس و ۵۰۰,۰۰۰ تن کوبالت صادر شود. در جمهوری دمکراتیک کنگو دو سد، ۳۳۰۰ کیلومتر راه، ۳۰۰۰ کیلومتر راه آهن و تعداد زیادی مدرسه و دیگر ساختارهای اجتماعی بربا می‌شود.

یک معامله بزرگ دیگر در سال ۲۰۰۸ خرید ۱۲ درصد سهام معادن انحصاری استرالیائی Rio Tinto - Rio Tinto. یکی از سه انحصار معادن بزرگ جهانی به وسیله کنسن آلومینیوم چینالکو - Chinalco - . به مبلغ ۱۴ میلیارد دلار (با کمک وام ۸ میلیارد دلاری بانک توسعه و عمران چین - CDC-) بود. چین بدین وسیله در نزاع تصاحب همیشگی مابین غول‌های صنعتی آنگلو آمریکن - BHP Anglo American - بیانکون و ریو تینتو، ریو تینتو موقعیت برتری دارد و شاید در صورت شکل گرفتن یک و یا دو ابر انحصار، رهبری آنها را بدست گیرد.

در سال ۲۰۰۸ شرکت سرمایه‌گذاری بامسؤولیت محدود CIC - ۱۷ درصد کنسن کانادائی تک - Teck - را به مبلغ ۳/۵ میلیارد دلار تصاحب کرد.<sup>۵۶</sup>

۵۶- تک Teck دارای ۱۳ معدن زغال سنگ، مس، روی و همچنین کمی سنگ آهن و مولیبدن - Molybdän - در آلاسکا، ایالات متحده آمریکا، پرو و شیلی و در کانادا ماسه‌های نفتی استخراج می‌کند. این شرکت در سال ۲۰۰۹، ۲۰۰۷، ۱/۷ میلیارد دلار درآمد داشته و سودی بالغ بر ۱/۱ میلیارد دلار را نصیب خود کرده است.

همچنین در سال ۲۰۱۰، ۵ درصد از سهام کنسن انرژی پن وست انرگی تراست - Penn West Energy Trust - را به مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار خریداری کرد.

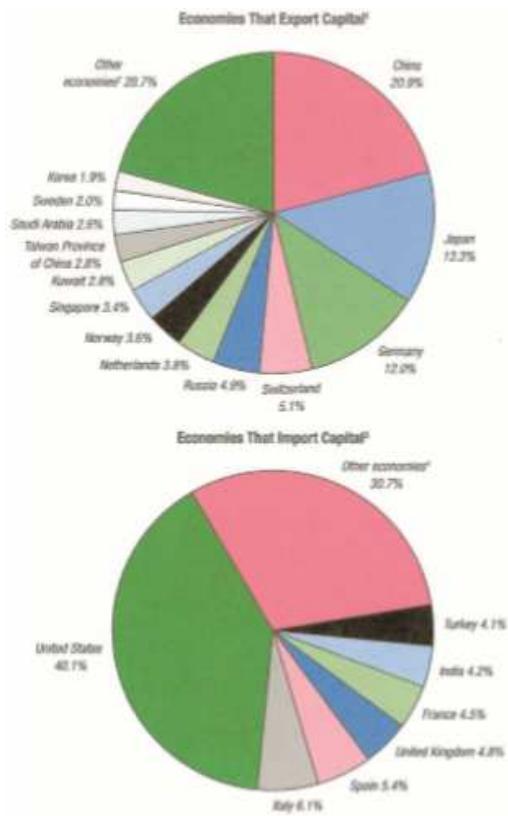
یک کانون دیگر معادن، آمریکای لاتین است. کنسن چینی جیجین - Zijin - و چینالکو - Chinalco - در پرو در بخش مس، روی، طلا و نقره فعال هستند. چینالکو در سال ۲۰۰۸ در صدد دریافت اجازه برای استخراج معدن مس توروموجو - Toromocho - پرو بود، مجموع سرمایه‌گذاری بالغ بر ۳ میلیارد دلار است، معدن جدید سال ۲۰۱۳/۱۲ شروع به کار می‌کند. جیجین کار خود را در معدن قلع ریو بلانکو - Rio Blanco - (رودخانه سفید) متمرکز کرده است.

در کنار انرژی - و مواد خام مرکز توجه برفن آوریهای کلیدی چون فن آوری اطلاعات و ارتباطات قرار دارد، برای مثال در سال ۲۰۰۳ خرید بخش تلویزیون تومسون - Tomson - به وسیله شرکت چینی TCL Corporation - تولیدکننده وسایل سرگرمی، خانه و ارتباطات - خرید (شرکت) کامپیوترا PC-Sparte از IBM به وسیله لنوو - Lenovo - ۱/۷۵ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۸ خرید ۵۰ شرکت مخابراتی آمریکایی در بخش تلفن اینترنتی. همچنین سرمایه‌گذاری مخابراتی در

خطوط ارتباطاتی، برای مثال خرید پاک تل - Tel-Pak. پاکستان در سال ۲۰۰۷ به وسیله China Mobile - چین موبیل و طبیعتاً بسیار گسترده در حوزه‌های مالی، با تمرکز روی ایالات متحده آمریکا. در سال ۲۰۰۷، ۹ درصد بلاک استون - Blackston - به مبلغ ۳ میلیارد دلار خریداری شد و کمی بعد از آن آپاکس پارتнерز - Apax Partners -. هردو آنها "شرکت‌های خصوصی عدالت" یعنی شرکت‌های مالی هستند که شرکت‌های دیگر را خریداری کرده و به فروش می‌رسانند، تکه تکه کرده و تغییر سازمان می‌دهند "با صرفه می‌کنند"، بنابراین "ملخ گونه" هستند، بلاک استون یکی از بزرگترینها درجهان است. آنها از یک طرف برای چین زمینه سودهای سرشار دربردارد، از طرف دیگر سکوی پرشی برای سرمایه‌گذاری‌های بعدی است. همچنین در سال ۲۰۰۷، ۱۰ درصد سهام یکی از بزرگترین بانک‌های سرمایه‌گذاری جهان، مورگان استانلی - Morgan Stanley - را به مبلغ ۵ میلیارد دلار خریداری کرد. چین در زمینه مجازی (در مورد روش موجود گیجی بسیاری وجود دارد) همچنین بعنوان بزرگترین ذینفع - Stake holder - (پیش از ژاپن و روسیه) با دو انسیستیوی گرو گذار به اصطلاح دولتی آمریکایی فانی مای - Fany May - و فردی مک - Freddie Mac - شریک شد، که هنگام بحران مالی ۲۰۰۸ معروفیتی غمگینانه یافت، زیر بال و پر دولتی رفت و تاکنون از پول مالیات "تامین مالی" می‌شوند. چین ظاهراً اوراق بهادری چون سرمایه خودی (برای مثال بهترین اوراق بهادر مطمئن) با حجم ۳۹۶ میلیارد دلار را خریداری کرده است.

شرکت سرمایه‌گذاری چین - CIC - همچنین بخشی از سهام سیتی گروپ - Citigroup - آمریکایی کانادایی، یکی از بزرگترین بانک‌های جهان و بانک انگلیسی بارکلی - Barclay Bank - را در اختیار دارد.

در این میان قطار سرمایه‌گذاری مستقیم چین به گونه‌ای حرکت می‌کند (و در کنار بعضی از خدمات بهر حال بهترین نتایج را کسب کرده است) که شاخک‌های ریدیابی او برای بلعیدن مناسبترین طعمه‌ها آمده است. به تازگی چین در نظردارد به وسعت شرکت در صنعت خودرو سازی خود بیفزاید، مشخصاً خرید ولوو (وابسته به فورد) و هومر (وابسته به ژنرال موتور) برنامه‌ریزی شده است. در کنار بسیاری از سرمایه‌گذاری‌هادر صنعت لوازم یکی خودرو، حتاً خودرو سازی نانجینگ - Nanjing - در سال ۲۰۰۵ روور ام جی - Rover MG - را خریداری کرد. یک بخش ویژه بازار خودرو سازی، "خودرو الکتریکی" است و اینجا کنسنر خودرو سازی چینی BYA که در زمینه باطری تخصص دارد، می‌تواند نقش مهمی را بعده بگیرد (و در سال ۲۰۱۱ به بازارهای اروپا راه یابد).



هدف اصلی صادرات چین، آنگونه که می‌توان دید، نه تنها سرمایه‌گذاری مالی به منظور ارزش افزایی، بلکه دست یابی استراتژیک به منابع مواد خام، نیروهای مولده خارجی، بازارهای فروش و بالاتر از اینها هدف استراتژیک، دست یابی و تسلط اقتصادی و سیاسی دربخش‌های هرچه بیشتری از کره زمین است (و تضعیف قدرت برتر دیگر قدرتهای امپریالیستی).

## "کتاب سفید" چین برای آفریقا، پایان سال ۲۰۱۰

یک "کتاب سفید" اغلب برای "سروپوش گذاشتن" و وارونه نشان دادن چیزی است. اینجا هم اینگونه است. اما با مرور آن می-توان چیزهای زیادی بیرون آورد که جهت گیری استراتژیک درازمدت و "همه جانبه" چین درآفریقا را نشان می‌دهد. چین برای "همکاری" با آفریقا در سال ۲۰۰۰ "انجمان همکاری چین و آفریقا"- China Afrika kooperationsforum - را تأسیس نمود. در سومین کنفرانس آنها در سال ۲۰۰۶، در چین "سال آفریقا" را اعلام کردند که در آن نمایندگانی از ۴۸ کشور آفریقایی که در میان آنها ۴۲ "رئیس جمهور" وجود داشت، در پکن حضور داشتند. آقای هو جینتاو رئیس جمهور چین ترازنامه "همکاری" تاکنوی از دیگاه خود را اینگونه بیان داشت - درست برخلاف روش متواضعانه همیشگی چینی گفت: "چین برای آفریقا پیشرفت آور و سطح زندگی در آفریقا را بالا برد." ولی ترازنامه واقعی امروز چگونه است؟ طبق نظر "کتاب سفید" دولت چین در پایان سال ۲۰۱۰؛ اگر معاملات تجاری چین و آفریقا در سال ۱۹۸۰ تنها به یک میلیارد دلار رسید، سال ۲۰۰۰ این مبلغ به ۱۰ میلیارد دلار در سال رسید و تنها در فاصله ژانویه تا نوامبر ۲۰۱۰ به  $14/8$  میلیارد دلار رسید( طبق نظر "کتاب سفید" یک صعود  $43/5$  درصدی نسبت به سال قبل بوده است). بنابراین چین به مهمترین شریک تجاری آفریقا قبل از اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا تبدیل شده است. در زمانی که سهم تجارت اجناس آفریقا در مجموع در حال کاهش است و به  $3/5$  درصد رسیده است<sup>۵۷</sup>، اهمیت نسبی چین در حال افزایش است. مرکز صادرات چین ماشین آلات، تجهیزات تکنیکی و وسائل الکترونیکی که نیمی از صادرات را تشکیل می‌دهد، مرکز واردات چین، نفت، و مواد خام دیگر و محصولات کشاورزی است.

در مقابل این هجوم صادرات چینی، کشورهای آفریقایی یک سری تسهیلات گمرکی مقرر کردند. خارج از این اغتشاشات (همچنین تعدادی اقدامات واقعی) در مورد تسهیلات گمرکی و قول و قرارها - برعکس امپریالیستهای غربی - صادرات با پشتیبانی تولید نشده چینی در اینجا سنتا بازتاب مرسوم "تقسیم کار" بین امپریالیستها و کشورهای وابسته می‌باشد. تجارت چینی - آفریقایی همگونه بلایلی را باز تولید می‌کند که آفریقا از آن رنج می‌برد: "تقسیم کار" نومستعمراتی، که اقتصاد آفریقا را یک-جانبه بر صادرات و تقاضای کشورهای امپریالیستی بنانهاده است، استحکام بخشیده و تقویت می‌کند. آفریقا که از خرابی مدام به اصطلاح "شرایط تجارت" - Terms of Trade - رنج می‌برد. یعنی آنها نمی‌توانند - به دلیل روند قیمت‌های متفاوت اجناس با تکنیک بالا و کالاهای باکیفیت نازل خود - برای مقدار مشخصی از اجناس صادراتی خویش مقدار کمتری اجناس وارداتی دریافت کنند، کوتاه اینکه در تجارت خارجی همیشه بدھکار می‌شوند. در معاملات چینی - آفریقایی، مداوماً موفق سود تولید شده طبقه کارگر آفریقا میان انحصارات چینی تقسیم می‌شود.

اما این فقط به "همکاری تجاری" محدود نمی‌شود. سرمایه‌گذاری مستقیم چین در آفریقا در پایان سال ۲۰۰۹ به  $9/3$  میلیارد دلار رسید. اکنون در کنار بخش‌های "سننی" بامرکزیت نفت و گاز (۳۰ درصد)، معادن/مواد خام و زمین/کشاورزی همچنین بخش مالی، ساختمان سازی (۱۵ درصد)، تولید کالاهای مادی (۲۲ درصد) و توریسم فعلی هستند. به وسیله سرمایه‌گذاری مستقیم، انحصارات صنعتی و بانکی چین مستقیماً سود مافوق آفریقا را تصاحب می‌کنند. سپس نوبت به وامهای می‌رسد. آنها وامهای بازرگانی انحصارات بانکی چین هستند؛ وامهای تجاری صادراتی - وارداتی چین، وامهای ارزان بانک توسعه چین - CDB - و بانک واردات و صادرات چین - EXIM - و همچنین شرکت سرمایه‌گذاری چین - CIC - ( یا شرکت دختر آفریقائی CADF ) می‌باشند.

بخشی از "وامهای نرم"- - وامهای خیلی ارزان و درازمدت هستند. چین بر طبق "کتاب سفید" برای سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۱۲ قول یک وام نرم ۱۰ میلیارد دلاری را داده است. سپس "کتاب سفید" به مقررات حمایت کنندگان اشاره می‌کند: آنگونه که "کتاب سفید" می‌گوید، چین تا پایان سال ۲۰۰۹، قروض ۳۵ کشور آفریقایی بالغ بر ۲/۹ میلیارد دلار را بخشیده است.<sup>۸</sup>

ما اضافه می‌کنیم که نفت در تجارت و سرمایه‌گذاری چین جایگاه مهمی را اشغال می‌کند. چین دومین واردکننده بزرگ نفت از آفریقا است؛ یک سوم همه واردات نفت چین از آفریقا تامین می‌گردد، در این میان قبل از همه آنگولا (عربستان سعودی اکنون) اهمیت خود را برای چین ازدست داده است). در صنعت نفت آنگولا در سال گذشته در مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم و وامی به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار به اجرا درآمد. چین همچنین به وسیله شرکت ملی نفت چین-CNPC - متعهد حفرچاه نفت و شرکت در سودان جنوبی شده است، جایی که اکتشاف و بهره‌برداری نفت در مقابل رقبا، کنسن آمریکایی شورون - Chevron - و اجازه نامه شرکت توtal برای اکتشاف دست بالا را دارند. اغلب میدانهای نفتی، لوله‌های نفتی - همه محکم در اختیار چین قرار دارد (که به وسیله هزاران سرباز چینی محافظت می‌شود!). چین همچنین به وسیله شرکت نفت ملی دریایی چین-CNOOC - با قدرت در صنعت نفت نیجریه سرمایه‌گذاری کرده است و برای مثال یک میدان نفتی را به مبلغ ۲/۷ میلیارد دلار خریداری کرده است.

دیگر کانونها برای مواد خام جمهوری دمکراتیک کنگو، زامبیا، زیمبابوه، آفریقای جنوبی، موزامبیک و اتیوپی است(آخری نیز در بخش خرد زمین). در کنار نفت و گاز چین همچنین مواد خام، مس، سنگ آهن، نیکل، اوران، کوبالت، پلاتین، مانگان - - کولتان-Coltan - ، طلا، توتون، الماس، دانه سویا و چوب، می‌باشد.

کنسرسیوم زیرساختی برای آفریقا - Infrastructure Consortium for Africa - که در آن بزرگترین کشورهای امپریالیستی-G8 - سهیم هستند، در گزارش سالانه شرکت در سال ۲۰۰۹ می‌آورد: چین در سال ۲۰۰۹ نیز بزرگترین قراردادها را با آفریقا بسته و در بخش زیرساختی ۲۰ درصد و در بخش انرژی(نیروگاهها) و ترابری ۳/۲ منعقد کرده است. مهم‌ترین "دریافت کننده‌گان" نیجریه، سودان، اتیوپی و آنگولا بودند. قابل توجه وام ۱ میلیارد دلاری به نیجریه و در سال ۲۰۰۹ یک وام بابهره کم به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار برای چندکشور آفریقایی دیگر بود.

۵۷ - نتیجه اینکه، تجارت درون قاره‌ای بین دولتها ای آفریقایی در مقابل تجارت خارجی باکشورهای امپریالیستی هرچه بیشتر اهمیت خود را ازدست داده اند. این به تسلیم قاره زیرسلطه سیاسی بانک جهانی ربط دارد که همواره و همه جا اهدافی را دنبال می‌کند که تولیدات (تک محصولی درکشاورزی، استخراج مواد خام و تولیدات محصولات صنعتی) فقط بر مبنای احتیاجات کشورهای امپریالیستی قرار داده و همزمان هرگونه توسعه مستقل را سد کرده و علاوه بر آن بازارهای آفریقایی را با سیل اجناس ارزان با پشتیبانی تولیدشده امپریالیستی پر کرده و بین وسیله باقیمانده اقتصاد بومی را به نابودی می‌کشاند.

۵۸ - اینگونه پکن سینه سپر می‌کند! این کمتر از بیهوده و سود سهامی است که آفریقایی‌ها در ظرف فقط دو- سه سال برای وامهای "کمک برای توسعه" و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم می‌پردازن. نمونه بارزی از منطق نولیبرالی است: اول کشورها را بخود وابسته نموده، اقتصاد را ویران می‌کنند (برای مثال صنعت نساجی چین در نیجریه، جایی که بین خاطرشورش بزرگی برپا شد) آنها را مجبور به دریافت وام برابر تولید به مواد تک محصولی برای صادرات به کشورهای امپریالیستی "مرکز" را کرده و بهره را اخاذی می‌کنند (هر چند شاید "کم") و در آخر یاتکر بخش کوچکی از - قرضهای - پرداخت شده را می‌بخشند. نتیجه را در آمار سازمان تجارت و توسعه سازمان ملل متند - UNCTAD - می‌توان دید: از سال ۲۰۰۹ هر ساله (با همه تخفیف‌های حاشیه‌ای قروض) سرمایه خالص بیشتری از آفریقا به "متروپل‌ها" ای امپریالیستی سرازیر می‌شود، نه بر عکس. اما نه به این خاطر که کمتر سرمایه به آنچا صادر شده است، بلکه - بگونه‌ای منطقی! - بیشتر از آنچه دریافت می‌کنند، پرداخت می‌کنند. بین گونه که صدور سرمایه خالص آفریقا درجهت کشورهای امپریالیستی در سالهای ۲۰۰۶ - ۲۰۰۸ بالغ بر ۳ میلیارد، یعنی سالانه ۱۰۲/۱ میلیارد دلار بود. سال ۲۰۰۹ به علت بحران از قلم اتفاق داشت، در سال ۲۰۱۰ دو باره جهشی ۳۵/۳ میلیارد دلاری یافت. صدور خالص از کشورهای فقیر به طرف کشورهای ثروتمند" - Net transfers from poor to rich - - OECD - طبق گزارش علی‌الله سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - World Economic Situation and - countries - Prospects 2011, chapter 3). اوضاع اقتصادی جهان و دورنمای هادرسال ۲۰۱۱، فصل سوم - چین که به نظر سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نه به عنوان "کشور ثروتمند" - rich country - بلکه "در حال رشد" - Economy in transition - نامیده می‌شود، اینجا منظور نشده است. اینگونه تصویر می‌شود که جریان سرمایه خالص اکنون به علت وامهای جدید بسیاری در واقع هنوز از سوی چین بسیوی "کشورهای فقیر" - poor country - روان است که البته نبایستی به آن کم بها داده شود که میلیاردها وام اعطای شده، مرتباً همراه بیهوده آن باز پرداخت شده است، بسیاری از آنها در مدت زمانی کوتاه، قبل از همه آنهایی که برای مثال با نفت تاک زده بودند. فقط اکنون سوال اینست که کی این تعادل جریان پرداخت، برهم خواهد خورد.

صدور سرمایه II: وامهای بانکی و صندوق‌های مالی

درکنارس مایه‌گذاری مستقیم، که به وسیله آن نه بستانکار، بلکه مالک (یا شریک) با حقوق کامل جلوه داده می‌شوند، در ادامه این شکل بی اهمیت صدور سرمایه و وام بانکی و سرمایه‌گذاری در اوراق بهادر ("Portfolio investments") نیست، بلکه سخن از خرید اوراق قرضه خارجی است، به گونه‌ای که همچنین مانند وامها، در شکل یک بستانکار در مقابل بدهکار، چه دولتها چه شرکتها، قرار می‌گیرد.

از نظر امپریالیستها دخلات و تسلط، وامهای پروژه‌های مرتبط با بانک صادرات و واردات چین EXIM و بانک توسعه چین CDB، هستند، سپس دومین وسیله مهم، وامهای بانکی "چهار برتر" و دیگر بانکها و همچنین صندوق‌های مالی گوناگون هستند. در حالی که همان "سرمایه‌گذاری‌های نمونه" با بزرگترین حجم البته نه پنهان، اما از قبل در بازارهای مالی "تصورت جدگانه" عمل می‌کنند، هنگام وام دهی قراردادهای وام دولت‌های که زمینه مصرف (وام) مشخص می‌کند وغیره. چین شهرت به این دارد، همان‌گونه که ژاپن درگذشته داشت، اساسا خود را در اهداف بدھکارکه اصلاً ربطی به پایبندی تعهدات وام ندارد، دخلات ندهد، اما مسلم است که هر بدھکاری می‌داند "درجahan هیچ چیز مجانی وجود ندارد" و "همه چیز در هم تنیده است".

چین و ام های بین المللی با بهره پایین اعطای می کند (این بدان معنی نیست که چین همیشه "بهره کم" دریافت می کند) و در دراز مدت از "بازار های" معمول هستند. و اماها یا به وسیله واردکنندگان خارجی اجناس چینی یا در ارتباط با برنامه های قراردادی یا صادرکننده چینی پرداخت می شوند. همچنین واردکنندگان چینی نیز به عنوان وام گیرنده وجود دارند. مثالهای بسیاری وجود دارد که یک وام به وسیله بانک جهانی رد شده ( یا جایی که الزامات بانک جهانی، وام از طرف کشور موردنظر را نمی یابد ) و اینجاست که چین "به میدان وارد" می شود.

طبق گزارش سالیانه بانک توسعه چین در پایان سال ۲۰۰۹ وام خارجی  $\frac{97}{4}$  میلیارد دلاری را پرداخت کرده است که تقریباً یک‌سوم مجموعه حجم و امehای پرداختی است. او در ۷۸ کشور مشغول معامله‌های (بزرگ و کوچک) است. در گزارش سالانه ۲۰۰۸ خود به عنوان بزرگترین نیروگاه گرمایی کاردیوتا - Cardiotta - در برزیل با وام (۴۳۰ میلیون دلار) و لوله گاز آسیای مرکزی با وام (۸/۱ میلیارد دلار)، برای سال ۲۰۰۹ یک وام  $\frac{2}{9}$  میلیارد دلاری کنسن مواد خام Kazakhmys فراستان و برای سال ۲۰۱۰ یک معامله با وزنوزنلا به مبلغ ۲۰ میلیارد دلار را برداشته است.

در گزارش سالیانه بانک واردات و صادرات چین در سال ۲۰۰۷ "توافقنامه شرکت" - corporation agreements - با بانک جهانی و شرکت‌دفترش، همکاری‌های مالی جهانی(IFC) برای تامین هزینه پروژه‌های "مشترک با کشور نروژ" یک وام بالغ بر ۳۶ میلیون دلار برای به چرخش درآوردن شرکت‌های چینی برای همکاری در نزدیکی سواحل برای حفاری دریایی، به چشم می‌خورد.<sup>۵۹</sup>

۵۹ - درمورد این و دیگر وامها، اولین وام گیرنده ارزان صادرکننده چینی است. این می‌تواند در روند کار به مشتریان خود یا یک وام تجاری (صدرکننده به واردکننده) بدهد یا اینکه یک بانک را برای این وام واسطه قراردهد که به گیرنده مستقیماً یک وام بانکی بدهد. اینکه این صادرات بکجا می‌رود، نمی‌توان از این فهرست استنتاج گردد.

جالب توجه، کشیدن خطوط برق فشارقوی تاجیکستان در سال ۲۰۰۸ است (حجم وام اعلام نشده است)؛ تقریباً یک وام ۱/۵ میلیارد دلاری برای کنسرن خودروسازی چینی شری - Chery - برای رسیدن به "بلغ صادرات"؛ و یک وام ۲۰۰ میلیون دلاری برای خریدن شرکت ماشین آلات سنگین ایتالیایی - CIFA - در سال ۲۰۰۹؛ ۱/۴ میلیارد دلار به هواکیانگ - Huaqiang - برای صادرات "تولیدات با تکنیک بالا" - High Tech Corporation؛ ۴۵۵ میلیون دلار به "جاده چین" - China Road and همکاری برای پل سازی" - Bridge Corporation. کمپانی مهندسی بندر - China Harbour Engineering Copany - Suramadu - برای ساختن پل سورامادو - به طول ۵/۴ کیلومتر در اندونزی؛ همچنین هر کدام ۱/۴

میلیارد دلار به کمپانی تکنولوژی هووای -Huawei Technologies Company- و کمپانی تجهیزات مخابراتی شونگ شینگ-ZTE- برای صادرات تجهیزات مخابراتی-Telekommunikations Equipment-؛ و ۱۴ میلیارد دلار به کمپانی صنعتی هوانوردی -Aviation Industries Company (AIC)- برای صادرات هواپیما.

### III صدور سرمایه

#### "سبد سرمایه‌گذاری" و ذخایر ارزی

"عدم‌توجه" و ازدید کمی در نمونه چین حتا مرکز تقل صدور سرمایه به اصطلاح "سبد سرمایه‌گذاری‌ها" هستند، یعنی خرید اوراق بهادر دولت‌های خارجی، بانکها، صندوق‌های مالی، شرکتها و غیره. چین از مدتها پیش (یعنی از زمان ظهور سرمایه‌داری - امپریالیستی آش) به ایالات متحده آمریکا چشم دوخته است، اما با موانع سیاسی بسیاری بخصوص در مرور سرمایه‌گذاری مستقیم رویرو است. بدین خاطر وسیعاً در اوراق قرضه دولتی، همچنین اوراق قرضه شرکت‌های ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده است. امروز چین دوسوم از ذخایر ارزی‌اش را در شکل بیمه قروض به دلار سرمایه‌گذاری کرده است (نه تنها در ایالات متحده آمریکا، بلکه در کشورهای دیگر و همچنین شرکت‌ها، صندوق‌های مالی و غیره در کشورهای مختلف)، بخش اصلی آن در اوراق قرضه ایالات متحده آمریکا (۱۵۴ میلیاردی در پایان فوریه ۲۰۱۱) است. اگر چین اینها را فردا بفروشد، دلار و آمریکا فردا بلا فاصله به نابودی کشیده خواهد شد، اما همین طور تمامی بازار ارزها و اوراق بهادر و با آن همچنین "ثروت" و ذخایر ارزی چین. از اینجا باهمه رقابتی که در سالهای آینده شدیدتر خواهد شد - همچنین "منافع مشترک" بین چین و ایالات متحده آمریکا وجود دارد. ذخیره ارزی چین یک ذخیره نقدینگی نیرومند ویک "صندوق جنگی" بزرگ را نشان می‌دهد.

اگر از صدور سرمایه سخن به میان می‌آید، فقط به سرمایه‌گذاری مستقیم فکر می‌کنند. همچنین هنگامی که از چین سخن به میان می‌آید، بلا فاصله از ذخایر ارزی عظیم، انگار که این کلا از صدور سرمایه جداست و بدون اینکه به این فکر کنند که این ذخیره‌های ارزی چیستند و از کجا می‌آیند. معنی ذخیره ارزی ۳۰۴۵ میلیاردی اینست که دولت‌های خارجی و شرکت‌ها در این وسعت (خارج از اینکه ذخیره ارزی در فرم طلا و یا به فرم دیگر فلزات قیمتی همچنین "حق برداشت ویژه" و دیگر اعتبارات نزد صندوق بین‌المللی پول و غیره) به چین بدھکار هستند.

مهمترین منبع ذخیره ارزی چین، مازاد ترازنامه تجاری "مزمن" است. چین تنها در سال ۲۰۱۰، مبلغ ۱۸۳ میلیارد دلار بیش از واردات، صادر کرده است. ایالات متحده آمریکا بر عکس یک کمبود ذخیره ارزی مزمن داشت. ایالات متحده آمریکا تنها در سال ۲۰۱۰ مبلغ ۴۹۷/۸ میلیارد دلار بیشتر از صادرات، واردات داشته است. ۵۵ درصد کمبود کسری ترازنامه ایالات متحده، یعنی ۲۳۷ میلیارد دلار مربوط به معاملات با چین است. برای کمبود ذخیره ارزی، ایالات متحده آمریکا دلار "چاپ" می‌کند، که در جهان ذخیره ارزی محسوب می‌شود.<sup>۶۰</sup>

۶۰- در پایان سال ۲۰۰۹، تقریباً ۶۱ درصد ذخایر ارزی جهان به دلار، ۲۱ درصد به یورو، ۴ درصد به پوند انگلیس و ۳ درصد به بین‌المللی پوند بود.

این بدین معنی نیست که در واقع اسکناس دلار را چاپ می‌کنند، بلکه آنها اعتبارات ارزی ایالات متحده را افزایش داده و بدین وسیله به حجم پول می‌افزایند. هم‌زمان قروض ایالات متحده آمریکا (دولت، دولتهای محلی، شرکتها و غیره و همچنین اشخاص خصوصی) سال به سال، افزایش می‌یابد. افزایش این قروض یا به وسیله اوراق قرضه (WAM) و یا (به ویژه در مرور افراد خصوصی) به صورت یک وام بانکی گرفته می‌شود و بدین وسیله بانک مجدداً به وسیله وام خود را هزینه مالی می‌کند. و این قروض در حال افزایش با صادرات دلار، "هزینه می‌شوند". چون دلار ذخیره ارزی شماره یک است و بدین خاطر تامی بانک‌های مرکزی همچنین بانکها، صندوق‌های اعتباری و شرکتها و غیره دلار ذخیره می‌کنند و سودهای خود را به دلار به کار می‌اندازند، این بازی تا زمانی که همه در آن شرکت دارند، ادامه داشته و اتفاقی نمی‌افتد و بحران پولی و - جنگی در نخواهد گرفت. همچنین چین نیز مقدار بسیار زیادی اوراق بهادر به دلار را به عنوان مثال از طریق سرمایه‌گذاری شرکت بامسؤولیت محدود (CTC)، حتاً مستقیم به وسیله بانک مرکزی چین خریداری کرده است. چین به وسیله خرید اوراق بهادر به دلار نه تنها می‌تواند مازاد صادرات خود را به کارگیرد (یعنی عایدات بدست آمده از صادرات)، بلکه همچنین از طریق ابزارهای مالی دیگری که از استثمار طبقه کارگر خودی و یا بین‌المللی بدست آمده، بکاربرد، برای مثال بهره وام خودی از سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج، یا سود اوراق قرضه خریداری شده خارجی و بدین ترتیب همیشه ارزش افزوده خارجی بیشتری را تصاحب می‌کند.

بهر حال چین دارای ۳ بیلیارد دلار ذخیره ارزی است که چین را قادر می‌سازد صدور سرمایه به این مقیاس بزرگ را انجام دهد.<sup>۶۱</sup>

۶۱ - فقط برای ترسیم نمودار "فی" این روند یک مثال ساده (برای مثال عملکرد هردو بانک مرکزی): یک صادرکننده چینی یک جنس را به ایالات متحده آمریکا صادر می‌کند و از خریدار تقاضای دریافت دلار می‌کند. این خریدار برای تصفیه حساب به یک بانک در ایالات متحده برای گرفتن وام مراجعت کرده و بانک هم خود را از بازار سرمایه تامین مالی می‌کند. اگر واردکننده در ایالات متحده به اندازه کافی بزرگ و "قابل اطمینان" باشد، خوش از بازار سرمایه یک سهم قرضه (اوراق قرضه) تقاضا می‌کند. بهر حال واردکننده آمریکایی می‌از آنجایی که کالای مشابهی ندارد که به چین صادر کند (نگاه کنید به کسری ترازنامه تجاری سالانه)، از جایی دلار برای پرداخت صادرکننده چینی تهیه می‌کند. سهم قرضه این واردکننده آمریکایی ویا بانکاش در بازار سرمایه ایالات متحده معامله می‌شود. در این میان صادرکننده چینی دلارهای دریافتی خود را به چین برد و دریک بانک به RMB - واحد پول چین - تبدیل می‌کند. بانک حالا دلار دارد و آنرا با رن مین بی در بانک مرکزی تعویض می‌کند. بنابراین از طریق این معامله بدھکاری، حجم وام و مقدار پول در ایالات متحده آمریکا رشد می‌کند و از طرف دیگر نخایر ارزی چین افزایش می‌یابد. و بین ترتیب عایدات برآمده از صادرات چین به صادرات سرمایه چینی تغییر شکل می‌یابد.

این که چه کسی اوراق قرضه را خریداری کرده و آیا او راحت "ذخیره ارزی" طبق بندی کند یانه، بهيج وجه نقشی بازی نمی‌کند. اینکه - به زیرنویس 61 مراجعه کنید - ۱- صادرکننده چینی خود اوراق قرضه آمریکایی را خریداری می‌کند ویا ۲- او احیاناً عایدی حاصله از دلار ایالات متحده را به بانک خوبی در چین می‌فروشد و او این اوراق قرضه آمریکایی را خرد و یا ۳- این بانک دوباره دلار ایالات متحده را به بانک مرکزی می‌فروشد و او اوراق قرضه آمریکایی را خریداری می‌کند (و آن را از این طریق به عنوان موجودی اوراق بهادر بانک مرکزی تحت "ذخایر ارزی" طبقه بندی می‌کند) یا ۴- بانک مرکزی با این دلار ارزی دوباره یک بانک چینی را تامین مالی می‌کند، یا این بانک یک کنسرن صنعتی را تامین مالی می‌کند که از طرف دیگر اوراق قرضه آمریکایی را خریداری کند و غیره... درنهایت تقاضتی نمی‌کند. در تمامی مراحل ارز داخلی چین اوراق قرضه خارجی می‌خرد، بنابراین پول ویا سرمایه فرضی صادر می‌کند - که برای دست یافتن به شرکت در بهره مافوق سود خارجی است. این صدور سرمایه کلاسیک است.

#### نتیجه‌گیری:

#### چین بزرگترین صادرکننده سرمایه جهان است

اگرما تمامی صادرات سرمایه، یعنی سرمایه‌گذاری مستقیم، بانکی - و وامهای مالی و همچنین سرمایه‌گذاری در اوراق بهادر را درکل در نظر بگیریم، نتیجه می‌گیریم که چین مدت‌هast به بزرگترین صادرکننده سرمایه ویستان‌کار بین‌المللی تبدیل شده است. چین در این فاصله رویدادهای بازار مالی جهانی را به مقیاس هرچه افزون‌تری تعیین می‌کند.<sup>۶۲</sup>

۶۲ - این دوباره در آخرین نشست G20 مشهود بود، هنگامی که به چین پیشنهاد شد، نخایر ارزی و نرخ واحد پولی خود را به تناسب ایالات متحده آمریکا و اروپا "تنظیم کند"، تنها جواب داد که این پیشنهاد کاملاً بی‌جانی است و اینکه همه رسانه‌های غربی از نقش سپارضعیف اویاما، مرکل و سارکوزی غمگین بودند، واقعیت دارد، زیرا رسانه‌های غربی در آنونیه نوشته‌ند: "اویاما از بزرگترین بستان‌کار خود پنیر ایپی می‌کند". از طرف دیگر کیسه پول به تهایی چیز تعیین‌کننده‌ای نیست که قدرت نسبی امپریالیستها و تضادهای آنها را تعیین کند. چین هنوز فاقد آن عناصر کیفی است که به اولین بازیگر بازار مالی جهانی (برجه رشد بازارهای مالی گوناگون، حجم قمار ارزها، محصولات بهره و مشتقه‌ات آن) فراروید.

البته نه تنها صدور سرمایه، بلکه همچنین ورود سرمایه، یکبار به شکل سرمایه‌گذاری مستقیم در چین و دوم بدھکاریهای خارجی چین در شکل وام و اوراق بهادر وجود دارد. در پایان سال ۲۰۰۹ این قروض خارجی در مجموع بالغ بر ۴۲۹ میلیارد دلار بود که دوسوم آن خیلی کوتاه مدت و مرتبط با معاملات جاری وام‌ها بود. جدول زیر :

صادرات و واردات سرمایه چین <sup>۶۳</sup>		
واردات سرمایه	صادرات سرمایه	
1399	1065	۲۰۰۹
429	؟	وام/ سرمایه‌گذاری های نمونه پایان سال ۲۰۱۰

آمار موجود نیست	2914	ذخیره ارزی پایان سال ۲۰۱۰
1828	3979	جمع
منبع UNCTAD/ IMF/Peoples Bank of China/SAFE		

۶۳- سرمایه‌گذاریهای مستقیم، طبق گزارش سالیانه سازمان توسعه سازمان ملل متحد *UNCTAD*، آمار دریافت وام (واردات سرمایه) از گزارش بانک مرکزی چین، آمار ناخایر ارزی از گزارش اداره کنترل دولتی ارزهای چین *SAFE* هستند. علامت سوال درجی اعتبار وام در خارج ( الصادرات سرمایه) بین خاطراست که چین ارقامی درمورد وامهای داده شده به خارج انتشار نداده است و همچنین هیچ‌گونه (آمار بین‌المللی) به طور مثال بانک موازنۀ بین‌المللی (*BIZ*) ارائه نکرده است. سرمایه‌گذاریهای وزارت خزانه‌داری در ریف دوم تا انجا که تحت عنوانین ناخایر ارزی محسوب نگردیده‌اند، به حساب آورده شده‌اند (بنابراین بطور مثال اگریک شرکت چینی خود اوراق قرضه دولتی ایالات متحده را خریداری کند).

اگر همه را باهم درنظر بگیریم صادرات سرمایه بر واردات سرمایه به روشنی می‌چربد: یک سرمایه وارداتی ۱۳۳۹ میلیاردی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بعلاوه ۴۲۹ میلیارد دلار قروض خارجی (وامها به علاوه اوراق بهادار) باهم به مبلغ ۱۸۲۸ میلیارد دلار در مقابل یک سرمایه صادراتی بالغ بر ۱۰۶۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بعلاوه بخش بزرگی از ناخایر ارزی بالغ بر ۲۹۱۴ میلیارد دلار و مقادیر نامعلومی وام خارجی (به احتمال زیاد صدها میلیارد که می‌توان آنها را تنها از معاملات انحصارات بانکی تخمین زد)، باهم حتماً بیش از رقم ۳/۹۷۹ میلیارد دلار است که ما ترسیم کردیم.<sup>۶۴</sup>

۶۴- *SAFE* اداره کنترل دولتی ارزی چین، جمع همه ارزهای خارجی را که چین به عنوان معاملات فعلی در خارج، تا پایان سال ۲۰۱۰، مبلغ ۴۱۲۶ میلیارد دلار نکرکرده است (که یک افزایش ۹ درصدی را نسبت به پایان سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد). اما به آن معاملات فعلی به - *RMB* - نیز افزوده می‌شود (برای مثال نیمی از ۱۵ میلیارد دلار وام نکر شده در بالا، به ونزوئلا و غیره است).

صندوق بین‌المللی پول گزارش سالانه ثبات مالی جهان "Global Financial Stability Report" را این‌گونه تصویر کرده است: در بالاترین دایره بزرگترین صادرکنندگان سرمایه خالص ( الصادرات بیشتر از واردات) و در پایین بزرگترین وارد کنندگان سرمایه خالص (واردات کمتر از صادرات) درج شده است. براین پایه چین در سال ۲۰۱۰ بزرگترین صادرکننده سرمایه خالص ( الصادرات منهای واردات سرمایه) با سهم ۲۰/۹ درصد صادرکننده سرمایه خالص در سراسر جهان بوده است (جلوی از ژاپن با سهم ۱۳/۳ درصد و آلمان با سهم ۱۲ درصد). در سال ۲۰۰۵ سهم چین هنوز ۱۳/۷ بود، از سال ۲۰۰۷ مرتب بالای ۲۰ درصد، در سال ۲۰۰۸ تقریباً یک چهارم صدور سرمایه خالص سراسر جهان را بخود اختصاص داد.<sup>۶۵</sup>

۶۵- ۲۳/۴: ۲۰۰۹ درصد، ۲۴/۲: ۲۰۰۸ درصد، ۲۱/۷: ۲۰۰۷ درصد

از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا بزرگترین واردکننده سرمایه خالص در سطح جهان، باسهمی بالغ بر ۴۰/۱ درصد همه واردات سرمایه خالص می‌باشد.

## مهمترین عنصر استراتژیک توسعه طلبانه چین

ما آگاهانه در بررسی مان به آن چیزی که بلافاصله به چشم می‌خورد، در مرکز توجه قرار ندادیم که اجناس صادراتی چینی بازارها را "انباشته" است. این بدان معنی نیست که این یک استراتژی مهم در سیاست توسعه طلبانه چین نیست. نمی‌توان صدور سرمایه و کالا را از هم جدا کرد، یکی برای دیگری شرایط مناسب را فراهم می‌آورد، هردو یکدیگر را تکمیل می‌کنند. امپریالیسم همیشه یعنی هردو اینها. امپریالیسم در دوران اولیه‌اش، هنوز بعنوان پدیده‌ای ویژه، یعنی انگلیس در نیمه دوم قرن ۱۹ در ابتدا هنوز به طور وسیعی به صدور کالا مشغول بود. در مراحل اولیه امپریالیسم، صدور سرمایه به عنوان شکل تعریضی نفوذ او بود - بدون اینکه سبب صدور کالا از بین برود یا از اهمیت کمتری برخودار شود. در مثال چین می‌توان دید که چگونه با استفاده از صدور کالا و ورود سرمایه، شرایط برای صدور آسان‌تر سرمایه آمده می‌گردد.<sup>۶۶</sup>

۶۶ - برای مثال هنگام مقایسه استراتژی اقتصاد سیاسی کشور آلمان و فرانسه، می‌توان دید که آلمان در وحله اول به صدور کالا می‌پردازد و صدور سرمایه (مقصود اینجا صدور سرمایه به خارج است و نه وامها و اوراق قرضه نخایر ارزی احصارات بانکی آلمان و غیره) بدنیال آن می‌اید، بدون اینکه به نقش امپریالیسم آلمان خدشه‌ای وارد شود. اما این یک استراتژی پر مخاطره است. در صورت ادامه، به عقب ماندن از سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج می‌انجامد - که به علت رفاقت شدید درون امپریالیستی می‌تواند به مشکل تمامین مواد خام و حتا تفرقه نویست عمراتی بیانجامد. بین گونه نمی‌توان تسلط بر کشورها را به مدت طولانی اعمال کرد، هنگامی (یا اساساً، این بدان معنی نیست که آلمان هیچ‌گونه صادرات سرمایه‌ای ندارد!) که آنها را با صادرات کالا پرکرد و اقتصاد آنها را اینگونه به قهرگانی کشاند. استراتژی آلمان بین-جهت اگر می‌خواهد بر منطق تکیه کند باید این هدف را داشته باشد که از طریق "قهرمان صادرات جهانی" شدن و به زیر سلطه کشاندن کشورهای پرامونی اتحادیه اروپا، آنچنان برتری را در اتحادیه اروپا به دست آورد که با - تکیه به آن - بتواند یک بنیان کیفیت‌انو و پرقدرت برای توسعه طلبی امپریالیستی آلمان بر فراز اتحادیه اروپا و سپس سرگردگی آلمان در اتحادیه اروپا برقرار کند. این امکان پنیراست، اما همچنین برآورده‌ی پر مخاطره نیز هست. فرانسه مسیر دیگری را پیش گرفته است و آلمان را در صدور سرمایه به خارج پشت سر گذاشته است. این نشان می‌دهد که استراتژی‌های گوناگون امپریالیستی می‌تواند وجود داشته باشد و نبایست هیچ‌کدام آنها را "مطلق" کرد.

الصادرات کالا - و سرمایه را "در مقابل یکدیگر قرار دادن" نفهمیدن قضیه است. "صدر سرمایه به خارج زمینساز صادرات کالا به خارج است". (آثار لین، جلد ۲۲، صفحه ۲۴۸). این همیشه معتبر است، گاهی نیز صادرات کالا زمینساز صادرات سرمایه است (برای مثال برای ثبات یا تجارت سرمایه).

چین از سال ۲۰۰۹ بزرگترین صادرکننده کالا است و بین گونه ناج "قهرمان صادرکننده کالا" آلمان را از سرشناسی برداشت. سال ۲۰۱۰ صادرات کالای چین به ۱۵۸۰ میلیارد دلار رسید، یک جهش  $\frac{31}{3}$  درصدی نسبت به سال ۲۰۰۹. این ۱۰ درصد تجارت جهانی است.<sup>۶۷</sup>

۶۷ - حال یک فرد نکته سنج می‌تواند بگوید، هنگامی که یک چهارم جمعیت ۱۰ درصد تجارت جهانی را دارد، رقم قابل تامیل نیست. ۱۰ درصد درست برای کشور بزرگی که اساساً تجارت را به عنوان تجارت داخلی در نظر می‌گیرد، فرق العاده است. - تحت شرایط مشابه - هر قدر سهمیه صادرات یک کشور کوچک‌تر باشد، کشور بزرگ‌تر است.

با این "تجمع هیولا‌یی کالا" (طبق اولین جمله جلد ۱ "سرمایه" مارکس) احتیاجی نیست که خود را مغلوبه به حساب آوریم، اما همچنین صدور کالا نیز یک عنصر قدرت اقتصادی نسبی یک کشور امپریالیستی است. چین بین وسیله به بازار خارجی نفوذ کرده و توسعه طلبی و انبساط صنعت اش را هرچه بیشتر فراهم می‌سازد (هر چند تقریباً نصف این صادرات به حساب شرکتهاست مستقر خارجی در چین مربوط است، اما تغییری در این امر نمی‌دهد اگرحتا این بخش از اقتصاد ملی چین بلافاصله تحت کنترل کامل دولت چین نباشد<sup>۶۸</sup>).

۶۸ - اینجا می‌شود خوب مشاهده کرد که یک و همان پدیده بسته به اینکه در کدام رابطه‌ای قرار گرفته است، می‌تواند معانی گوناگونی بخود بگیرد. اگر بطور مثال فرانسه صاحب یک شرکت در آفریقای مرکزی باشد، در کشوری که کنترل اقتصادی، سیاسی و نظمی اوقرار دارد، این شرکت همانی نیست که او در چین صاحب آن است. بهمان شکل یک شرکت چینی در فرانسه مثل یک شرکت چینی در گامبیا نیست. این بستگی به مجموعه ساختار قدرت روابط درون امپریالیستی دارد. در یکی می‌تواند مربوط به یک سرمایه‌گذاری شکننده و دریگری به یک خنجر واقعی به گوشت کشور "برایافت کننده" باشد. از اینها گشته نباید فراموش کرد سهم نسبی بالای شرکتها خارجی از صادرات چین، متقابلاً سهم خود را در آن جایی می‌باید که نفوذ در بازار داخلی چین به وسیله شرکتها خارجی (همه شرکتها چینی آن) بسیار ناچیز است. طی سالهای متعددی شرکتها خارجی اجازه فعالیت در بازار چین را دارا نبودند، بلکه فقط در بازار صادرات حق فعالیت داشتند. با گشته زمان تعدادی از این مقررات دولتی کاسنه شده است. ۲۰ درصد "خارجی‌ها" در واقع همه چینی هستند، یعنی شرکتها وابسته

- Enkelgesellschaften - به شرکت‌های چینی هستند، که شرکت‌های وابسته - Tochtergesellschaften - را در خارج تاسیس کردند که در بالا به آن اشاره شد.

در مثال چین صادرات انبویه کالا پک اهرم خیلی مهم امپریالیستی توسعه طلبانه است. چین در عین حال صادرات کالا را بعنوان "زرده تخم مرغ" در سامانه امروزی خود تلقی نمی‌کند و تلاش دارد صادرات کالا را نسبت به تولید ناخالص ملی - BIP - کاهش داده و قبل از هر چیز ترکیب بهتری از صادراتش "بهبود ساختاری" صادرات خود (افزایش "فن‌آوری ارزشمند" و دست‌یابی به "export unit values" - ارزش بهای صادرات بالاتر - (بها/حجم)) است. برای مثال با کم کردن کمک‌های دولتی و تشویق مالیاتی که از این طریق فشار اقتصادی بر روی شرکت‌های خودی واردخواهد آمد.

در مورد ساختار صادراتی چین بایستی تصور غلطی را که صادرات چینی تنها فن‌آوری خارجی و یا دز دیده شده است یا زباله کم ارزش است، تصحیح شود. البته مواد غذایی آلوهه به دی‌اوکسین Dioxin و منسوجات آغشته شده با انواع اقسام سموم و مواد نرم کننده مسموم و سایل بازی کوکیان و همه نوع آشغال‌های کمارزش "ساخت چین"، وجود دارند (البته اغلب ساخت شرکت‌های مستقر بورژوازی "اما" در چین تولید شده، به وسیله آنها صادر شده و بهر حال به وسیله آنها وارد شده). اما اینگونه بنجلاها بهیچ وجه تنها فن‌آوری "کم ارزش" یا "ارزان قیمت" صادرات چین را تشکیل نمی‌دهد. در سال ۲۰۰۹ حتاً تولیدات صادراتی مرغوب (کالای تجاری commodity trade) بدون همه دستگاهها - معاملات طرح‌های بزرگ) و سایل برقی والکترونیکی (همراه فن‌آوری بالا و ارتباطات) با ۲۵ درصد و دستگاه‌های ماشینی/مکانیکی ۲۰ درصد، را نشان می‌دهند، در حالی که منسوجات تنها با ۳ درصد در پایین جدول صادرات قرار دارد. به اینها هنوز صادرات مرتبط با برنامه‌های حوزه‌های سرمایه‌گذاری (برای مثال انواع نیروگاه‌ها، بعلوه نیروگاه‌های اتمی، ایستگاه‌های ترانسفورماتور، فولاد و ورقه فلزی، محصولات شیمیایی و پتروشیمی، ماشین آلات نساجی - دستگاه‌های کاغذسازی، سیستم‌های ترافیک و...) اضافه می‌شود. "ارزش ساختاری"- wertigkeitsstruktur - صادرات چین سال به سال بهتر می‌شود.

ساختار منطقه‌ای صادرات (دوباره فقط "کالای تجاری" یعنی صادرات خالص کالا بدون سایل - معاملات پروژه‌ای) در سال ۲۰۰۹ به شرح زیر بود: ۳۳٪/۴ درصد به آسیا (از آن ۵ درصد به کره جنوبی). به اروپا و آمریکای شمالی هر کدام ۱۹٪/۹ درصد، به آسیا واقیانوس آرام ۱۰٪/۱ درصد (از آن ۸٪/۲ درصد به ژاپن). به آسیای غربی/کشورهای مستقل همسود - ۷٪/۷ درصد، به آمریکای جنوبی ۴٪/۷ درصد و به آفریقا ۴ درصد.

قابل توجه همچنین مقایسه ساختار صادرات - با واردات (تنها "تجارت کالایی") است: قبیل از چیز در سال ۲۰۰۹ صادرات چین ۲٪/۹ درصد مربوط به نفت خام (نه کشاورزی)، و مواد کانی، ۳٪/۴ درصد به محصولات کشاورزی، اما ۹٪/۶ درصد کالاهای صنعتی هستند. بر عکس آن، واردات ۲۴٪/۹ درصد مربوط به نفت خام و کانی، ۷٪/۶ درصد محصولات کشاورزی و فقط ۱٪/۱ درصد کالاهای صنعتی است. این یک ساختار تجاری نمونه امپریالیستی است: واردات مواد خام و تولیدات کشاورزی (و در چارچوب کالاهای صنعتی وارداتی محصولات نیمه تمام و اجزاء) همچنین در طرف مقابل صادرات کالاهای صنعتی با فن‌آوری بالا.

چین همچنین دو میان واردکننده کالاهای (بعد از ایالات متحده آمریکا) است. مهم ترین کشورهای واردکننده ژاپن (با ۱۳٪ درصد)، اتحادیه اروپا (با ۱۲٪/۷ درصد)، کره جنوبی (با ۱۲٪/۷ درصد) و تایوان (با ۸٪/۵ درصد) هستند. چین - واقعاً و یا در تبلیغات - مایل به واردات بیشتر است. بیش از همه علاقه به واردات محصولات و فن‌آوری‌ای دارد که خود در این سطح از آن برخوردار نیست و در شرایط کنونی شامل "مقررات تحریمی" سال ۱۹۸۹، است، زیرا به کالاهایی مربوط می‌شوند که هم می‌توانند برای استفاده غیرنظامی و هم نظامی قرارگیرند.

### نیروی کار و فاچاق انسان، هنوز یک کالای صادراتی سودآور و "قدرتمند"

هر جایی (برای مثال در آفریقا) که چین برای "کمک‌های توسعه" قدم می‌گذارد، هجوم کارگران چینی در "کشور کمک‌گیرنده"، طولی نمی‌کشد. بدین‌گونه که برای مثال کارگران کره‌ای (که در میان آنها همچنین زنان خودفروش و فاچاقچی وجود دارند) وارد می‌شوند، چین نیز نیروی کار بیشماری را به آفریقا، آمریکای لاتین وغیره، صادر می‌کند. از یک طرف مشکل توده‌های وسیعی از کارگران بیکار داخلی و بی‌آیندگی آنها، از طرف دیگر عمل آنها یک ارتضی استعماری را به نمایش می‌گذارند که یادآور دوران گذشته "استعمار"، به شکل کلاسیک آن است، یعنی با اسکان دادن مهاجرین "سفیدها" یا حالاً "زردها" در اماکنی که متعلق به آنها نیست. امروزه تنها در آفریقا - گذشته از هزاران سرباز (بخشی تحت پوشش سازمان ملل متحد، بخشی نیز به کارگردانی خود) - تقریباً ۲ میلیون چینی (نیمی از آنها در آنگولا)، مستقر هستند. آنها احیاناً (به علت نبود امکانات دیگر)، کم

و بیش آزادانه، همکاری می‌کنند، بهرحال آنها در چارچوب برنامه جهانی خدمات کاراچاره‌ای نهفته است. اینجا همچنین به "خدمات اجباری"، محاکوم هستند (برای مثال زندانیان مجرم، دقیقاً به تقلید ایالات متحده). این انسانها فقط تقاضاشان با پاکستانی-هایی که در دوبی و ابوظبی هستند در این است که آنها - بهرحال تا آنجایی که تاکنون می‌دانیم - پشت سیم خاردار- به معنی واقعی کلمه! - قرار ندارند و اگر بخواهند، می‌توانند خود را عضو یک نژاد برتر بدانند. آنها بدون برخورداری از قوانین کار و حقوق اجتماعی در "کشورهای مهمان" کارمی‌کنند، تا اینکه بعد از چندین دهه "اصلاحات کاری" صندوق بین المللی پول انجام گرفت، اگر هنوز چیزی از آن باقی مانده باشد، بدون برخورداری از حقوق کاری و اجتماعی کارمی‌کنند؛ آنها حتاً کمتر از مزد کارگر بومی نیروی کارخویش را به مناقصه می‌گذارند؛ آنها وحشیانه به رقبابت با "نیروی کار" بومی مبادرت ورزیده و آنها را بیشتر موارد بیکار می‌سازند. مقصیر این انسانها نیستند، زیرا که خود آنها در واقع قربانی امپریالیسم چین هستند، ولی بهرحال اینگونه است. بدین خاطر نیز هر از چند گاهی درگیری و گاهی وحشیانه با کارگران بومی وجود دارد.

در رسانه‌های چینی می‌توان خواند که سه ستون سیاست افریقایی چین ("تجاری")، سرمایه‌گذاری مستقیم به وسیله بانک - و انحصارات صنعتی، "کمک‌های توسعه"، "همکاری" و غیره و "کمک" به وسیله نیروی کار چینی است. این به هیچ‌وجه یک نمود اتفاقی نیست، بلکه یک بخش از استراتژی نفوذی و پیش‌زمینه (درکشورهایی چون آنگولا یک واقعیت است!) مستعمراتی جدید است که شbahتها را زیادی به "شکل‌های قدیمی" استعمار دارد تا استعمار نو. این جابجائی انسانها بدین وسعت - از زمان استعمار کلاسیک - کاملاً یک پدیده نو است.

### نگاهی به مخازن مواد خام اقتصاد چین - و مبارزه رقبابت امپریالیستی بر سر مواد خام

تجارت مواد خام در سال ۲۰۰۹، تقریباً ۲۳ درصد تجارت جهانی را تشکیل می‌داد. این حدوداً ۲۹۰۰ میلیارد دلار (از مجموع حجم تجارت جهانی بالغ بر ۱۲۵۰۰ میلیارد دلاری) است. بزرگترین واردکننده ایالات متحده آمریکا با تقریباً ۱۵ درصد، سپس ژاپن با ۹ درصد و چین در رتبه سوم با ۸/۶ درصد است. یک چهارم همه واردات چین از نفت و گاز تا انواع محصولات معدنی هستند که مواد خام کشاورزی نیستند. در سال ۲۰۰۸ چین با یستگاه ۵۶ درصد احتیاجات نفتی خود را وارد کرد و - اگر این‌گونه پیش برود که تاکنون بوده است - می‌تواند تا سال ۲۰۱۵ به دو سوم فرا رود.

چین بدین خاطر به مصرف‌کننده اصلی در بازار مواد خام تبدیل شده است. این امر از یک طرف نتیجه رشد صنایع تولیدی چین و همچنین با خاطر حجم عظیم آن است. این نتیجه کمبود مواد خام در بسیاری از حوزه‌ها در چین است. برای مثال در مرور نفت و گاز، جایی که که چین (طبق یک بررسی کنسن نفتی اکسون - Exxon) ۲۰۰۹ درصد دارای ۱/۲ درصد نفت و ۱/۳ درصد ذخیره گازی است، اما ۱۰ درصد نفت جهان را به مصرف می‌رساند. برای مس و اوران نیز فقط برای آنکه چند ماده استراتژیک مهم را نام ببریم، صادق است. چین در سال ۲۰۱۰ واردات اوران خود را به دو برابر رساند و ۴ درصد از تولید تعیین شده صادرات جهانی را خریداری کرد (ایالات متحده آمریکا با ۳۰ درصد مقام اول را داراست)، زیرا امکن انبار و تولید خودی بسیار ناچیز است. یک مخزن جدید بزرگ سینجیانگ - Xinjiang - در حال راه اندازی است. ما اینجا در صدد یک بررسی دقیق منابع خام پایه‌ای و تجارت منابع خام به طور کلی نبوده و نیستیم. بهرحال روش است که حوزه منابع خام، صحنه‌ای است که جدال امپریالیستهای رقیب بر سر آن بشدت در جریان است.

ناراحتی بورژوازی غربی (اگر واقعی باشد، به اشکال گوناگون با امپریالیستهای چینی در این حوزه همکاری کرده و با هم انطباق می‌یابند) از اینجاست که چین به عنوان یک تازه وارد به صحنۀ نبرد امپریالیستی بسیار تهاجمی به پیش می‌تازد و باید این‌گونه عمل کند. در حالی که امپریالیستهای آمریکایی، اروپایی و ژاپنی ده‌های متمادی فرست داشته‌اند مخازن مواد خام درکشورهای نومستعمره خود را بنا و حفظ نموده و سهمیه‌ها را بین خود تقسیم کنند (هر چند که این جلوگیر جنگ‌هایی نبود که برای تقسیم مجدد به انجام رسانند، اما تابه حال اغلب "جنگ‌های نیابتی")، امپریالیستهای چینی باید در ۳۰ سال گذشته، جایگاه نوین خویش را بنانموده و به ثبت رسانند.<sup>۶۹</sup>

۶۹- سودان در این‌مورد یک نمونه است. در پایان دهه ۱۹۷۰/اوایل سالهای ۱۹۸۰ منابع نفت در جنوب این کشور به وسیله کنسن آمریکایی Chevron کشف و به بحر می‌داری رسید. از این زمان تازه این کشور دوباره برای امپریالیستها مورد توجه قرار گرفت. هنگامی که سوسیال امپریالیسم شوروی در سال ۱۹۹۰ از هم پاشید، به نظر می‌آمد که منابع نفتی برای همیشه در تصاحب ایالات متحده خواهد بود. سپس چین وارد میدان شده و بیش از نیمی از آنرا دوباره از دست ایالات متحده آمریکا درآورد. اما سپس قبل از همه توسط این کشور (و همچنین آلمان) "جبهه آزادی‌بخش سودان جنوبی"، پرورانده شد و شعله یک جنگ داخلی بر افروخته گردیده و موفق به جدائی سودان جنوبی شدند. با صحنۀ سازی "رفرازدم" به وسیله سازمان ملل متحد برای جدائی "جمهوری سودان جنوبی" در دسامبر سال ۲۰۱۰ درصد "آری" به تجزیه طلبی، در ۱۰ منطقه از ۷۹ منطقه انتخاباتی با شرکت‌های بیش از ۱۰۰ درصد! جنگ برای تقسیم مجدد به فاز جدیدی گذر کرد. در آغاز سال ۲۰۱۱ یک موقعیت عجیب و غریب به وجود آمد که از نظر اقتصادی از هیچ چیز به جز نخایر نفتی، خبری نیست،

بدون صنعت، بدون کشاورزی، بدون ساختار زیربنائی، و بدون هیچ چیزی (حتا، به گونه‌ای که جعل می‌شود، تحت یک قوم مسیحی، زیرا نیمی از توده‌ها طرفدار مذاهب سنتی آفریقایی هستند) نمی‌شد برپا نگاهداشته شود، جرصادرات نفت که تنها از طریق سودان شمالی امکان‌پذیر بود. حالاًین چنین ترکیبی از یک "کشور مستقل" تنها یک توب بازی میان امپریالیستها است. و باز هم دوباره باهله و شادمانی شدید انواع "دمکرات‌ها" و "طرفداران حقوق بشر" همراه گردیده است. این قدمهای به سوی "بالکانیزه کردن" آفریقا، شانس خوبی برای اپالات متحده آمریکا، آلمان و بیگر امپریالیست‌هاست، که موقعیت (حق اکتشاف ۲۰ ساله معدن و غیره) چین را به چالش می‌طلبد. کمی "جنگ داخلی"، کمی "هرج و مرچ" بالآخره زمانی وضعیت "غیرقابل تحمل" می‌شود، این نسخه برای ما به اندازه کافی آشناست... زیرا مثارکه جنگ حداقل تا ژوئیه سال ۲۰۱۱، اعتبار دارد و یک قرارداد در مورد تقسیم درآمد نفت خام باید منعقد گردد. بدین ترتیب جنگ داخلی بعدی از پیش برنامه‌ریزی شده است، اواسط ماه مارس اولین زد و خورد بین دولت "جدید" و "شورشیان" اتفاق افتد.

طیعتنا این رفاقت‌های اغلب بسیار شدید با چالش‌های زیادی همراه است. چین برای اجازه حفاری نفت "هر قیمتی را می‌پردازد و اینگونه رقیب غربی را در رفاقت به نابودی (!) می‌کشاند" یعنی در همه جا، و کشورهایی چون نیجریه که تا چندین سال پیش منطقه استثماری "اجدادی" ایالات متحده آمریکا و کنسنهای نقی اروپایی به حساب می‌آمدند، موردنظر است. چین ترسی نداشته وندارد که به مناطقی قدم بگذارد که از نظر اقتصادی برای امپریالیست‌های غربی "غیرقابل دستیابی" بنظر می‌رسد، برای مثال در مناطقی که در آنها جنگ در جریان است (برای مثال افغانستان، سودان، جمهوری دمکراتیک کنگو...). و چین تاکنون - به غیر از چند نمونه از قیام کارگران - و توده‌های مردم (برای مثال پرو، زامبیا، نیجریه ...) - با یک رفتار "براساس حقوق برابر" برای طرف مقابل، نسبتاً موفق بوده است. بهر حال چین موفق شده است در دهه‌های اخیر و دهه‌های پیش از آن باسرعتی هرچه بیشتر دسترسی به سرچشم‌های مواد خام را وسعت بخشد. مسلم است که این استخراج‌های جدید و ایجاد ظرفیت‌های حاصله از آن به ضرر رقبای امپریالیستی اش تمام می‌شود.

الصادرات مواد خام چین بسیار ناچیز است، اما چند حوزه بسیار حساس وجود دارد. در اثر محدودیت شدید صادرات "خاک کمیاب" باعث یک تضاد درون امپریالیستی گردید. مسئله برسر یک فلز مشخص است که در "تولید فن‌آوری بالا" (آی‌تی و ارتباطات، موتورهای هیبرید - دوگانه - ژنراتورهای بادی، باطری خودروهای برقی ...، کوتاه اینکه همه چیزهایی که برای "پیشرفت" و "سازگاری با محیط زیست" احتیاج هست و برای آن - در شرایط فن‌آوری امروز جایگزینی نیست، به کارگرفته می‌شود. همچنین در صنایع تسليحاتی و به ویژه تسليحات اتمی پیشروی بدون آن امکان‌پذیر نیست. اما این خاک تنها در چین وجود ندارد، بلکه همچنین در ایالات متحده آمریکا، استرالیا، کانادا، روسیه، قزاقستان، هندوستان و ویتنام نیز یافت می‌شود، اما در شرایط کنونی چین ۹۷ درصد تولیداتی را که ۳/۴ از آن در انحصار دولتی بیتو استیل - Baitou Steel - است، تسلط دارد. این انحصار قدرتمند در این بخش ایجاد شد، تا استفاده "استراتژیکی" آن تضمین گردد (و در کنار آن ظاهرا از قلاچ آن نیز، جلوگیری بعمل آورند).

واقعیت عجیبی که باعث می‌شود یک انحصار پرقدرت چینی به وجود آید، در این است که تولید این فلز احتیاج به مواد شیمیایی بسیارسمی داشته و آشغال‌های رادیوآکتیو بجای می‌گذارد و بدین‌سبب بسیاری از کشورها از ترس آسیب‌های زیست محیطی و مقاومت آحاد جامعه از تولید آن اجتناب می‌کنند و بخوا (برای مثال ایالات متحده آمریکا) حتا برای چندین دهه، هنگامی که این فلز هنوزتا این حد مهم نبود، از آن صرف‌نظر شد. در این میان چین این فلز را بیشتر و بیشتر احتیاج دارد و تقاضای سالانه آن در سطح جهان ۱۰ درصد رشد می‌کند. از اینها گذشته این شئی کوچک ولی طریف به کار فشار اقتصادی و سیاسی می‌آید - برای مثال در ژوئن سال ۲۰۱۰، ۲۰۱۰ ایالات بخارت یک دعوای ارضی بر سر جزیره‌ای نه چندان دور از تایوان به کارگرفته شد. همچنین چین امروز در وضعیتی است که به او اجازه می‌دهد اینگونه مواد خام استراتژیک را برای خواسته‌های اقتصادی و سیاسی، همچنین "استراتژیک بکار گیرد" و به کرسی بنشاند، بدون اینکه "عواقب تلافی‌جویانه" ای "درانتظارش" باشد. بدین خاطر در سالهای اخیر حتا حجم صادرات تدریجاً کاهش یافته است، اما در ژوئن ۲۰۱۰ چین باشگفتگی گزارش داد که حجم صادرات آنرا برای نیمه دوم سال ۲۰۱۰ و سال بعدی دوباره شدیداً کاهش می‌دهد. طبق آمار نیز صادرات نیمه سال ۲۰۱۰ به ۷۰ درصد کاهش یافت. از آن‌مان "پشت بام آتش گرفته" است، یک افزایش قیمت در سال ۲۰۱۰ به ۵ برابر، فریاد همه را برانگیخته است که چین می‌خواهد "شرکای" امپریالیست‌ش را خفه کند، دادخواست علیه چین بخارت نقض "تجارت آزاد" نزد سازمان تجارت جهانی - WTO - و در ایالات متحده آمریکا، زمینه برای تولید خودی این فلز، از سرگرفته می‌شود.

## صنعت تسليحاتی چین ۷۰

۷۰ - ما در اینجا فقط خود را با صنعت تسليحاتی، به عنوان شاخه‌ای از صنعت وبا صادرات تسليحاتی، بعنوان بخشی از معاملات اقتصادی، مشغول می‌کنیم و نه با سیاست نظامی وبعد سیاسی صادرات تسليحاتی. به آن در بخش بعدی خواهیم پرداخت.

صنعت تسليحاتی چین همانند دیگر کشورهای امپریالیستی، بخشی از بنیاد اقتصادی است. که متشکل از تقریباً ۱۰۰۰ شرکت است، و در ۱۰ مجموعه نظامی - صنعتی سامان یافته‌اند:

China Nuclear Engineering and China National Nuclear Corporation - شرکت هسته‌ای ملی چین - China Aerospace Science and Construction Corporation - شرکت مهندسی و ساخت انرژی هسته‌ای چین - China Aerospace and Industry Corporation - شرکت فناوری و علم فضانوردی چین - China Aerospace and Industry Corporation - شرکت صنعتی فضانوردی چین - I - China Aviation Industry Corporation چین I - شرکت صنعتی هوانوردی چین II - China Shipbuilding - شرکت صنعتی هوانوردی چین II - شرکت کشتی‌سازی دولتی چین - China Norh Industries Group Corporation - شرکت industry Corporation گروه صنعتی شمال چین - China South Industries Corporation - شرکت صنعتی جنوب چین.

در این ده مجموعه تقریباً ۱۶۴۵۰۰۰ نفر مشغول به کارند. اداره کننده آن، کمیسیون علمی، فناوری و صنعت دفاع ملی (COSTIND) است. این ده مجموعه یا بخشی از آنها به سه بخش تقسیم شده‌اند. اولین طبقه‌بندی متشکل از "چندین شرکت کلیدی تشکیل شده که تحت شدیدترین مراقبت‌های مخفی‌کاری، روی برنامه‌هایی که در رابطه با امنیت ملی هستند، کار می‌کنند". دومین بخش "شرکت‌های تسليحاتی هستند، که به تولید جنگ‌افزارهای مهم مشغولند. اولی‌ها بایستی در مالکیت دولت بمانند، دومی‌ها می‌توانند به مالکیت "سرمایه‌گذاران داخلی" درآیند. بخش سوم در کنار صنعت تسليحاتی قرار دارد و "می‌تواند راههای مختلفی را طی کند، تا خود را به یک شرکت سهامی تبدیل کرده" و همچنین "نسبت به نوع تولید" - مجاز است سرمایه‌گذاران خارجی را "دعوت" به همکاری کند. در مجموع - برپایه روال طبیعی! - با پروسه خصوصی‌سازی در این حوزه زیاد پیشرفتی نداشته است و اینگونه نیز باقی خواهد ماند.<sup>۷۱</sup>

۷۱ - بهر حال می‌توان این احساس را داشت، هنگامی که بحث حول خصوصی‌سازی، بازاریابی، رقابت، اما همچنین پنهان‌کاری، منافع امنیتی و غیره است، "در عمل" نبایستی تا ابد اینگونه باقی بماند، زیرا برای مثال به صنعت اسلحه‌سازی اتحادیه اروپا نیز لطمہ‌ای وارد نمی‌شود، اگر بسیاری از شرکت‌های اسلحه‌سازی بزرگ در بازار بورس بوده و دارای سهامداران خصوصی‌سازی در این حوزه.

چین همچنین در صادرات اسلحه در جهان نقش مهم و در حال رشدی را بازی می‌کند. این همچنین به عنوان سیاست امپریالیستی (و البته به عنوان کمک هزینه صنعت اسلحه‌سازی) به کار گرفته می‌شود.<sup>۷۲</sup>

۷۲ - موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکھلم - SIPRI- که برآمار فروش پاراگراف صفحه اصلی تکیه کرده و اشاره می‌کند که در مرور داد صنعت اسلحه‌سازی چین تقریباً چیزی نمی‌داند. در اینجا به مسئله محدودیت تولیدات غیرنظامی عمومی، مسئله پنهان‌کاری کامل و "امتناع اطلاع رسانی" از سوی چین نیز اضافه می‌شود.

طبق آمار موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکھلم، صادرات تسليحات چین گرایشی به وضوح صعودی دارد. اگرچین در سال ۲۰۰۵ هنوز مقام دهم صادرات اسلحه را دارا بود، در سال ۲۰۱۰ مقام چهارم (بعداز ایالات متحده آمریکا، روسیه و آلمان، اما پیش از انگلستان و فرانسه) قرار گرفت. اگر سهم چین در مجموعه صادرات اسلحه هنوز به ۱ درصد می‌رسید، به سرعت این سهم در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ چهشی ۴ درصدی و احیاناً ۶ درصدی یافته است. البته چین هنوز هم بعداز ایالات متحده آمریکا (۳۴ درصد) و روسیه (۲۴ درصد) و هنوز پشت آلمان (۹ درصد) قرار دارد، اما رشد دو سال اخیر قابل توجه است. کشورهای اصلی دریافت کننده در فاصله زمانی سالهای ۲۰۰۵-۲۰۱۰ قبل از همه یاکستان (با ۵۱ درصد همه صادرات اسلحه چین!), ایران (با ۹ درصد)، و نزدیکی و بنگلادش (با ۶ درصد)، نیجریه و مصر (هر کدام با ۴ درصد) و نامیبیا (با ۳ درصد). در سال ۲۰۱۰ تنها ۶۰ درصد به پاکستان و ۱۱ درصد به نزدیکی و همین اندازه به نیجریه صادر شد. صادرات اساساً (بسته به اهمیت و طبق رده‌بندی آن) - هوایپما، کشتی، تانک و راکت - می‌باشد.

چین همچنین تجهیزات نظامی وارد می‌کند، این گرچه - بر عکس صادرات تسليحاتی - از سال ۲۰۰۵ گرایشی شدیداً نزولی دارد. چین در سال ۲۰۰۵ در میان واردکنندگان تسليحاتی (با سهم ۱۷ درصد واردات اسلحه در سطح جهانی) در رتبه اول قرار داشت، در سال ۲۰۱۰ فقط (با ۲ درصد) در رتبه ۱۲ قرار گرفت. واردات از سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ یعنی در ۵ سال به ۱۵ درصد (!) تنزل کرد. ۸۰ درصد این واردات مثل همیشه و در سال ۲۰۱۰ تا ۸۸ درصد از روسیه تأمین می‌شد. واردات تسليحاتی در حالی که تجهیز زرادخانه سرتی باورنگردنی یافته است، در سالهای اخیر گرچه بیشتر با تولیدات داخلی جایگزین می‌شوند.<sup>۷۳</sup>

۷۳ - برپایه منابع درسترس چینی و جهانی می‌توان محاسباتی را که درصد واردات تسليحاتی نسبت به سرمایه‌گذاری تسليحاتی در مجموع هزینه می‌شود، تخمین زد. این منابع می‌گویند: تقریباً ۷ درصد، یعنی ۹۳ درصد تولیدات "داخلی" است.

بخش ناچیزی از این تولیدات دارای پروانه - Lizenz - هستند، اما در عمدترينین بخش، فناوری بومی تولید، جایگزین شده است. چین گویا متخصص آن چیزی است که دکترین نظامی ایالات متحده آمریکا "توسعه مارپیچی"- spiral development - می-

نامد، یعنی تکیه بر توسعه هنگام عمل و بهبود سیستم‌های تسليحاتی در مارپیچی که خود را به بالا می‌کشد و هنگامی که فن‌آوری بومی و خارجی را به کمک می‌گیرد، به هم متصل و به یک سیستم دگرگون ساز وارد کرده، و یکی را به دیگری تبدیل می‌کند.

این تغییرات اساسی سالهای اخیر، یعنی افزایش شدید صادرات و همزمان کاهش شدید واردات، تناسب میان این دو را بخوبی نشان می‌دهد. تناسب سهمیه تسليحات صادراتی و وارداتی در سال ۲۰۰۵ بالغ بر ۹ درصد بود، یعنی صادرات فقط ۹ درصد واردات را شامل می‌شد، ولی این تناسب در سال ۲۰۱۰ درست بر عکس شده و به ۲۵۵ درصد(!) تغییر جهت داد.

## بحران ارزی و جنگ ارزی؟

در هفته‌های اخیر دوباره درباره "پایین آوردن بیش از حد معمول ارز ملی چین" - رن من بی - ناسزاگونی باشد شروع شده است، برای مثال در آخرین نشست G20 در فوریه ۲۰۱۱. چه چیز باعث ناراحتی خانمها و آفایان، قبل از همه ایالات متحده آمریکا گشته است؟ اینکه چین با "پایین نگاه داشتن" ارزش ارز ملی خویش، صادرات خویش را بالا برده<sup>۴</sup> و از واردات جلوگیری بعمل می‌آورد.

۷۴ - حتا این نیز نسبی است. صادرات چین طبق برآورد صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۰ - با وجود بزرگی اندازه مطلق اش - فقط ۶/۷ درصد تولید ناخالص ملی، اما در آلمان ۶/۷ درصد بود. هنگامی که در نشست G20 ایالات متحده آمریکا و دیگران خواستار "محدویت" از دیاد ترازنامه تجاری (در درصد تولید ناخالص ملی) شدند، چین غیرمنتظرانه آلمان را در کنار خویش یافت.

این باعث نابرابری "مصنوعی" شده و اساساً چین باعث همه تنش و بحران‌های اخیر است. این درگیریها در جزئیات موضوع این بررسی نیست. فقط تا این اندازه: درگذشته واحد ارز ملی چین تقریباً به دلار وابسته بود، از سال ۲۰۰۵ بخصوص در فرم کنونی از سال ۲۰۰۷ به یک سبد ارزی (قبل از همه به دلار، یورو، یونیپن) و چند واحد ارزی کوچکتر شرکای تجاری) متکی است، تا بتواند خود دریک محدوده بزرگتر حرکت کند. از سال ۲۰۰۵ ارز ملی چین در برابر دلار تقریباً ۱۸ درصد به ارزش خود افزوده است، اما برای ایالات متحده خیلی ناچیز است. شروط و نظم ارزی<sup>۵</sup> همچنان پابرجاست و حتا می‌کوشند برای باقی ماندن این سبد ارزی مرتبط و تعویض ارز مورد علاقه، ثابت باقی بماند.

۷۵ - این چیز ویژه‌ای نیست. حتا در بریزیل و هندوستان و سیاری از کشورهای دیگر نیز اینگونه شروط ارزی خارجی وجود دارد و باید وجود داشته باشد، اگر نخواهد اقتصاد خویش را با سرگردانی بی هدف احتکارهای میلیاردی سرمایه مالی از هم بپاشاند. امپریالیستی‌های اروپایی نیز کنترل ارزی می‌کنند و محدویت ارزی را تا پایان دهه ۱۹۸۰ اعمال می‌کردند. اتریش نیز از سال ۱۹۸۶ قدم به قم شروع به شل کردن سیستم ارزی کرد و "آزاد کردن" آن در سال ۱۹۹۱ به پایان رسید. بلافاصله بعداز آن موج احتکار آغاز شد، که پایین آوردن ارزش شیلینگ (واحد پول اتریش قبل از ورود به واحد پولی اتحادیه اروپا-م) نرمالی مارک آلمان غربی را هدف خویش قرار داده بود (و اغلب توسط بانک آمریکایی سیتی گروپ انجام گرفته بود).

در حقیقت مازاد ترازنامه تجاری چین با یک فشار سیستماتیک از "کاهش ارزش ارز" و همچنین افزایش ارزش آن به صورت "مصنوعی" توانسته است تاکنون تاحد معینی "جلوگیری" به عمل آورد. در ادامه مدیریت ارزی تاکنونی کنترل شریانهای مالی را مورد استفاده قرارداده، اقتصاد چین را از "بازارها"، بویژه بازارهای مالی با احتکارات فاحش، حفظ کرده و از صادرات پشتیبانی می‌کند.

حال اما بین گونه است که چین در راه تلاش خود برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی همچنین در صدد است تسلط دلار را بشکند و ارز خود را "جهانی نماید". بدین سبب هر بار چین پیشنهاد می‌کند و آخرين بار بگونه‌ای کنایه‌آمیز در نشست سران کشورهای G20، دلار به عنوان ذخیره ارزی، با خلق یک "سد ارزی" جدید، جایگزین شود. اینکه آیا، به جز برای اهداف محدود(مانند آنچه در مورد حق برداشت ویژه صندوق بین‌المللی پول وجود دارد و قبل از در مرود ECU وجود داشت - ارز اروپایی قبل از یورو-)، جدی طرح شده است، نمی‌شود قضاویت کرد. بهر حال چین با جدیت در راه به خاک سپردن دلار به عنوان "ارز هادی" جهانی است. اما چه چیزی باید جایگزین دلار به عنوان پول جهانی گردد؟ چین اکنون "به کمک می‌آید" (نه در واقع یورو، بلکه چند کشور اتحادیه اروپا)<sup>۶</sup>؛ البته چین سعی دارد که پول ملی خود را به یک بین‌المللی تبدیل کند.

۷۶ - خریداری تعدادی از اوراق قرضه دولتی از بعضی "بازارها" بوسیله چین تهاجمی به کشورهای اتحادیه اروپا بود، که از طرف آلمان و فرانسه با چشم‌مانی خندان و گریان روپرتو گردید: از یک طرف باری از دوش اتحادیه اروپا برداشته می‌شود و از طرف دیگر میدان بازی تنگتر شده و کشورهایی مانند یونان، پرتغال و شاید هم یکباره اسپانیا به تحریک درآمده و تحت انتقاد قرار خواهد گرفت.

یکی از شروطی که یک ارز بتواند به عنوان پول جهانی عمل کند، احتیاج به یک اساس اقتصادی "واقعی" به اندازه کافی قوی دارد که بدون شک اطمینان به آن وجود داشته باشد و درثانی "تجارت آزاد" با این ارز امکان‌پذیر باشد. انحصار ارز و پول

جهانی متضاد یکدیگرند. بنابراین اگر پول ملی چین می‌خواهد به پول جهانی تبدیل شود، باید قدم به قدم (لاقل تاحد زیادی) به ارز "آزاد شناور" تبدیل شود که برای چین چندین نتیجه منفی به همراه دارد: اولاً درمعرض خطر قرارگرفتن واحد پول ملی چین در مقابل بازارهای مالی که یک میدان احتکار جدید به وجود می‌آورد، ثانیاً به احتمال قوی بالارقتن ارزش آن در مقابل دلار که نتیجه‌اش ازیک طرف مشکل شدن صادرات (بجای آن اما همچنین ارزان شدن واردات و فشارکمتر بحران از خارج است)، از طرف دیگر "کاهش ارزش" سرمایه‌گذاری‌های موجود در خارج (دربرابر ارزان شدن اینگونه سرمایه‌گذاری‌ها در آینده). اما همچنین دارای مزیت‌های مهمی می‌باشد:

به طور عمده، اینکه (مانند دلار و یورو در حال حاضر) پول ملی، پول جهانی، یعنی ارز تجاری و ذخیره ارزی می‌شود. و هنگامی که این اتفاق بیفتد، چین می‌تواند اولاً به خرج دیگران بستکار شود، ثانیاً وابستگی "ارزش" پس انداز ارزی اش به خارج و اساساً سیستم ارزی معاملات جهانی، کاهش یابد.<sup>۷۷</sup>

۷۷ - چین برای مثال شدیداً از وابستگی به دلار ذخیره‌های ارزی، ارزهای خارجی، تجارت خارجی وغیره خود که در محدوده‌ای به سیاست عرضه پولی بانک مرکزی ایالات متحده وابسته است، شکایت دارد. اینکه چندین هزار یا هزار میلیارد دلار به گردش پولی وارد می‌کند (چیزی که همیشه به عنوان تزریق نقدینگی برای احیای اقتصاد یا "نجات بانک"، اغلب در فرم خربید اوراق قرضه دولتی ایالات متحده انجام می‌گیرد)، در نزد دلار، بحران جهانی وغیره تاثیر می‌گذارد، هنگامی که واحد پول ملی چین RMB به پول جهانی تبدیل شود، اینها همه در محدوده‌ای مشخص از سیاست بانک مرکزی چین متاثرشده و بدین وسیله وابستگی از بانک مرکزی ایالات متحده تضعیف می‌شود.

بر عکس بسیاری از کشورها به نوعی در حوزه تجارت جهانی و جریان سرمایه (بخش) در وابستگی به چین و اقتصاد و سیاست ارزی آن خواهند افتاد.

چین در سالهای اخیر است به یک **ردیف** مقرراتی زده است که به هدف "جهانی‌سازی" پول ملی خویش نزدیکتر شود. اولاً: از سال ۲۰۰۹ شرکت‌های پروانه‌دار (Lizenz) چینی (در این میان به ۷۰۰۰ رسیده‌اند) مجاز هستند همچنین معاملات خارجی را به پول ملی چین به انجام رسانند. قبل از سال ۲۰۰۹ این عمل ممنوع بود، درگذشته بازار پول ملی کلا از بازار ارزی جهانی به سختی جدا بود. در شرایط کنونی ۳ درصد تجارت خارجی چین با پول ملی چین انجام می‌گیرد، بیش از همه در آسیای جنوب شرقی، اما هدف این است که این درصد افزایش بیشتری بیابد.<sup>۷۸</sup>

۷۸ - یکی از معاونین وزیر تجارت چندی قبل اظهار داشت، که می‌کوشند تجارت با آسیای جنوب شرقی را در عرض ۵ سال تا ۵ درصد با پول ملی انجام دهند. این حتا برای پیش‌روی چهار نعل چین بلندپرواز آن است.

برای مثال کنسنر قطارهای زیرزمینی آلمان اکنون با ارزملی چین خرید می‌کند. ثانیاً: از ژانویه ۲۰۱۰ امکان رواج ارز خارجی گسترش یافته است، تا معاملات به رن مین بی به انجام رسد، برای مثال اوراق قرضه به RMB داده می‌شود (و اینگونه به رن مین بی دست می‌یابد). تا این زمان کشورهای ویژه‌ای (روسیه، بزریل، تعدادی از کشورهای آسیایی) اجازه این کار را داشتند، در سال ۲۰۱۰ این بازار به روی کشورهای آسیای مرکزی نیز باز شد. در یک بازار ویژه در هنگ کنگ نیز برای علاقه‌مندان دیگر نیز این امکان به وجود آمده است. تاکنون این امکان از طرف بانک توسعه آسیا (یک سازمان زیرمجموعه‌های بانک جهانی)، بانک مرکزی میانمار، بانک استاندارد ممتاز- Standard Chartered Bank - (هنگ کنگ)، کارت‌پیپلر- Carterpillar- و مک دونالد - Mc Donald - در چارچوب یک برنامه آزمایشی به معاملات آزاد در "بازار سهام سرزمین مادر- مقصود چین است." (M) دست بزنند. ثالثاً: چین آغاز به دادن وام خارجی به رن مین بی کرده است. یک نمونه آن یک وام ۱۵ میلیارد دلاری به ونزوئلا است (یک بخش از وام در بالا گفته شده "وام دریابر نفت خام" - در مجموع معاوضه‌ای بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار) که نصف آن به رن مین بی انجام گرفته است. چهارم: بانک مرکزی چین در صدد است که با بانکهای مرکزی خارجی قراردادهای پایاپایی را (در چارچوب توافقنامه برای مبادله ارز) منعقد کند، برای مثال اکنون می‌تواند با بانک مرکزی آرژانتین، پزو (Peso) و رن مین بی، مبادله کردد، بدون اینکه دلار را واسطه قرار دهد. پنجم: اوائل ژانویه سال ۲۰۱۱ از طرف بانک مرکزی چین تصمیم گرفته شد که شرکتهای پروانه‌دار چینی بتوانند همچنین سرمایه‌گذاری مستقیم در خارج را به رن مین بی انجام دهند.

به نظر می‌رسد که برای بورژوازی چین این محاسبه هرچه بیشتر روشن تر می‌شود: چین در سالهای آینده قدم به قدم و کنترل شده محدودیت ارز خارجی را شل کرده و به آرامی خود را به یک (تا حد زیادی) ارزملی آزاد قابل تبدیل<sup>۷۹</sup> نزدیکتر می‌کند.

۷۹ - به دلایل بنیانی خیلی آهسته. هنگامی که ژاپن در سال ۱۹۸۵ یکباره بین را کاملاً آزاد کرد، منجر به بالارفتن ارزش ۱۰۰ درصدی بین در مقابل دلار در ظرف سه سال شد. نتیجه آن کاهش صادرات و موجی از جابجایی شرکتها و سرمایه (قبل از همه به چین) شد. چین قطعاً "مثال" ژاپن را تکرار نخواهد کرد.

یک "برنامه آزمایشی" بعداز دیگری به اجراء گذاشته خواهد شد، جهت هدف روشن است.

دولت چین در پائیز سال ۲۰۰۹ طرح ماهراهای برای گشايش یک مرکزمالی عظیم جدید در شانگهای را ریخته است که در سال ۲۰۲۰ باید افتتاح شود که درنهایت بتوان رن مین بی را از همه محدودیتها آزاد کرده و به آن غسل تعیید دهد. این یک قدم تعیین کننده دیگر در راه هژمونی طلبی جهانی چین خواهد بود.

چین تنها کشوری نیست که به **ضعف** سرگردگی نقش دلار به عنوان پول جهانی علاقه دارد، همین‌گونه کشورهای دیگری هم وجود دارند که علاقمند به تقویت نقش رن مین بی هستند: کاهش سرگردگی دلار، شدتیابی روابط مالی و اقتصادی با چین - و آن قماری که باعث افزایش رن مین بی خواهد شد، زیاد به درازا نخواهد انجامید. حتاً اتحادیه اروپا نیز علاقه غیرمستقیم به ضعف دلار دارد و نه به تقویت رن مین بی که بهره‌حال به تقویت نقش یورو خواهد انجامید، کاری که مستقلانه قادر به انجام آن نیست.

گرچه تا آن‌زمان هنوز می‌تواند در جبهه ارز، اختلال نسبی به وجود آید. برای ایالات متحده آمریکا با تقریباً ۶۰ درصد ذخیره ارزی جهان هنوز هم تقریباً انحصار دلار به عنوان پول جهانی بسیار حیاتی است. آنها سقوط بیشتر دلار را قطعاً منفعلانه نظاره نخواهند کرد. آنها مبارزه با یورو را به شدت به پیش برداشتند و می‌برند، موج سوداگرانه سالهای اخیر و نقش ایالات متحده، همچنان به روشنی قابل رویت است.<sup>۸۰</sup>.

۱۰ - ایالات متحده آمریکا تاجایی که در توان دارد، با هر تلاشی که می‌کوشد برتری جهانی دلار را به زیرکشد، مبارزه می‌کند. تجاوز به عراق در سال ۲۰۰۳ قبل از همه تغییر برنامه "نفت خام برای مواد غذایی" سازمان ملل متحد از دلار به یورو به وسیله دولت عراق آغاز شد. هر چند که این مهمترین دلیل برای حمله ایالات متحده آمریکا به عراق نبود، اما بهره‌حال مجموعه‌ای از مسائل قابل توجه را شامل می‌شد. همین‌گونه با برنامه تغییر بازار نفت خام ایران از دلار به یک ارز دیگر، سالهای است که با تمامی ابزارهای ممکن، مبارزه می‌شود. با این مثال اهمیت سلطه یک ارز برای هر سرگردگی جهانی امپریالیستی روشن می‌شود. امپریالیسم چین حتی از این مستله آموخته است. برای ما مسلم است که چالش‌های درون امپریالیستی می‌توانند همچنین در بحران ارزی و - جنگها خود را بیان کنند.

آنها همچنین با هرگونه تحکیم رن مین بی مبارزه خواهند کرد. از اینجا می‌توانند در میدان سیاست ارزی در روابط سه گانه دلار- رن مین بی - یورو به درگیری‌های سنگینی بیانجامد و به دور از تصور نیست که باعث یک جنگ ارزی یا یک بحران ارزی واقعی نشود.

## بحثی گذرا:

### تأثیر جهانی پیوستن چین به سیستم جهانی امپریالیستی

پیوستن چین (مسلم است که تمامی آنچه در مورد چین گفته می‌شود در مورد اتحاد‌جمahir شوروی و "بلوک شرق" نیز صادق است) به "بازار جهانی" و یا دقیق‌تر بگوئیم در تولیدجهانی سرمایه‌داری تاثیر مهمی در ارزش افزایی سرمایه دارد. ادغام بیش از یک میلیون انسان به ارتش نیروی کار امپریالیستی برای استثمار، حجم ارزش اضافی در دسترس، شدیداً بالا رفته و همراه آن در مجموع اساس بازتولید سرمایه‌داری، بیش از اندازه افزایش یافته است. برای سرمایه‌داری "غرب" بطور عمد دو امکان وجود دارد که در این منابع شگفت‌آور سهیم گردد، از طریق تصاحب مستقیم ارزش اضافی چینی و تقسیم مجدد ارزش افزوده در بازار جهانی، تصاحب مستقیم به وسیله سهیم شدن در استثمار طبقه کارگر چین از راه صدور سرمایه به چین در تمامی اشکال آن؛ سود مستقیم بعنوان سود صنعتی (برای مثال در مورد خودرو خلق) و مالی یا غیرمستقیم از طریق بهره و سود بانکی (برای مثال

درمورد سوپرمارکت زنجیره‌ای فرانسوی "کورفور" - Carrefour - انجام می‌پذیرد. اینجا نه تنها در استثمار طبقه کارگر چین سهیم می‌گردد، بلکه با سود بیشتر، بعنوان اینکه "درکشور خود" به دست می‌آورند، تصاحب می‌کنند: مزد هر چه کمتر، ساعت کار هرچه بیشتر، ساعت کاری سخت‌ترو و خطرناکتر، "تامینات اجتماعی" هرچه کمتر، بی‌حقوقی هرچه بیشتر، منوعیت فعالیت‌های سندیکایی و ...

سپس امکان استثمار مهاجرین، فرستادگان به زور وغیره کارگران چینی به خارج وجود دارد. ما "کارگران مهمان" چینی را در دیگر کشورهای امپریالیستی کمتر ملاقات می‌کنیم، به جز کسانی که با تکنولوژی مشخصی در ارتباط هستند.<sup>۸۱</sup>

بلافاصله درکنار تصاحف ارزش اضافه چینی دومین منبع مهم سود به وسیله توزیع دوباره ارزش اضافه به کارگرفته می‌شود. این در تجارت جهانی انجام می‌پذیرد. درنتیجه همسان‌سازی با رأوی‌های گوناگون از طریق تشکیل ارزش‌های بازار<sup>۸۲</sup> و همچنین به وسیله جiran ترکیب ارگانیک سرمایه‌های متفاوت به وسیله جiran نرخ سود، به انجام می‌رسد.<sup>۸۳</sup>

توزیع به سوی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، اروپا انجام می‌گیرد، جایی که سرمایه "غربی" بهره وری بیشتری از سرمایه چینی دارد. در غیر اینصورت بر عکس است.<sup>۸۴</sup>

سرمایه "غربی" همچنین می‌تواند پروسه تولید خودی بعنوانین گوناگون از استقرار مجدد چین در "بازار جهانی" سود ببرد. می‌تواند محصولات ماشینی و رابط در چین یا به وسیله شرکت‌های چینی در جایی ارزان‌تر از تاحال در اختیار آنها قرار گیرد. (این ارزانی سرمایه ثابت مسلمان گوناگون بر افزایش سود در سرمایه‌گذاری مستقیم در چین تاثیر می‌گذارد). این می‌تواند با انتقال تولید به چین با دستمزدهای ارزان صورت گیردو همچنین می‌تواند هم موفق سود و نرخ سود را "در خانه" افزایش دهد.

به‌حال بورژوازی "ما" ( مقصود بورژوازی کشورهای غربی است - م ) توائسته است تحت کشاندن چین به تولید مافق سود جهانی مقدار سود و نرخ سود را در سالهای اخیر و دهه‌های اخیر به روشنی افزایش دهد. این بدون شک (درکنار سود بسیار، که به‌حال تا زمانی که بخوبی پیش می‌رود و بحرانی درکارنیست - از دایره سرمایه پولی خالص بیرون کشیده می‌شود) یکی از دلایل برای تضعیف گرایش نرخ سود، بعضًا حتا برای بالا رفتن آن بعداز بحران ۲۰۰۲/۲۰۰۰. البته عده‌ای از سرمایه‌داران و تمامی رشته‌ها دچار مشکل شدند، اما ناله بورژوازی معلق در هوا درمورد "رقیب ارزان" نباید از تاثیر عده "جهانی گرایی فوق العاده" برکل سرمایه‌داری و برکت نرخ سود جهانی منحرف گردد. بسیار بیشتر از عده‌ای از بورژواها طبقه کارگر اینجا و آنجا از این تحولات متاثر بوده و هستند. بنابراین زود یا دیر بخش‌های مختلف طبقه کارگر جهانی باید دست در دست یکدیگر علیه سیستم جهانی سرمایه‌داری - امپریالیستی مبارزه کرده، بجای آنکه یکی را علیه دیگری تحریک کند.

۱۱ - برای مثال، هنگامی که چین یک ماشین کاغذسازی از شرکت سهامی ویت آگ - Voith AG - خریداری می‌کند، گروهی از کارگران چینی با پیش نیم و یا پیکسال در یک ماشین کاغذسازی مشابه در آلمان، اتریش یا هرجای دیگری کار کنند، تا کار با آن را بیاموزند. "شیفت کاری چینی" بعداز آموزش همیشه بخصوص یک بار آوری بسیار بالا را نشان داده و تولید ارزش اضافی زیادی را باعث می‌شوند.

\*\*\*\*\*

۱۲ - اگر برای مثال بتوان یک کالا در اتریش را بطور متوسط به ارزش ۱۰ و در چین ۱۴ تولید کرد، ارزش بازار اجتماعی آن ۱۲ خواهد بود، که سپس در گرایش ارزش بازار تعیین شود. سرمایه‌دار اتریشی علاوه بر ارزش اضافی خوش (در ارزش خصوصی ۱۰ به‌حال موجود) به ارزش اضافی خود هنوز ۲ ارزش اضافی چینی رانیز اضافه می‌کند. باهمه اینها سرمایه‌دار چینی نیز می‌تواند از سود خلی خوب راضی باشد، زیرا شرایط تولید برای هردویکسان نیست: برای مثال هزینه‌های کاری ارزان‌تر است و بدین دلیل نرخ ارزش اضافی بالائی را دارد و نیروی کار بیشتری را به کار می‌گیرد (سرمایه متغیر)، اما در عوض کمتر، زیرا (ماشین‌ها، مواد معدنی، محصولات نیمه تمام...) ارزان ثابت در اختیار دارد. درواقع باید بخشی از ارزش اضافی "خود" را تقدیم کند، اما بدون صادرات نمی‌تواند ارزش اضافی خود را بهیچ‌وجه عملی کرده و باهمه اینها او سود خوبی بدهست می‌آورد.

\*\*\*\*\*

۱۳ - از آنجایی که ارزش و ارزش اضافی تنها به وسیله کار زنده به وجود می‌آید (در حالی که ارزش ماشین تنها به محصول انتقال می‌پاید)، یک پروسه تولید که در آن نسبتاً از نیروی کار انسانی و کمتر از ماشین استفاده می‌شود، بیشتر ارزش افزوده تولید می‌شود. و از

آنچایی که در بازار جهانی هردو این سرمایه‌ها بهم رسیده و در آن نرخ ارزش را جبران می‌کنند، از سرمایه (ماشین کمتر، نیروی کار زنده بیشتر)، با سرمایه با ترکیب ارگانیک بالاتر توزیع می‌شود.

\*\*\*\*\*

۸۴ - امروز بخش‌هایی نیز وجود دارد که سرمایه چینی به بارآوری "غربی" یا بیشتر از آن رسیده است، برای مثال در بخش ارتباطات، آی‌تی، الکترونیک، تلفن همراه، ترانسپورت - و سازمان تدارکات انبار- *Lagerlogistik*. اما همچنین بسیاری از اجتناس صنعتی. در بسیاری از بخشها چین اول با خرید تکنولوژی خارجی آغاز کرد که در ادامه آن را تغییر داده و اغلب تولید بهتری را ارائه داده که از محصول خارجی اولیه برتر بوده است. این تغییر که اغلب در مورد عقب‌ماندگی در تکنولوژی و بارآوری صنعتی فضای را پر کرده (اغلب در رابطه با یک علامت سوال در مورد امپریالیسم چین) اولاً نباید زیاد جدی تلقی کرد و ثانیاً بایستی در آنجایی که وجود دارد، در رابطه با آنچه که جلوی چشمان ما اتفاق می‌افتد، حرکت جبران عقب ماندگی چین را ارائه دهیم. هنوز بیست سال پیش بایستی - فقط برای مثال - با توانایی عملکرد واقعی پمپ نیروگاه‌های ذخیره سازی (با ارتفاع سقوط ۱۰۰۰ متر و بالاتر) را هنوز در خارج خردباری می‌کرد، امروز این را "البه" خود تولید می‌کند. همین‌گونه است در مورد ترانسفورماتورهای بزرگ، ماشین‌های کاغذسازی، ماشین‌های چاپ، ماشین‌های اینزاسازی، همچنین بطور فزاینده‌ای فولاد - و ورقه فلزی؛ اینها فقط برای بیان نمونه‌هast. طبق "نقشه فن آوری بالا" سال ۱۹۹۸ چین باید تا سال ۲۰۲۰ "دومین قدرت فن آوری بالا بعد از ایالات متحده آمریکا" بشود، این بماند که چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. جالب‌توجه نگاهی به کتابها در مورد این موضوع است، سال ۲۰۰۵ (چو- Cho)، سال ۲۰۰۶ (Seitz - سیتس - شوتلی - Schoettli) یا سال ۲۰۰۷ (شوتلی - ) همه در کنکرتو *Concreto* (نه در شکل عبارات رنگ پریده پوچ) سرعت رشد اقتصادی و فن آوری آینده چین را دست کم می‌گیرند. دیگر اینکه از لحاظ سیاسی اجازه نداریم سوال خصلت امپریالیستی چین را به علت عقب ماندگی مرتبط بدانیم. پادشاهی هابسبورگ در مقایسه با انگلستان، آلمان، فرانسه از لحاظ صنعتی بسیار عقب‌مانده بود، اما بدین خاطر کمتر امپریالیستی نبود.

## عناصر برتری طلبی منطقه‌ای چین در آسیای جنوب شرقی

چین می‌کوشد به یک قدرت منطقه‌ای در حوزه بلا فاصله خود، مشخصاً در آسیای جنوب شرقی و در آبهای اطراف چین تبدیل شود و در این راه یک قدم قابل توجه به جلو برداشته است. برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای غالب به علت حضور ایالات متحده آمریکا و ژاپن آسان نیست، اما برای چین یک ضرورت است. به احتمال زیاد می‌توان به این نتیجه رسید که به اولین زورآزمایی بزرگ سیاسی و (حداقل بالقوه) نظامی میان چین و ایالات متحده آمریکا در این منطقه خواهد انجامید. علاوه بر این، منطقه هند و آسیای جنوب شرقی در شرایط امروزی کانون انقلاب جهانی است. همه اینها آسیای جنوب شرقی را به دلایل گوناگون منطقه‌ای انفجاری تبدیل می‌کند.

در اینجا فقط باید به ارتباط روزافزون اقتصادی چین و در این ارتباط در هم‌آمیزی بسیاری از کشورهای منطقه با چین (اندونزی، فیلیپین، مالزی، سنگاپور، تایلند، کره جنوبی، ویتنام، لاوس، کامبوج، میانمار و همچنین تایوان) توجه داشت. در حالی که سرمایه‌گذاری مستقیم چین در این منطقه در مقایسه با دیگر مناطق چندان قابل توجه نیست، از سالهای ۱۹۹۰ - هنگام به اصطلاح

شکوفایی چین - چارچوب تجارت بیشتر کشورهای آسیای جنوب شرقی اساساً تغییر کرد. میزان صادرات بالا رفتند، صادرات هر روز بیشتر به طرف چین جهتگیری کرده، وزن نسبی صادرات به طرف مناطق دیگر قبل از همه به این امپریالیستی، کاهش یافت، محصولات صادراتی هرچه بیشتر محصولات واسطه و جزء بودند. بر عکس صادرات چین به این کشورها هرچه بیشتر کمتر شده و به طرف اروپا و ایالات متحده آمریکا جهتگیری می‌کند. در این رابطه محصولات واسطه و جزء در مقابل آسیای جنوب شرقی کاهش می‌یابد. چین بیش از پیش نه تنها لکوموتیو اقتصاد این کشورها، بلکه همچنین "استفاده-کننده تکنولوژی بالا- high tech end" تمامی زنجیر تولید ارزش شده است. بدین سبب این کشورها به وابستگی شدید به چین گرفتار شده‌اند. آنها در واقع یک "میزکار دراز شده" چین برای صادرات خویش به ایالات متحده آمریکا و اروپا هستند. آنها شدیداً به رشد اقتصادی چین وابسته هستند. کره جنوبی برای مثال ۱۰ درصد نه تنها صادرات خویش، بلکه ۱۰ درصد تمامی تولید ناخالص ملی! را به چین صادر می‌کند، تایوان حتاً ۱۴ درصد. همینطور است در مورد فیلیپین. در این مثالها همچنین از طرف کره جنوبی، قفل از همه قطعاتی که در چین مونتاژ شده با در دستگاههای بزرگ به کار گرفته<sup>۸۵</sup> و (حتاً این در بخش‌های تا درجاتی به آن گرفتار شده است).

۱۵ - بر عکس، چین مواد خام (ویا اصلاً) یا محصولات نیمه تمام - و واسطه به کشورهای "پیشرفته" ای چون تایوان یا کره جنوبی صادر نمی‌کند.

این مشخصاً برای این کشورها به چه معنی است؟ این به معنی تغییر ساخت تولید برای احتیاجات چین است، تغییر تولید درجهت نو مستعمره و یا در هر صورت نوعی روابط - وابسته زیربنایی، پیشیرد قیمت‌های همسطح چین برای تمام منطقه، نتیجه به نابودی کشانده شدن تمام صنعت، کوچ سرمایه به چین (که تحت آن در کنار اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب شرقی ASEAN- همچنین ژاپن نیز شدیداً رنج برده اند) وغیره وغیره. رئیس دولت سنگاپور چندین سال قبل "خوش‌بینانه" بیان داشت، می‌توان با آن زندگی کرد، ولی "ما بایستی برای خود گوشه‌ای بیابیم"، یعنی یک گوشه درسایه و برای استفاده امپریالیسم چین.

#### "مستعمره‌های داخلی" چین

هر چند که ما در دوران نو مستعمراتی زندگی می‌کنیم، اما تقریباً همه قدرت‌های امپریالیستی بزرگ هنوز مستعمره‌های کوچک خود را دارا هستند، یعنی مناطقی که عملانه به اجبار، حتاً "قانونی" در وابستگی مستعمراتی هستند. فرانسه برای مثال بخشها و سرزمینهای (لا رونیون، کالادونی نو، گوانا، مارتینیک، گوادالوپ ...)، که بخشا "به فرانسه تعلق دارد" باهمه متعلقات مربوطه دارای رای عمومی بورژوازی هستند و بخسا نیز این حق را ندارند. چین این‌گونه مناطق را ندارد، اما دارای چندین مستعمره بزرگ داخلی است<sup>۸۶</sup>. اینها تبت، سین‌جیانگ - Xinjiang - و چند منطقه دیگر هستند.

۱۶ - لذین به این مسئله در آن دوران اشاره می‌کند، که اتریش - مجارستان و روسیه به راه قاره‌ای مستعمره‌های "داخلی" رفته بودند، سیبری، قفقاز، آسیای مرکزی در مثال روسیه و بالکان وغیره در مثال اتریش - مجارستان.

سؤال اینست که آیا اینجا سخن از "مستعمره داخلی" است - ما اینجا تبت را برای مثال انتخاب می‌کنیم - به این سؤال که تبت چندین دهه جزء امپراتوری چین بوده است، ربطی ندارد (این در مورد سیاری از مناطق در دوران امپراطوری اتریش - مجارستان نیز صادق است). با این هم کاری ندارد که از دالی لاما دفاع بعمل آوریم (کاری که مسلم است نباید انجام داد، ما هیچگاه از مرتعین دفاع خواهیم کرد، بخصوص نه موجودات سیاه فنودال - برده دار). مسلمان به این نیز ربطی ندارد که ما آزادی تبت را با این دسته ارتقای بعد از قیام ارتقای ۱۹۵۹ را درست و ضروری (شاید حتاً نسبتاً دیر!) می‌دانیم. با این نیز کاری ندارد که چه دورنمائی مبارزه طبقاتی در تبت با ادراک فروتنانه ما وجود دارد که آیا این مبارزه بخش پرولتاریای "چین" در چارچوب مبارزه جدید برای انقلاب سوسیالیستی در تماشی چین امروزی است یا حداقل مبارزه‌ای با ویژگی‌های خاص ملی است که مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را با مبارزه ملی بیوند می‌دهد. با همه اینها کاری ندارد. اما این واقعیتی است که هرسیستم سرمایه‌داری گرایش به این دارد که مناطق کمتر رشد یافته ادوار کشور خود را استثمار کرده و سرکوب نماید، بخصوص زمانی که جهات ملی آن به آن اضافه می‌شود، و این گرایش دریک سیستم امپریالیستی فرم یک مستعمره داخلی بخود می‌گیرد.

بورژوازی چین علاقه شدیدی به این "مستعمره داخلی" دارد. خارج از هوای خوب کم اکسیژن و یاکس (نوعی گاو است که هم از شیر و گوشت آن استفاده می‌شود و هم برای باربری در ارتفاعات هیمالایا به کار گرفته می‌شود.) و صومعه‌های بودایی، در تبت بسیاری از مواد کانی، برای مثال ذخایر اورانیوم، ۴۰ درصد (!) ذخایر سنگ آهن چین، ذخایر عظیم طلا، مس (از آنجایی که در چین همیشه یک وضعیت متنشنج وجود دارد که برای پروره‌های شبکه برق (ترانسفورماتورها احتیاج به مقدار متابه مس(!) دارند، هرچه بیشتر تشدید می‌شود)، سرب، ذغال سنگ و نفت خام.

میدان نفت و گاز تسایدام - Tsaidam - که استخراج آن اکنون آغاز شده است، به وسعت انگلستان است. همچنین در سین جیانگ یک ارتباط زمینی به نفت و گاز آسیای مرکزی و روسیه وجود دارد. این می‌تواند در حالت جنگی، هنگامی که تهیه این مواد راه‌های دریایی بسته می‌شوند، اهمیتی حیاتی بیابند (جنگ نبایستی یک جنگ جهانی علیه آمریکا و یا ژاپن باشد، همچنین یک جنگ کوچک برسر تایوان می‌تواند کارساز باشد). این مناطق همچنین می‌تواند پایگاهی برای توسعه امپریالیستی علیه همسایه‌ها، چه از لحاظ اقتصادی و چه نظامی و چه از دیگاه فرهنگ امپریالیستی کارساز باشد.<sup>۷۷</sup>

۱۷ - برای مثال یک میلیون کره‌ای که در چین زندگی می‌کنند، یک فاکتور مهم در بر جمهوری دمکراتیک خلق کرده است. همینطور در مورد نیگر مناطق مرزی، اینها تسمه انتقال به کشورهای همجوار هستند (که مسلم است، اگر احتمانه پیش رود، حتاً می‌تواند به جهتی نیگر برخود، برای مثال اویگورها در سین جیانگ).

امپریالیسم چین هرگونه مقاومت و هر تلاش نه حتماً برای جدایی، بلکه حتماً بر روی کاغذ خود مختاری را سرکوب کرده و می‌کند. مستعمره کردن عملی این مناطق تحت یک سیاست اسکان‌دهی امپریالیستی جمعیت و شدت‌یابی ملی-گرانی و شونیسم چین بزرگ را نیز بایستی به آن اضافه کرد.

اما توده‌های مردم این مناطق، حق تعیین سرنوشت خود را دارند، و برای ما کمونیستها که این حق از دوران لینین و استالین یک اصل بنیانی روشن است، بایستی مورد پشتیبانی قرار گیرد. از هنگامی که چین یک کشور امپریالیستی شده است، مسئله ملی در مبارزه ضد امپریالیستی نهادینه شده است. یا اگر بخواهیم به روشنی بیان کنیم: دالی لاما یک مرتع است که بایستی با او مبارزه کرد و ممکن است عده‌ای از اویگورها به وسیله سازمان سیا تغذیه مالی بشوند. بدین خاطرما در کنار امپریالیستها مرتع چینی علیه ملیت تبت، که دالی لاما نیست، ملیت اویگور که ۹ میلیون در چین زندگی می‌کنند، سازمان سیا نیستند، قرار نمی‌گیریم. بیش از اینها بایستی از حق ملیتها تبتی، اویگوری وغیره علیه امپریالیسم حاکم در پکن پشتیبانی کرده و باید با سرکوب امپریالیستی و فاشیستی و شونیستی این خلقها مبارزه شود.

### نومستعمرهای چین

آنچه که مربوط به نومستعمرهای خارج از مرزهای چین است، شکی نیست که چین نه تنها دارای علائق نومستعمراتی است، بلکه حتاً در یکسری از کشورها در مقیاسی بزرگ جایگاه اقتصادی نومستعمراتی را فتح کرده است. این جایگاه در جاهای ضعیفتر ویا در جاهای قوی‌تر هستند و بایست کم و بیش با دیگر قدرت‌های امپریالیستی تقسیم شوند. نگاه کنید به بررسی عناصر اقتصادی وابستگی آسیای جنوب شرقی به چین در بالا. چین هرچه پرقدرت‌تر در مبارزه برای نوعی تقسیم مجدد مناطق امپریالیستی شرکت می‌کند تا در اینجا یا آنجا یک نقش برتر را برای خود تامین کند.

آیا کشورهایی هم وجود دارند که چین در آن از جایگاه برتری برخوردار باشد، مانند ایالات متحده آمریکا در کلمبیا یا فرانسه در ساحل عاج - Côte d'Ivoire -؟ در آفریقا شاید این کاندید آنگولا یا سودان باشد (جایی که شاید بزودی کارتها دوباره بُر بخورند). در آسیا شاید بتوان از نومستعمرهای چینی نه ۱۰۰ درصد اما بسیار گسترده به چین وابسته هستند، از کره شمالی و میانمار<sup>۷۸</sup> نام برد.

۱۸ - نگاه کنید به نشریه شماره ۴۴، مارس ۲۰۱۱.

همچنین در مثال کامبوج این وابستگی (قبل از همه در میادین نفت) خیلی شدیدتر بر جسته است.

۱۹ - میانمار در چارچوب اقتصادی، نظامی و سیاسی در پیوند "تگانلگ" با چین قرار دارد. چین منابع زیرزمینی میانمار را بخشا به وسیله (سرمایه‌گذاری مستقیم شرکت سهامی نفت چین CNPC) در حوزه‌های نفت و گاز) و بخشا غیرمستقیم استخراج می‌کند، زیرا اول‌مهمترین مشتری و اساساً مهمترین "شریک تجاری" میانمار است. چین با ۴۰،۰۰۰ کارگر ساختمانی یکسری راههای ارتباطی راساخته و یا تعمیر می‌کند که امکان اتصال مستقیم چین از یونان (یکی از استانهای چین - م) به هندوستان و از طرف دیگر به بندر یانگون (بندری در میانمار - م) را فراهم می‌آورد. این‌ها جهت ساخت یک منطقه اقتصادی ویژه ایجاد گردیده است. این مسیر یک راه بمراتب کوتاه‌تر و کمتر قابل اعتماد راه دریایی به خاور میانه و اروپا (از مسیر خلیج بنگال بجای مسیر خلیج بیانی تا پنهانی ۲/۸ کیلومتری جاده مالاکا) را برای چین میسر می‌سازد. چین همچنین مهمترین صادرکننده اسلحه به میانمار است. همچنین ایالات متحده آمریکا و فرانسه نیز "علائقی" در میانمار دارند، اما این کشور به روشنی تحت نفوذ چین قرار دارد.

اشکالات اقتصادی، بحران و نقاط ضعف امپریالیسم چین

توازن نسبی قوای امپریالیستها به وضوح به نفع چین در حال تغییر است. امپریالیسم چین در حال پیش روی است. آیا او دارای "ایندهای درخشنان" است؟ بهیچ وجه نمی تواند صحبتی از آن در میان باشد. سرمایه داری چین نیز سرمایه داری ای باتمامی تضاد های درونی سیستم خود است. حتا امپریالیسم چین، هر چند که هنوز خیلی "جوان" است، از ابتدا امپریالیسمی گندیده و انگلی است. چین نمی تواند از قوانین سرمایه داری و امپریالیسم خود را رها سازد. آنچه که در مرور تضادها و بحران های امپریالیسم وجود دارد، همان گونه نیز در چین باز تولید می شود. مسلم است که او - جدا از توسعه داخلی اش - شرایط باز تولیدش را به ضرر امپریالیستهای رقیب دائما و به شدت گسترش می دهد و بدین وسیله می تواند در شرایط کنونی بسیاری از مشکلات را "صادر کند" (به گونه ای که دیگر کشورهای امپریالیستی در دهه های گذشته بحرانها و مشکلات خود را به "کشورهای پیرامونی" صادر می کردند). اما دیر یا زود توسعه تضادهای درونی براو **سلط** خواهد شد.

اینجا کوشش ما تجزیه و تحلیل همه جانبه تضادها و فاکتورهای بحران اقتصادی چین نیست، اینجا بررسی ما، روند انباشت سرمایه داری چین است.<sup>۹۰</sup>

۹۰ - ما امیدواریم که در آینده این کمبود را جبران کنیم، در این رابطه تا آنچنانی که آمار به ما اجازه می دهد. این کوشش ما به علت آمار غیر مستند، بخصوص برای خارجیانی که به زبان چینی سلط نیستند، بسیار مشکل است. آمار چینی به (زبان انگلیسی در سترس)، چه از سوی بانک مرکزی، چه دفتر آمار ملی، چه بنگاه معادن، چه صندوق های مالی گوناگون و غیره، بسیار "گزینش شده" هستند. تنها یک بخش از ترازنامه سالانه احصارات بانکی - صنعتی منطبق استاندارد "بازار ملی" است. آنها می توانند توسط رفقاء چینی همه جانبه مورد بررسی قرار گیرند.

اینجا تنها بررسی ما تضادهای درونی ای که انباشت سرمایه داری چین انجام می پذیرد و احیاناً با ویژگیهای اشکال حرکات آن ارتباط دارد، به مشکلات، محدودیت ها، عوامل بحران های انباشت سرمایه در ارتباط با چین خواهد بود. شکوه و عظمت بورژوازی چین در زرق و برق این تضادها کمی کمتر درخشنان جلوه گر خواهد شد. گسترش به خارج نیز فقط یک وسیله مهم برای تضعیف این تضادها است، اما در درازمدت چاره کار نیست.

مشکل این گونه آغاز می شود، که کل رشد اقتصادی چین "ناموزون" است. از تولید ناخالص ملی چین - بر عکس دیگر کشورهای امپریالیستی - یک بخش بیش از اندازه بزرگ برای "سرمایه گذاری های ثابت ناخالص" مورد استفاده قرار می گیرد، در حالی که "مواد مصرفی خصوصی" شدیداً عقب می مانند.

سرمایه گذاری و بخش مواد مصرفی در سال ۲۰۰۹ (به درصد تولید ناخالص ملی)		
بخش مواد مصرفی	بخش سرمایه گذاری	
71%	15%	ایالات متحده آمریکا
43%	19%	اتحادیه اروپا ۲۷
54%	21%	ژاپن
37%	46%	چین

منبع این جدول و جدول زیر: بخش امار سازمان ملل متحد/اداره آمار ملی چین

سهمهیه سرمایه گذاری، یعنی تناسب سرمایه گذاری و تولید ناخالص ملی، سه برابر بالاتر از ایالات متحده آمریکا است، در حالی که سهمهیه مواد مصرفی (اینجا فقط مصرف خصوصی موردنظر است) تنها نصف آن است.

چین سال ۱۹۸۰ - ۲۰۰۹					
۲۰۰۹	۲۰۰۵	۲۰۰۰	۱۹۹۰	۱۹۸۰	
46%	41%	34%	25%	29%	بخش سرمایه گذاری
37%	38%	46%	49%	51%	بخش مواد مصرفی
39%	36%	23%	18%	10%	بخش صادرات

بعداز بازسازی سرمایه داری در چین (از سال ۱۹۷۶) سهمیه سرمایه گذاری بالارفت، درحالی که سهمیه مواد مصرفی بشدت تنزل یافت. سهمیه مواد مصرفی از ۵۱ درصد در سال ۱۹۸۰ میان به ۳۷ درصد، بالغ گردید، درحالی که سهمیه سرمایه گذاری از ۲۹ درصد به ۴۶ درصد رسیده است.<sup>۹۱</sup>

۹۱ - قبل از بازسازی سرمایه داری از سال ۱۹۷۶ سهمیه مواد مصرفی همیشه بالای ۶۰ درصد قرار داشت، برای مثال در سال ۱۹۷۰، به ۶۵ درصد رسید.

هنگامی به عظمت این سهمیه سرمایه گذاری میتوان پی برد که بدانیم سرمایه‌گذاری ژاپن بعداز جنگ جهانی دوم باهمه خرابیهای وارد، ۳۴ درصد بود. میتوان گفت که چین خود را هرچه بیشتر به ارزش افزائی "خالص ایده آل" نزدیک می‌کند: انباشت برای خواست انباشت. اما این در عمل فقط در شرایط خاصی امکانپذیر است. اگر کشوری ۱۰۰ درصد تولید ناخالص ملی خود را در وسائل تولیدی سرمایه گذاری کند، خیلی سریع طبقه کارگری وجود نخواهد داشت که آن را به حرکت درآورد. اگر چین همچنان این عمل را ادامه دهد، یک قیام کارگری و توده‌ای اجتناب‌ناپذیرخواهد گردید. اما خارج از حادشدن تضادهای طبقاتی، که حتاً بسیاری از بورژواهای چینی و خارجی "با نگرانی" (برای سودشان!) به آن می‌نگرند، همچنین از این طریق نیز تضادهای اقتصادی ذاتی روند انباشت چین و عامل بالقوه انفجاری آن هرچه بیشتر تشدید می‌گردد. در درازمدت نمی‌تواند اینگونه پیش برود. یک راه برونو رفت وقت در صادرات نهفته است. همچنین بورژوازی چین نیز احیاناً فکر می‌کند "برای همیشه ما خواهیم مرد" (کینز) و امروز، امروز است. میزان صادرات دائماً در حال افزایش است، از ۱۰ درصد در سال ۱۹۸۰، در این میان به ۳۹ درصد رسیده است. این یعنی: بیش از حد سرمایه گذاری شده و بین خاطر باید از آنجائی که امکان جذب تولیدات بیش از اندازه وجود ندارد، صادرات نیز بیش از حد افزایش یابد. Überexportieren. این اما تنها تا زمانی بخوبی بیش می‌رود که کسی اینجا باشد که بخواهد و بتواند وارد کند. به ناچار یک وضعیت "عدم تعادل" جهانی بوجود می‌آید که این دستگاه را زمانی از چرخش می‌اندازد.

البته از لحاظ تئوری امکان این نیز وجود دارد که فقر مردم چین را کاهش دهد، آنچه که به وسیله بسیاری از عناصر خیرخواه جهانی به چین توصیه می‌شود، اما این باز هم مافوق سود را کاهش داده و بین وسیله - در رابطه با کل سود - قدرمندترین ابزار بورژوازی چین برای تسخیر جهان است.

یک امکان دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه یک بخش بزرگ تولید ناخالص ملی را بنام "مصرف عمومی" و در واقع به مخارج نظامی یعنی جنگ اختصاص دهد. جنگ از مدت‌ها قبیل یک راه حل محتمل برای اینگونه تضادها است. هنگامی که توسعه صادرات به حد اکثر خود برسد، این - و در واقع صرفًا بدلاً لیل اقتصادی، تنها برای اجتناب از هم پاشی بحرانی "مدل رشد" چینی - جنگ به یک راه حل استراتژیک تبدیل می‌شود.

گذشته از اینها، طبقه کارگر و خلق چین تاکی برای دستیابی حداکثر سودکه حتابرای معیار "نولیبرالیسم" نیز بیش از اندازه است، را تحمل خواهد کرد، اینجا بهر حال یک اشکال اساسی ایجاد می‌شود و یا تا حال ایجاد شده است. سرمایه گذاری، انباشت، تولید و صادرات بیش از اندازه "حباب" عظیمی با خود حمل می‌کند که پیش شرط‌های خود را نیز به نابودی می‌کشاند. بهر حال شرایطی اینگونه نامتعادل بین تولید، سرمایه گذاری، مصرف شخصی و صادرات، دورنمای روشنی ندارد، بلکه یک نوع "اسب سوری بر روی دریاچه - Bodensee" است.<sup>۹۲</sup>

۹۲ - مینگی لی - Minqi li - یک خانم "مارکسیست" بورژوا معتقد است که رشد دائمی پایدار توسعه اقتصادی چین بدون عدم "تعادل اقتصادی - macroeconomic imbalances" در مقیاس عمومی از مصرف خصوصی و عمومی باهم در کل تولید ناخالص ملی از ۶۵ درصد (و یک کاهش مناسب با سهمیه سرمایه گذاری به ۳۰ - ۳۵ درصد) راضی‌خواهی می‌سازد (درج شده در "ظهور چین و افول اقتصادی سرمایه داری جهانی" - The rise of china and the Demise oft the Capitalist World Economy - سال ۲۰۰۱). این سهمیه در سال ۲۰۰۹ به ۴۹ درصد رسید. در اتحادیه ۲۷ کشور اروپایی، ۱۲ درصد، در ایالات متحده آمریکا حتاً ۱۶ درصد بود.

امروز در بسیاری از حوزه‌ها، اشکالات بیش از حد انباشته شده به آن اضافه می‌گردد. این هنوز شکل همه جانبه عمومی انباشت بیش از حد برای مثال در ایالات متحده آمریکا را نیافته است، اما در چین نیز با وجود رشد مهارنشدنی، در تعدادی از حوزه‌ها با ظرفیتی بیش از اندازه (برای مثال صنعت فولاد<sup>۹۳</sup>، صنعت شیمیائی، همچنین تاحدودی در حوزه انرژی)، بطوری که روسای کنسنهای و اقتصاددانان به ضرورت "فوری" نابودی بخشی از سرمایه برگزیده، با وجود رشد اقتصادی بطور عام هستند.

۹۳ - ظرفیت تولیدی صنعت فولاد چین طبق آمار معادن چین به تاریخ ۲۰۱۱/۳/۷ به ۱۰۰ میلیون تن می‌رسد، تولید واقعی در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۶۲۷ میلیون بود. این به معنی استفاده از ظرفیت فقط ۷/۱ درصد - در کنار یک رشد ۱۰ درصدی! است.

ارزیابی چین درباره اقتصاد خود پر از گله درباره کمی "بارآوری"، "منطق" و کهنگی دستگاه‌های تولیدی است که همه در حال فعالیت‌اند، بدون اینکه از کارباز بمانند. این یعنی درجه انحصاری بالادرپیوند با رشد قوی که مانع نیروی محركه سرمایه برای با صرفه کردن و افزایش "بارآوری" می‌شود. تازه هنگامی که دریک بخش انباشت بیش از حد به وجود آید، باید مشکل - با دخالت دولتی یا به شکل یک بحران - حل شود.

در چین نیز یک بحران ادواری اقتصادی، اگرچه پنهان، وجود دارد. این نیز تعجب‌انگیز نبوده واز آنجا ناشی می‌شود که یک اقتصاد به شدت وابسته به صادرات اجبارا درمدار بحران جهانی قرار خواهد گرفت که ناشی از روند انباشت خودی است، (و به علاوه با - بحران - ادواری جهانی هرچه بیشتر شدت می‌یابد). بهر حال چین می‌تواند بحران اقتصادی اخیر را که به آن دچار شده بود از طریق مقررات گوناگونی جهت پشتیبانی و راه اندازی "نقاضای داخلی" و "پشتیبانی" بانکها و غیره مهارکند. اما این روش، مثل جاهای دیگر، با افزایش بودجه دولتی و ایجاد یا فراهم کردن شرایط برای حباب‌های معاملات احتکاری موجود، تمام خواهد شد. مبارزه با بحران به وسیله گسترش باز هم بیشتر بخش وام و همچنین گرم کردن حباب‌های املاک - راه بسوی بحران بعدی است.

اقتصاد چین به صورت نامتناسبی: بین حوزه‌ها (برای مثال رشد صنعت بیش از حد ساختمانی، حوزه خودروسازی، فن آوری اطلاعات، ارتباطات از راه دور و ...)، مناطق، شهر و روستاهای رشد می‌کند. یک رشد "نامتناسب" مابین سرمایه تجاری، "تولیدی" و سرمایه بانکی وجود دارد. تضاد مابین ظرفیت تولید و قدرت خرید در جامعه درحال رشد است. قبل از همه با سرعت بسیار زیادی در حوزه مالی و انبساط سرمایه مجازی درحال رشد است. مثل همه جاهای سرمایه بدبیال حوزه سرمایه گذاری سودآور است و سودآورترین آن را درمدار سرمایه پولی می‌یابد. از طرف دیگر این به معنی یک رشد تقسیم مجدد ارزش اضافی از سرمایه "تولیدی" به سرمایه پولی است. این تازمانی که بریک "اساس پایدار" رشد قوی اقتصادی متکی است، این تقسیم سرعت پایانده برای سرمایه تولیدی، قابل تحمل است. حتا تأثیرات منفی از طریق صدور سرمایه و جذب منابع ارزش اضافی جدید از خارج، جبران می‌گردد. اما تاچه زمانی این بخوبی پیش خواهد رفت؟ چه زمانی حدودا همان فشار به نرخ سود سرمایه "تولیدی" که برسر امپریالیستهای "نمونه" آمده است، به وجود خواهد آمد؟

همچون دیگرکشورهای امپریالیستی، "رشد" چینی نیز با درجه بالاتری، یعنی انبساط سرمایه مجازی شریک است. با شکوفائی حوزه مالی چین به تقلید از نیویورک و شیکاگو، یک بخش از آن "رشد" در خدمت سرمایه مجازی قرار می‌گیرد. نایاب فراموش کرد که انعکاس تولید ناچالص ملی در "رشد اقتصادی"، حتا "رشد" سرمایه مجازی البته نه کل آن (یعنی مجموعه ارزش موهومی هر "ورق بهادری")، ولی حتا رشد سرمایه بانکی به کارگرفته شده (حقوق پرداخت شده، سود و غیره.) نیز در آن مستمر است.

بدین وسیله زمینه برای قماربورسی هموار شده و اقتصاد برای دایره قمارهای بورسی بیشتر ضربه‌پذیر شده تا رشد سریع و سپس با صدائی بلند ترکیدن (با به صدائی کمتر مهیب، مقاله شده) حباب همراه است.

بزرگترین و خطروناکترین حباب در شرایط کنونی حباب املاک ملکی و انبساط پول - در این رابطه سرمایه بانکی است. مقصود ما آن چیزی نیست که همه از آن سخن می‌گویند، بدین معنا که املاک "خیلی گران" شده‌اند (نسبت به چه چیز) و خیلی از وامها "بد" هستند (تاچه اندازه‌ای). از سالها پیش درباره ترازنامه‌های بانکی چین صحبت از "وامهای بد" (یعنی غیرقابل جبران و درممند) می‌شود. هنگامی که بانکهای چین در روند سالهای ۲۰۰۰ هرچه بیشتر به "شرکتهای سهامی و بخشا خصوصی" تبدیل شدند، هرسال برای سال دیگر، از همپاشی آنها را پیش‌بینی می‌نمودند - و همزمان نمی‌توانستند سهام هرچه بیشتری را خریداری کنند. در ترازنامه‌های بانک بهر حال مقدار این "وامهای بد" کمتر می‌شود، هرچند که می‌تواند موردمشاجره باشد. اینکه کدام وام یک "وام بد" و کدام نمی‌باشد و چگونه، خیلی ساده یکی به دیگری تبدیل می‌شود، ما به اندازه کافی با آن آشناشیم. این دو حباب حوزه‌های "جانبی" یا "مشخصی" نیستند، بلکه با یکدیگر و با کلیه حوزه‌های دیگر اقتصاد تنگاتنگ در هم تنیده شده‌اند. سود، بهره و اجاره زمین به یک کلاف سردرگم و بهم تنیده شده‌اند. ولی بهر حال خصلت الیگارشی مالی را شکل می‌دهند.

حتا در چین نیز - در مقایسه با رشد "اقتصاد واقعی" - گسترش بیش از حد معمول وام - و حجم پول، سهام بورس، "ارزش" هر نوع موجودی مالی (اضافه بر آن حتا مشتقات مشهور بدنام) را مشاهده می‌کنیم که در هیچ رابطه‌ای با توسعه "اقتصاد واقعی" قرار ندارند. حتا با وجود ترم محتاطانه سال ۲۰۱۰ که تولید ناچالص ملی تقریبا ۱۰ درصد افزایش یافت، اما مقدار وام و پول به ۲۰ درصد رسید. تنها مقدار کمی از این اختلاف خود را به تورم بیشتر تبدیل نمود (درجه تورم اکنون ۵ تا ۶ درصد است) اما

فشار تورم در حال رشد است. بدین گونه تضاد میان تکامل سرمایه "تولیدی" و سرمایه پولی و تقسیم ارزش اضافی در واقع بین این حوزه‌ها، هنگامی که سرمایه پولی موجود هرچه بیشتر بسوی قمارمالی باریسک همراه می‌شود، به وجود می‌آید وغیره.

بدین گونه حتاً حوزه بانکی چین، نه تنها به سبب تاثیر اجباری از خارج، بلکه به سبب تکامل درونی خود به بحران مالی جهانی کشیده می‌شود. طبق گزارش سازمان همکاری و توسعه - OECD- دولت برای "نجات بانکها" مستقیماً ۱۱/۴ میلیارد دلار هزینه کرده است، قبل از همه در شکل خرید اوراق بهادر بانک صنعتی و مالی چین، بانک چین و بانک ساختمانی چین و به احتمال زیاد بار دیگر دوباره بیشتر از این کمک با افزایش سرمایه زیربال آنها را گرفته است. این در مقایسه با ایالات متحده آمریکا یا اروپا زیاد نیست. مبارزه با بحران چین در وحله نخست از اقداماتی درجهت بالا رفتن تقاضای "اقتصاد واقعی" و نه خیلی از طریق پشتیبانی بانکها را تشکیل می‌دهد. احتمال اختلال رشد مهمترین مشکل بزرگ چین است، نه به آن گونه ای که در ایالات متحده آمریکا، اروپا و ژاپن بر بانکها کانون حاکم بود.

دومین حباب حاد، حباب معاملات اموال است. قمارمالی باریسک زمین در ارتباط با رشد بی سابقه منازل ساخته شده و توسعه شهری در جنوب شرقی، دلیل این حباب بودند که با وجود بحران باز هم شدت گرفت. (باهمه اینها رشد قیمتها همگی با حباب ارتباطی ندارند، بلکه در نتیجه این تکامل اجاره زمین بشدت افزایش می‌یابد).

اما هر حبابی بالاخره یکبار می‌ترکد. یا اینکه باش خالی می‌شود، به رحال شاید نه چنان تماشایی، اما در میان مدت همان‌گونه تاثیرات فجیع "تابودکننده ارزش" را دارد.

پس ما با پدیده‌ای روپریم که سرمایه داری چین برای جبران عقب افتادگی خود بزودی همان پدیده‌های را که در ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپا در "پله" بالاتری از توسعه بازار مالی بدان منجر گردیده است، دوباره تولیدی‌کند. مسلم است که تمامی مشتقات روبنائی حوزه مالی در نیویورک و شیکاگو البته خیلی "بیشتر" از شانگهای توسعه یافته‌اند. در گیرشدن در مشتقات بازار، قمارمالی باریسک‌های مختلف وغیره بایستی کمتر از رقبیان واضح باشد. حتاً در حوزه ارزی، تا هنگامی که واحد پول ملی، رن‌مین‌بی بدون محدودیت قابل تبدیل است، هنوز واقعاً مشکل این‌گونه معاملات نیست. معاملات ارزی خارجی هنوز بخش اعظم از معاملات خارجی بانکهای چین را تشکیل نمی‌دهند. به رحال ترازنامه‌های معاملات در این مورد سکوت می‌کنند و نمی‌توان هیچ‌گونه "زخم" مهله‌کی راهم در اعداد مشاهده کرد.

و با وجود این همان‌گونه که دیدیم، بحران مالی سال ۲۰۰۸ آنها را به درون خود کشاند، هرچند که به میزان کمتری از رقبا در ایالات متحده آمریکا، اروپا و ژاپن. هنگامی که با تمامی قدرت بخواهیم، همچنین در حوزه بازارهای مالی به راس جهانی صعود کنیم، چاره دیگری نداریم جز اینکه همه تضادهای سرمایه مالی را بازنگردانیم. تنها به دلایل گوناگون نسبتاً زودتر، اگر از "بلوغ" کمتری برخوردار باشیم، می‌توانیم شدیدتر گرفتار آئیم.

کلید پدیده‌های برخواسته از سرمایه داری، که تضادهای آنرا شدت می‌بخشند و در کوتاه ویا دراز مدت تمامی سیستم سودآوری را تهدید می‌کند، هرچند دقیقاً به همان صورت در چین نیز صادق است. در اینجا تفاوت شکل <sup>۹۴</sup> نقش بازی می‌کند، اما اینها به کل سیستم ربط دارد، و زیاد اساسی نیستند.

۹۴- برای مثال انحصار دولتی غالب، درجه انحصار سازماندهی شده، امکان بسیج مرکزی تمامی منابع، حضور "استراتژی" منسجم و باهدف برون مرزی... تا بی‌قانونی حقوق کامل و سرکوب خشن طبقه کارگر، که نخست وزیر آلمان، آنگلا مرکل و رئیس جمهور (وفت فرانسه)، سارکوزی خواهانش هستند و خیلی هم در این جهت کوشش می‌کنند، یعنی برقراری سیستم فاشیستی، ولی با این وجود از آن محروم هستند.

اما قبل از همه زمینه‌های توسعه نقش بازی می‌کنند، برای مثال خصوصیات مختلفی که هنوز حوزه‌های مالی در مقایسه با "اقتصاد واقعی"، نابرابری تکامل ادغام در اقتصاد و سیستم مالی جهانی، چون دورنگاه داشتن ارزملی چین از بازار ارزی جهانی. اما قانون گرایش نزولی نرخ سود در چین نیز اثر می‌گذارد. حتاً اگر سرمایه چینی فعلاً از نرخ سود بالائی برخوردار باشد، تمایل او به رحال رو به پائین است. هرچه تراکم و تمرکز سرمایه چینی به پیش می‌رود، هرچه در هم تبیگی ارگانیک سرمایه بیشتر می‌شود که چماق سرمایه منطقی، جدیتر وغیره، شود، به همان اندازه بروز این تمایل خود را شدیدتر منعکس می‌کند. بدین‌گونه حل شدن سریع چین در ساختار اقتصاد امپریالیستی، صدق می‌کند. هرچه بیشتر سرمایه خارجی را به طرف خود جلب می‌کند، به همان اندازه بیشتر به چنبره ارزش افزائی سرمایه جهانی کشیده می‌شود. آنها بحران بزرگ بعدی را خیلی بیشتر از گذشته لمس خواهند کرد. می‌توان مثالهای بیشماری از تضادهای درونی به تصویر کشید که سرمایه داری چین را منعدم

خواهد کرد، یا او خود را منهم می‌کند. برای مثال چین هرچه بیشتر سرمایه صادر و در اوراق قرضه دولتی ایالات متحده آمریکا سرمایه گذاری کند، همزنمان باید شرایط تحیل بردن دلار را بعنوان ارزجهانی فراهم نماید، به همان اندازه سرمایه موجودش برای صدور سرمایه معتبرترمی‌گردد. اگر او در صدد است پول ملی چین را به پول جهانی تبدیل نماید، باید دیر یا زود بخواهد، و گرنه "کنترل ارزی" را از دست می‌دهد. اگر آنگونه که آنها برنامه ریزی کرده اند، بخواهند شانگهای را به یکی از مراکز مالی بزرگ جهان، البته نه بزرگترین آن تبدیل کنند، اجبارا باهمه مشکلات انگلی اقتصاد مبتنی بر سرمایه پولی، خیلی بیشتر از امروز ایالات متحده آمریکا، گرفتار خواهد شد.

به مشکلات اقتصادی صرف، عوامل سیاسی نیز افزوده می‌شوند. امروز حتا مبارزه در حال رشد تode‌های کارگر علیه استثمار بی‌رویه که تمامی جامعه چین برآن بناشده، غیرقابل چشمپوشی است. تمامی سازکار استثمار در مرحله اول برای ارزش اضافی اخاذی شده در داخل، همراه با به کارگیری خشونت است که امپریالیستهای رقیب فقط می‌توانند خواب آن را ببینند. همه آنچه که آنرا مختل می‌کند، چه مستقیم در خود پرسه تولید، چه غیرمستقیم، بطور مثال در توسعه شهری برنامه ریزی شده، همراه ریسک قمار زمین، "داستان کامیابی" تاکنوی را کاهش می‌دهد.

تحت این وضعیت شکوفائی سرمایه داری چین هرچه سؤال برانگیزتر می‌شود. همیشه بایستی راهی برای ادامه استثمار در داخل و تخصیص بیشتر ارزش اضافی خارجی پیدا شود. هردو اینها با مانع برخورد خواهند کرد. شورش‌های کارگری در داخل به وقوع خواهد پیوست و در عمل نیز وجود داشته و چندان نادر نیستند. و در خارج درگیری با کارگران و تode‌های مردم در کشورهای نو مستعمره به وجود خواهد آمد و در عمل نیز وجود دارد. درگیری با امپریالیستهای رقیب نیز، بسیار شدیدتر از حال می‌گردد. این دوباره - گذشته از نتایج اقتصادی آن - دیر یا زود منجر به "درگیریهای مداوم امپریالیستی - overstretch معروف، خواهد انجامید.<sup>95</sup>

۹۵ - این مفهوم در کتاب پاول کندی، تاریخ نگار بورژوای آمریکائی: "صعود و سقوط قدرتهای بزرگ" (۱۹۱۷) آمده است. در آنجا این مرد محترم سقوط ایالات متحده آمریکا را توصیف کرده و آن را با سقوط "قدرتنهای بزرگ" در گذشته، مقایسه می‌کند، مطلبی که مسلم است این این این این خصمای شدید آفایان همکار تاریخ‌گارش و "افکار عمومی" را باعث گردید. مسلم است که این مسئله جلوگیری برداشت او نگردیده و بلافاصله آنرا به فکر (واقعیت) مقایسه با جنگ عراق انداخت و علیه "کچ فهمی" از کتابش به مقابله برخاست. خود این مفهوم مسلم است یک مقوله تحریکی - بورژواشی و کاملاً مفهومی غیرتاریخی است، چراکه نمی‌توان امپراطوری اسپانیائی هابسبورگ کارل پنجم در قرن شانزدهم را با امپریالیسم ایالات متحده امروزی مقایسه کرد. از طرف دیگر او خیلی سازوکار "بسط" نیروهای یک جامعه در حال سقوط را به تصویر می‌کشد که در گذشته چگونه بود و امروز دوباره خواهد بود.

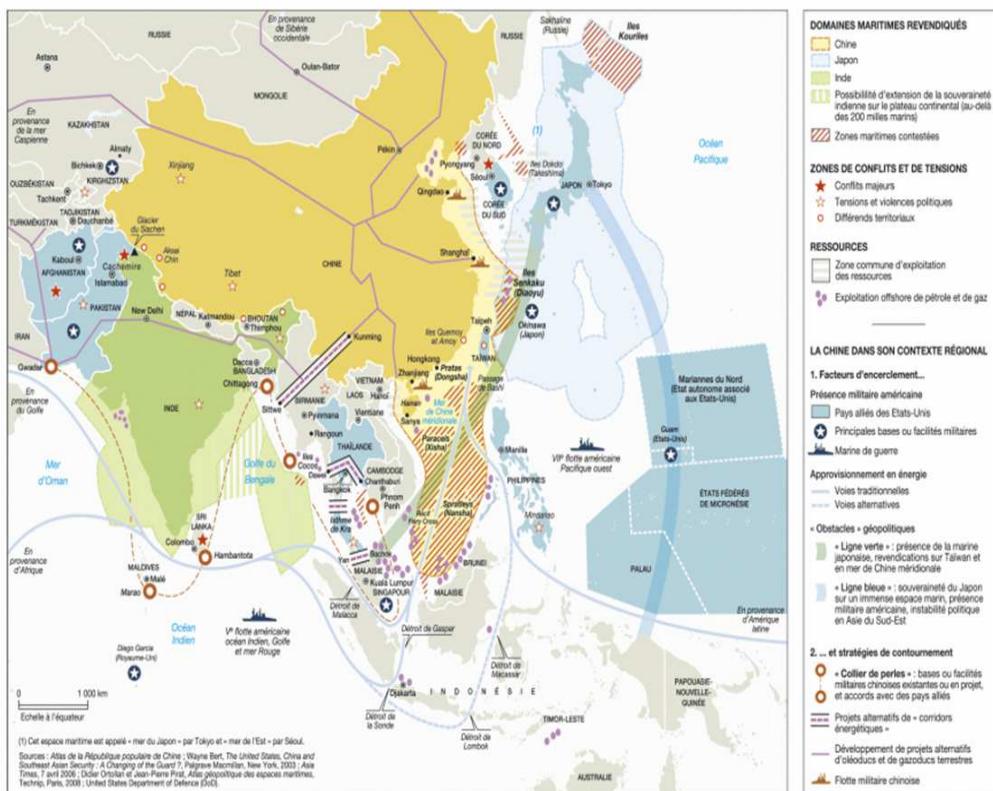
بایستی خیلی زیاد - در مقیاس با منابع اقتصادی - برای تسليحات نظامی و برپائی جنگ، پلیس و جنگ هزینه گردد. در چین تضاد بین کوشش برای سرکردگی جهانی و در قیاس با آن اساس باز تولید Reproduktionbasis<sup>۹۶</sup> محدود بزودی خود را نمایان می‌کند.

۹۶ - تولید ناخالص ملی چین بالاست، اما چین می‌باشد ۱/۳ میلیارد نفر را بهره‌حال چه خوب و چه بد تغذیه کند. این صندوق انباشت سرمایه برای "صرف عمومی" (مانند ارتش) رامحدود می‌کند.

امپریالیسم چین، هرچند که در شرایط کنونی پر عظمت باشد، بدون اینکه اساساً بسمت خارج و یا در مقابل آنها که هنوز قربانی او نشده‌اند، زود یا دیر تضادهای درونی اش از او پیشی خواهد گرفت. اگرچه از یک مرحله تکاملی برخوردار است، یک مرحله رکود و سقوط را نیز خواهد داشت. تحت شرایط موجود بین‌المللی رقابت‌های امپریالیستی خیلی سریع و به شدت بالا خواهد گرفت و امپریالیسم چین در خانه خود و جهان دچار بحرانهای شدید خواهد شد.

## II. نظامی جغرافیائی

برای ورود به این بخش خود را در مقام ستاد ارتش یا ناوگان ارتش چین فرارداده و به موقعیت جغرافیائی (دریائی) چین می‌پردازیم. برای این منظور نقشه زیر به خدمت می‌آید.<sup>۹۷</sup> (با پشت جلد رنگی نشریه مقایسه شود)



## مناطق دریائی ادعائی

چین، ژاپن، هندوستان، حصارقاره‌ای اقیانوس هند (خارج از منطقه ۲۰۰ مایلی)

مناطق مورد مناقشه

درگیریها و تنش‌ها

درگیریهای مهم

تنش‌ها/ درگیری‌های سیاسی

دعوا بر سر مناطق

ذخائر مواد خام

مناطق استخراج مشترک

مناطق ساحلی استخراج نفت و گاز

وضعیت جغرافیای سیاسی چین

۱. خطرات محاصره شدن

حضور نظامی ایالات متحده

متحده ایالات متحده آمریکا

پایگاه‌های نظامی ایالات متحده

نیروی نظامی دریائی

تامین انرژی

راههای معمول

راههای بدل

"موانع" سیاسی جغرافیائی

"خط سبز"، ناوگان ژاپن/ درگیری در دریای جنوبی چین. دریا

"خط آبی": ادعای مناطق ارضی از طرف ژاپن،

حضور نظامی ایالات متحده

## ۲. استراتژی متقابل چین

"زنگیره مروارید" (پایگاه نیروی دریائی)

راهرو انرژی بدل

لوله نفت و گاز بدل

نیروی جنگی دریائی چین

۹۷ - برداشت شده از «لوموند دیلماتیک» سپتامبر سال ۲۰۰۸ در چارچوب مقاله "جاه طلبی در سیاست نیروی دریائی چین". ما از ترجمه فرانسوی به آلمانی نامگذاری‌ها در نقشه صرف نظر کردیم، چراکه آنها برای هر کسی به سادگی قابل تشخیص است. فقط ما افسانه باستانی را به آلمانی ترجمه کردیم.

چین مدعی مالکیت یک منطقه ۲۰۰ مایلی در سواحل خویش است.<sup>۹۸</sup> مسلم است که چین تایوان راجزء اراضی کشوری خود به حساب آورده و آنرا مناطق ساحلی خویش محسوب می‌کند.

۹۸ - این منطقه ۲۰۰ مایلی برمبنای پیمان حقوق بین‌المللی قوانین دریائی جهانی سازمان ملل متحد سال ۱۹۸۲ می‌باشد. آنجا در کنار ۱۲ مایل - "ساحل دریائی" (منطقه اتصال)، که به این ۱۲ مایل "منطقه همجوار" و تعدادی آنین نامه‌ها در مردم معرفی شده است. این منطقه از طرف چین در عمل همیشه بطور همه جانبه به "حوزه اقتصادی" علاوه بر آن، در مجموع تا ۲۰۰ مایل پیش بینی شده است. این منطقه ایالات متحده آمریکا این تعهدنامه دریائی بین‌المللی را (همانند بسیاری از تعهدنامه‌های دیگر) امضاء نکرده است.

تا اینجا قابل قبول است. از اینها گذشته، بدین‌گونه است که چین ادعای مالکیت تمامی مناطق پیرامونی کشورش را و حتا تعدادی جزایر را دارد، که مسلم است هر کدام از آنها به تنها یک "ساحل" جدید را ایجاد می‌کند، که یک منطقه ۲۰۰ مایلی دیگر را شامل می‌شود. مهمترین آنها جزایر دیایو - Diaoyu - با به ژاپنی سنکاکو - Senkaku - در شمال هستند، آخرین آنها از پایگاه ایالات متحده اوکیناوا، دونگشا یا جزایر پارادیس همچنین جزایر اسپاراٹی که (تایوان، ویتنام، فیلیپین، مالزی، برunei و اندونزی ادعای حاکمیت بر آنها را دارند) زیاد دور نیست و Xisha و جزایر پاراسل که (ویتنام و تایوان ادعای حاکمیت بر آنها را دارند). از این ردیف حدود ارضی جزایر که چین ادعای حاکمیت آنرا تا ۲۰۰۰ کیلومتر (!) دارد، از جزیره چینی غیرقابل مناقشه هاینان به سمت جنوب، شامل تمامی به اصطلاح دریای جنوبی چین تا فراتر از ویتنام به سمت مالزی و اندونزی را شامل می‌شود. در روی نقشه منطقه‌ای که چین ادعای حاکمیت بر آن را دارد، بارگ فرمز مشخص شده است. این منطقه‌ای به مساحت ۴ میلیون کیلومتر مربع است. برای چین تمامی دریای جنوبی چین "دریای ما" - mare nostrum - محسوب می‌شود.<sup>۹۹</sup>

۹۹ - در دوران امپراطوری رم بعد از نابود کردن کارتاگو (شهری مقندر در آفریقا شمالي نزدیک تونس - م) و نابودی احتمالی دیگر قبا - به دریای مدیترانه "mare nostrum" ("دریای ما") گفته می‌شد. از آن موقع تاکنون این اصطلاح برای ادعای حاکمیت استثنایی یک کشور بر مناطق دریائی بکارگرفته می‌شود. دریای جنوبی (چین) دریای ما است، مانند هندوستان که خلیج بنگال را دریای ما (خود) می‌داند.

این منطقه ۲۰۰ مایلی چین، قبل از همه گسترش قلمرو دریائی به طرف جنوب، از طرف ایالات متحده آمریکا، ژاپن، کره جنوبی، حتا دیگر مناقشه‌گران وغیره است که البته از طرف تایوان هم به رسمیت شناخته نمی‌شود. چین معتقد است ایالات متحده آمریکا - به زبان عامیانه وینی ها - می‌بایست دنبال کار خود بروند و در امور داخلی چین دخالت نکند.

در مقابل مثال ژاپن بهمان صورت با اشاره به نزدیکی بعضی از جزایر به سواحل خود، یک مقایسه تسلط دریایی ما تا تقریباً ۴۵۰ کیلومتری طرف غرب و شرق مرزهای زمینی خود و به طرف جنوب و جنوب شرقی در اقیانوس آرام می‌داند. این منطقه با رنگ آبی کمرنگ مشخص شده است. این "دوشاخ" سبز و آبی که ژاپن از آن حرکت می‌کند، منطقه‌ای است که نیروی دریائی ژاپن و ایالات متحده بعنوان "منطقه تحت قیومیت" خود می‌دانند. در آنجا پایگاه‌های متعدد نیروی دریائی ایالات متحده (دایره آبی با ستاره سفید)، دو پایگاه در ژاپن (بکی در اوکیناوا) همچنین یکی در گوآم و یکی در سنگاپور مستقر هستند؛ به آن پایگاه‌هایی در کره جنوبی اضافه می‌شوند. این منطقه محل تقاطع ناوگان هفتم ایالات متحده است. چین آن را محاصره شدن از طرف امپریالیسم ایالات متحده قلمداد می‌کند که باید با آن مقابله کرد.

خصوص جائی که شاخه سبز - آبی "شاخ" با رنگ قرمز بهم می‌رسند یک خط کج مشخص شده است، یک منطقه تصادم دائمی دریایی ما است. که از هردو طرف "حضور به نمایش گذارده می‌شود"، مانور ناوگان‌ها انجام می‌گیرد، زیر دریائی‌ها به گشت زنی مشغول هستند، قدرت طرف مقابل را دقیق اندازه‌گیری می‌کنند. ناوگان دریائی چین آنجا بارها با کشتی‌های جنگی ژاپنی و ایالات متحده و حتا گاهی با کشتی‌های جنگی کشورهای دیگر مواجه می‌گردند. در سال ۲۰۰۹ چین ۵ کشتی ایالات متحده را "مجبور" به بازگشت و ترک منطقه کرد. در این واقعه چیزی به تصادم با یک "کشتی تحقیقی" ایالات متحده "نماده بود". در سال ۲۰۰۴ تصادم یک زیردریائی اتمی چینی و یک کشتی جنگی ژاپنی اتفاق افتاد. آنچه که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، با محاصره تایوان ارتباط دارد. بدین جهت فعالیت‌های مرکز مداوم نیروی دریائی چین در اطراف تایوان، یعنی منطقه شرقی به طرف جزایر ساکاشیما - ژاپن و در جنوب در تنگه باشی - Sakashima-Bashi. بطرف فیلیپین در حال انجام است.

تصویرکناری<sup>۱۰۰</sup> نزد مقام‌های نظامی چینی با نام "اولین و دومین جزایر زنجیره‌ای" شکل‌بندی شده است در واقع چگونگی پیشبرد امور را به تصویر می‌کشد، اما اینبار به گفته‌ای، منظر عملی "اولین و دومین شعاع عملیاتی" ارتش چین را به نمایش می‌گذارد.  
(با تیتر رنگی صفحه درونی مقایسه شود)

**۱۰۰** - این نقشه در این شکل از گزارش "التزام توسعه نظامی و امنیتی جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۰" وزارت جنگ ایالات متحده اخذ شده است. این به نوبه خود در آن زمان خود مตکی بر اسنادی است که از طرف آکادمی نظامی چین بعنوان مدرک درسی مورد استفاده قرار می‌گرفت.



"زنگیره اول" حوزه‌هایی را به تصویر می‌کشد که به نوعی از طرف چین قلمرو ارضی با کلیه حواشی اش مدعی آن است. "زنگیره دوم" که از ژاپن بر فراز جزایر ماریانا به طرف جزایر مارشال گسترش می‌یابد، دومین شعاع عملیاتی را به تصویر

می‌کشد که نباید در آن حرکت ناوگان چین محدود گشته و از آن جلوگیری بعمل آید و ناوگان چین به نوعی در آبهای خود در حرکت باشد. این منطقه تا "زنگیره دوم" در شرایط کنونی و در آینده نزدیک اساساً منطقه عملیاتی ناوگان چین است. ناوگان دریائی و ارتش چین در مجموع اهداف خویش را در کوتاه مدت بر "زنگیره اول" و مشخصاً در رابطه با "حل مسئله تایوان"، در میان مدت بر برتری نظامی در این منطقه تا "زنگیره دوم"، در دراز مدت بر دریای بین المللی قرار داده است. بدین ترتیب نیروی دریائی، هوائی و تسلیحات موشکی با الیوت تراز می‌شوند. یک نسل جدید از بمب افکنهای دوربرد (برای مثال B6)، مجهز به موشک ناو رزمی با برد بالا، به هر هدفی تا "زنگیره دوم" دستیابی خواهد داشت. موشک‌های میانبرد (برای مثال CSS-2، ۳، ۵) می‌توانند هر هدفی را درخششکی و دریا در این منطقه "بادقت معمول - یا هدف‌های دقیق" مورد اثبات قرار دهند.

اکنون ما به نقشه اول بازمی‌گردیم - رقابت و تصادم منطقه قرمز رنگ با خط اریب حتا برای صید ماهی نیز وجود دارد<sup>۱۰۱</sup>.

**۱۰۱** - ناوگان صیدماهی چین در اوخر سال ۲۰۱۰ دارای ۱۳۸۲ کشتی را دریبرمی‌گرفت، در میان آنها ۹ کشتی از قدرت حمل ناخالص ۱۰۰۰ تن برخوردار بودند. در آینده نزدیک باید ۳-۵ کشتی جدید با قدرت حمل بیش از ۳۰۰۰ تن و ۳۰ "کشتی ناظر" شبه نظامی، به آب انداخته شوند.

در اداره ناوگان صیدماهی گرچه اساساً برای مقاصد نظامی نیست، "مسلم است" که همچنین کشتی‌هایی که در مرحله اول برای دفاع ناوگان هنگام درگیری و تصادم هستند، وجود دارند. همچنین این کشتی‌های شبه نظامی می‌توانند، یا به حال در شرایط لزوم، حتاً به وسائل نظامی، مجهز شوند، زیرا درگیری‌ها بیشتر می‌شوند و نباید همیشه در مرحله اول یک کشتی جنگی به آنجا فرستاده شود. بدین خاطرهم کشتی‌های صیدماهی مرتباً درمانورهای جنگی شرکت می‌کنند. برای مثال در سپتامبر ۲۰۱۰ در مانور "ماموریت صلح ۲۰۱۰" سازمان همکاریهای شانگهای (SCO)، ۳۶ کشتی صیدماهی نیز در آن شرکت داشتند.

رقابت و تصادم در این منطقه در رابطه با مواد خام موجود هم وجود دارد. نقاط کوچک بنفس رنگ میدانهای نفت و گاز مناطق ساحلی را در کنار و مسیر این منطقه نشان می‌دهند<sup>۱۰۲</sup>.

**۱۰۲** - برای روشن شدن ابعاد وسعت: تنها در اطراف جزایر دیایو - Diaoyu - و سنکاکو - Senkaku - احتمالاً یک میدان گازی با وسعت ۲۰۰ میلیارد متر مکعب قرار دارد.

از میان این منطقه همچنین مهمترین راه‌های تجاری دریائی چین می‌گذرد، (هر دو به رنگ آبی روشن مشخص شده اند) که از راه ملاکا - Malacca - (برای تانکهای نفتی زیر ۱۰۰,۰۰۰ تن) از طریق این راه اکنون ۸۰ درصد تامین مصرف نفتی چین می‌گذرد، یا راه زونده - sonde - و گاسپار - Gaspar - (همچنین مناسب برای تانکهای بزرگتر) همین‌طور (برنگ آبی هاشور زده مشخص شده) راه بدل در شرق از راه ماکاسار - Macassar - و لمبوک - Lombok - و لوموک - Macassar - واقع شده است. سیاست نیروی دریائی چین در وحله اول بر مبنای حرکت از "دفاع تهاجمی ساحلی" تشکیل شده است، جائی که تا ۲۰۰۰ کیلومتر در امتداد "سواحل" جنوب کشور می‌گذرد. حتاً کنترل تمامی دریای جنوبی چین که از طرف چین غالباً تاکید می‌شود در راستای این "دفاع ساحلی"، قرار دارد<sup>۱۰۳</sup>.

**۱۰۳** - درحالی که یک آدم رند این سوال را طرح کند که "واقع" این جزایر متعلق به کیست: اساساً مسئله برسر این نیست، در این مناقشه، دفاعی هم در کار نیست. بلکه موضوع برسر اینست که قلمرو ادعایی چین بر سر منطقه‌ای بزرگ بایستی برتری چین را به نمایش بگذارد، در حالی که ویتنام احتمالاً داوطلبانه خود را بآجین بر سر جزایر سیشنا - Xisha - درگیر نخواهد کرد. بی‌جهت نبود که این "درگیری مرزی" دریایی ما برای چین سوسیالیستی ۱۹۷۶ "مسئله‌ای" را ایجاد نمی‌کرد، بلکه بیشتر از این نقطه نظر حرکت می‌شد که با کشورهای همجوار درگیر، از طریق توافق دوجانبه مسئله حل شود.

ما دیده‌ایم که در این "آبهای ساحلی" حتاً منابع غنی مواد خام و مناطق مهم ماهیگیری قرار دارند. حتاً مسئله تایوان<sup>۱۰۴</sup> در اینجا نقش بازی می‌کند.

**۱۰۴** - حتاً مسئله تایوان امروز به گونه‌ای دیگر از دهه های قبل است. در سال ۱۹۴۹ تایوان به محل فرار و پایگاه بقایای ضدانقلابیون چین تبدیل شده بود. تایوان به وسیله ایالات متحده آمریکا حمایت و مسلح شده بود، تا به ستون حمله به منطقه و سرچشمه تجاوز همیشگی و مشغول کردن دائمی تبدیل گردد. نقشه جنگی ایالات متحده آمریکا علیه چین در چارچوب استراتژی "برگرداندن به عقب" - roll back - که در آن تایوان می‌بایست یک نقش مهم بازی کند، دور می‌زد. چین سوسیالیستی به درستی تایوان را بخش جدائی ناپذیر خود دانسته و در صدد آزادی تایوان بود. این آزادی نه تنها آزادی از قلمرو تحت سلطه امپریالیسم ایالات متحده، بلکه حتا سرمایه‌داری و برگرداندن تایوان

آزاد شده به "سرزمین مادری" بود. چین اما برنامه - در شرایط مشخص آنzman - مشخصی برای آزادساختن نداشت (خارج از چند جزیره نزدیک به سرزمین چین، که به وسیله تایوان کنترل می‌شند، که همیشه به منظور محاصره و تخریب راههای حمل و نقل نزدیک ساحل بکار برده می‌شد و بخشی از آنها به وسیله جمهوری خلق چین پس گرفته شده بودند). اگر اوضاع در تایوان بدليل تضادهای دیگر یا دلایل دیگری به گونه دیگری تکامل می‌یافتد (بطور مثال یک قیام انقلابی و ضدامپریالیستی با فلجه شدن همزمانی نیروی دریائی ایالات متحده آمریکا به وقوع می‌پیوست، می‌توانست وضعیت را تغییرداده و چین می‌توانست یک رهانی نظامی احتمالی از تایوان را مدنظر قرار دهد. اما آن زمان عملاً بحث برسر این نیود که یک حمله نظامی علیه تایوان، بلکه دفاع خود را از یک حمله نظامی احتمالی از تایوان به وسیله امپریالیسم ایالات متحده آمریکا تدارک ببیند. این هرچه بیشتر هنگام قطع رابطه با اتحاد جماهیر شوروی صدق می‌کرد.

چین درگیر در جبهه‌های مختلف دیگر بود: در سال ۱۹۶۲ جنگ با هندوستان و در سال ۱۹۶۹ تحریک و جنگ با اتحاد جماهیر شوروی. در این میان چند دهه سپری شدند. استراتژی "برگرداندن به عقب" چین ایالات متحده آمریکا به شکست انجامید. بخصوص چین از سال ۱۹۷۶ سرمایه داری و درادامه امپریالیستی شد. امروز امپریالیسم قدرتمند چین در مقابل امپریالیسم کوچک تایوان در مقابل هم قرار دارد. تایوان یک کشور توسعه یافته سرمایه داری و امپریالیستی است، که بدون شک نقش نسبتاً مستغلی در آسیا بازی می‌کند و همزمان از طرف ایالات متحده آمریکا، کره جنوبی و ژاپن پشتیبانی می‌شود. این "اتحاد" اما با تغییرات وضعیت استراتژیک جهانی در آسیای جنوب شرقی شکننده شده است. هرچه خطر از طرف تایوان برای چین کمتر می‌شود، به همان اندازه کسیل نیروهای نظامی چینی علیه تایوان عظیم تر شده و به همان اندازه تبلیغات "ملی‌گرایانی" گوش خراش تر و نظامی تر می‌شود. آنچه احیاناً از طرف چین مدنظر است، یک تهاجم به تایوان است. این می‌تواند یک بورش بی‌محتوا امپریالیستی مبنی باشد. هر مسئله‌ای را می‌باشد بر مبنای محتوا طبقاتی، هر جنگ را برابر با خصلت طبقاتی و یا احزاب درگیر در آن مورد قضایت قرار داد. هنگامی که یک کشور امپریالیستی بزرگ به یک کشور امپریالیستی کوچک بورش می‌برد تا آنرا بخود ضمیمه کند، هنگامی که این بورش منجر به پیشروی و قرارگرفتن یک کشور بزرگ امپریالیستی بسوی برتری جهانی گردد و از طرف دیگر در کنار امپریالیست کوچک بخلافه امپریالیستی بزرگ دیگر را به جنگ وارد شوند، هنگامی که جنگ بلافاصله به یک رقابت امپریالیستی قهرآمیز مابین چین و ایالات متحده آمریکا (و ژاپن) گردد، این به معنی یک جنگ امپریالیستی است، با اطمینان از طرف چین، اما به احتمال زیاد از هردو طرف، و نیز باید اضافه کرد که احتمالاً یک عمل بسیار خطرناک باعوقبی غیرقابل تصور برای یک جنگ جهانی در کل خواهد بود. پس گیری دوباره تایوان به وسیله امپریالیسم چین - چه با وسائل نظامی، چه غیرنظامی - قدم بزرگ دیگری بطرف جلو برای برتری طلبی امپریالیستی و نقشه‌های توسعه طلبانه او می‌باشد. طبقه کارگر و ملت‌های تحت ستم جهان باشندی به مخالفت با این‌گونه "ازادی" تایوان، برخیزند. همچین برای طبقه کارگر و خلق چین این‌گونه "عمل ملی‌گرایانه" یک سم عظمت طلبی و از این طریق آب به آسیاب امپریالیسم چین ریختن است. اگر یک حمله به تایوان به وسیله چین انجام گیرد، همانقدر جنگی امپریالیستی است - که به بیانه "ملی‌گرایانه" - "ازاد کردن" و "به خانه برگرداندن" سرمین سویت - Sudetenland. یا حمله ناگهانی امپریالیستی فاشیسم هیتلری به اتریش بود یا "به خانه برگرداندن" وارتکاووس - Warthegau. لهستان یک جنگ امپریالیستی بود، همانند "به خانه برگرداندن" قبرس شمالی به وسیله ترکیه بود و غیره. کویین بر طبل جنون آمیز "مسئله ملی" بر نقشه جنگی امپریالیستی چین پرده می‌افکند. تبلیغات پذیرفته شده از طرف همه امپریالیست‌ها که چین در صورت "اعلام استقلال" تایوان چاره‌ای جز حمله به تایوان راه دیگری ندارد، چون خلق چین در این صورت خواستار آن است، به این تبلیغات عظمت طلبانه مربوط است. "غورو ملی" امروز چین غیر از عظمت طلبی خطرناک و تحریک جنگی نیست. جدا از خصلت طبقاتی مسئله تایوان، مسئله ملی هم تاریخ خود را دارد. اگر یک "بخش جدائی ناپنیر" طی دهه‌های متمادی در عمل به یک بخش جداشده شده باشد، مسئله ملی بهر حال زمانی خود را به یک نوستالژی "ملی" تبدیل خواهد کرد که هیچ مفهومی در مبارزه طبقاتی واقعی نداشته و خیلی ساده می‌تواند برای اهداف ارتجاعی مورد استفاده قرار گیرد. (از اینها گذشته "مقاضیان برگرداندن به خانه" دیگری مانند چینی‌های ساکن سنگاپور، مالزی، حتاً اندونزی و فلیپین وغیره وجود دارند. شاید ما بتوانیم اینجا و آنجا شاهد یک درگیری نژادی باشیم که چین نقشه‌ای برای "نیروی دفاعی" - وصلح" را "تحمیل" خواهد کرد. این روش را از آفریقا یا بالکان می‌شناسیم.

چین متناوباً قصد "برگردان به خانه" صلح آمیز تایوان خود را، بیان می‌دارد<sup>۱۰۵</sup>، همزمان اظهار می‌دارد که گزینه نظامی (به علاوه "تاكتیک" بکارگیری اسلحه‌های هسته‌ای) را منتفی نمی‌داند و تدارک برای یک حمله نظامی احتمالی اجباری به تایوان را اتخاذ خواهد کرد.

۱۰۵ - تایوان می‌باشد در صورت امکان از راه مسالمت آمیز (یعنی بدون زور نظامی) "به خانه باز گردانده شود". این هم کم هزینه و هم بامحاطه کمتری همراه است. از یک طرف فشار یا - مزیت اقتصادی همانقدر موثر است که فشار سیاسی یا سیاست در انزوا قرار دادن مثل محاصره نظامی و احیاناً تدارک برای یک جنگ "غیرقابل اجتناب" علیه تایوان. یک عامل تعیین‌کننده برای درهم پاشی "روحیه مقاومت" تایوان، بدون شک وابستگی هرچه بیشتر بورژوازی تایوان و منافع اش به اقتصاد چین است. اگر سود فراوان تراز گذشته، فوران کند، می‌توان از بعضی "صول" ملی صرف نظر کرد. احتمالاً دیر یا زود امپریالیسم ایالات متحده (و ژاپن) به علاقه‌مندان اصلی استقلال تایوان، بیشتر از خود بورژوازی تایوان تبدیل خواهد شد. (ما در بخش I به وابستگی واردات تایوان به چین و سرمایه گذاری شدید بورژوازی تایوان در چین اشاره کردیم).

اما اگر این واقعیت داشتند که حقیقت ببینند، اگر تایوان با هر نامی از چین جدا شود، یا کشور دیگری به تایوان حمله کرده و آنرا اشغال کند، یا اگر مقامات تایوان مدام از مسئله اتحاد دوباره از طریق مذاکرات صلح آمیز-رباز زنند، دولت چین مجبور می شود، کلیه شیوه های موجود موثرتا بکارگیری قهر را مورد استفاده قرار دهد... به کرسی نشاندن یک تایوان "غیروابسته" به معنی "خطر" یک جنگ جدید است. حتا در صورت یک جنگ با یا بخاطر تایوان (که از چین ۹۷ مایل (یک مایل = ۱/۸۵۲ کیلومتر) فاصله دارد) یا محاصره دریائی تایوان قبل و یا در حین چنین عملی - از دید چین - در منطقه ۲۰۰ مایلی او و نه در آبهای بین المللی، اتفاق می افتد، مسلم است خیلی نزدیک، تقریباً کار منطقه ای که ژاپن به گونه ای قلمرو خود می داند، قرار دارد. تصرف نظامی تایوان تنها یک "گزینه" مبهم نیست، بلکه ارتضی چین تادندا مسلح است و هر لحظه برای ضربه زدن در آنطرف دیگر جاده تایوان و یا دور تا دور نیروی دریائی تایوان آمده است. توازون قوای نظامی سال به سال، با وجود تمامی تسليحات ارسالی از طرف ایالات متحده، به نفع چین در حال تغییر است.<sup>۱۰۹</sup>.

۱۰۶ - فقط بخشی از توازن قوای ارتضی چین که مستقیماً مقابل تایوان مستقر است و می تواند عملیات تهاجمی بلا فاصله انجام دهد، در لشکر های پیاده نظام و زرهی تانک هر کدام ۱:۳، در بخش توپخانه ۱:۱، در بخش نیروی هوایی ۱:۱، در بخش نیروی دریائی ۲:۱ است. این مقایسه اگر مجرد در نظر گرفته شود، تمام واقعیت را بیان نمی کند، زیرا از یک طرف این مقایسه فقط بخش کوچکی از ارتضی چین (که در بخش پیاده نظام یک سوم، در بخش زرهی تانک نصف، نیروی هوایی یک پنجم...) است، از طرف دیگر ناوگان هفت ایالات متحده، ناوگان ژاپن و کره جنوبی نیز وجود دارند.

اگر حل صلح آمیز بزودی (در سالهای آینده) مشخص تر نشود، چین می تواند نه در آیندهای دور، از یک لحظه مناسب به وجود آمده (یک فرصت یا دستاولیز موجود همراه ضعف لحظه ای امپریالیسم ایالات متحده و یا یک سونامی و یا چند انفجار هسته ای در ژاپن..) استفاده کند.

چین هدف سیاست ناوگان خویش را دسترسی آزادانه به آبهای جهانی قرار داده است، در صورت امکان با اجتناب از باریکه های مختلف دریائی که در صورت بروز جنگ می تواند به راحتی توسط دشمن مسدود گردد. این حتا به طرف اقیانوس هند نیز صدق می کند. بدین خاطراهمیت کنترل منطقه در حوالی اندونزی "دسترسی آزادانه به دریای آزاد" چه از نظر اقتصادی و چه از نظر نظامی از اهمیت بالائی برخوردار است. اینجا شاهرگ تامین مواد خام و جریان تجاری است. ادعای سلطه بر تمامی دریای جنوبی چین و حضور نظامی فرای آن را به طرف خلیج بنگال و اقیانوس هند ادامه خود را منطبق در "زنگیره مروارید" (حلقه سرخ) نامیده شده از جانب چین از پایگاه های ناوگان او می یابد: "زنگیره مروارید" از جزیره هینان- Hainan- آغاز شده فرای کامبوج، میانمار (بالا دست جزیره کوکو)، بنگلادش، (چیتاگونگ)، سیرلانکا (هامبان توتا)، ماداوهی (ماراوه)، پاکستان (گوادر) و به طرف خلیج عدن و بندر سودان ادامه می یابد. قدم بعدی یک پایگاه در ایران یا یک جزیره نزدیک (در این مورد گفتگوهای وجود داشته و دارد)، در شبه جزیره عربی یا در شاخ آفریقا خواهد بود. چین در اینجا سر سختانه به دنبال یک پایگاه است و کوشش به عمل می آورد که این کشورها را بدام بیندازد که یا نیروی دریائی اش از این پایگاه همه منافع دریایی ما و منابع نفتی ساحلی و گازی کشور مهمان را در مقابل دیگر علاوه ممندان و حتا در مقابل دزدان دریائی "مور دحمایت" قرار دهد، یا اینکه کشور مهمان بتواند از پایگاه چینی استفاده کند.<sup>۱۰۷</sup>.

۱۰۷ - برای مثال چین در مقابل اهدای یک پایگاه نظامی از طرف کامبوج در سال ۲۰۰۷، ۹ فروردین قایق کشت زنی به این کشور برای مراقبت از تجهیزات استخراج ساحلی او در خلیج تایلند، هدیه کرده است.

حق لنگرانداختن (اما تاکنون نه حق پایگاه نیروی دریائی) در کشور های دیگر نیز، برای مثال در کوبا و ونزوئلا، وجود دارد. در نهایت سیاست چین، که همانند دیگر اهداف "مثبت" مهم، محدود کردن فضا و امکان آزادی حرکت رقبا، یعنی ایالات متحده و در مرحله دوم امپریالیسم ژاپن را هدف قرار داده است (وحتا مسلمان کره جنوبی، تایوان وغیره). این امر به همان اندازه نیز باعث نگرانی شدید امپریالیسم ایالات متحده است.

نقشه همچنین عناصر جغرافیائی مهم دیگر خطوط اریب ارغوانی رنگ دریک "دالان" برای مثال کوشش چین برای یافتن یک بدیل، هنگام مسدود کردن این و یا آن تنگه دریائی و یا ساختن مسیر های تامینات در خشکی و گسترش بیشتر آن را، نشان می دهد. قبل از همه درخششی (خط لوله نفتی و راه آهن) از کومینگ (بندر رودخانه ای، دریونان - Yunnan- یکی از استانهای چین - م) به طرف میانمار و گسترش ظرفیت بندر دریاچه عمیق (بندر سیتوه - Sittwe) که از طریق آن اقیانوس هند، در صورت اجتناب از تنگه ها در منطقه آسیای جنوب شرقی، قابل دسترسی است. همچنین ساخت یک کanal از میان ایستموس - Isthmus - (تنگه درخششی) از کرا - Kra- (تایلند/میانمار)، قابل ذکر است.<sup>۱۰۸</sup>

۱۰۱ - ضمناً این راه آبی نو در منطقه‌ای ساخته می‌شود که در آن مقاومت مسلحانه شدید ملیتهاي بومي *autochthon* عليه بزير سلطنه کشاندن خود توسط دولت مرکزی تايياند در جريان است.

ترغيب ويرداخت هزيyne ساخت خطوط راه آهن از طرف چين وگسترش آن در منطقه آسياي جنوب شرقى و همچنين (در نقشه مشخص نشده است) خط لوله نفتی از شمال چين (داگینگ - Daqing) به طرف سibirی و از سينجيانگ - Xinjiang- به قزاقستان و در ادامه به طرف کشورهای آسيای مرکزی تا تركمنستان که حاکی از يك بدیل تامین نفت و گاز در این منطقه و روسیه می‌باشد را، هدف قرار داده است. و مسلم است که چين تلاش می‌کند استخراج نفت و گاز ساحلی در آسياي جنوب شرقى را به جريان بیندازد.

درکل اين نقشه بهتراز هزارکلمه رقابت شدید بين ایالات متحده و امپرياليسم چين را نشان می‌دهد و به روشنی آشکار می‌گردد که چگونه بازيگران اصلی امپرياليسم در آسيا روبرو هم ایستاده‌اند.

فرای تمام اينها، درباره "بخانه برگرداندين" تايوان، بخود ملحق کردن تعدادی از جزایر، سلط بردریای چين و تمامی آسياي جنوب شرقى، آزادی رفت و آمد به دریای آزاد، امنیت و تسلط راههای دریائی به خاور نزدیک، آفريقا و اروپا و غيره. - فrai تمام اينها، چين هدفمندانه قدم به قدم در راه شرکت در مبارزه غيرقابل اجتناب برای تسلط جهانی گام برمی‌دارد. بدون شک در حال حاضر تسلط بر آسياي جنوب شرقى همراه وسعت دریائی اين مناطق، الويت نخست را دارد. در واقعیت چين برای جهش به سمت تسلط جهانی خويش، باید در قدم اول در صدد ایجاد امنیت منطقه ۲۰۰۰ کيلومتری دور تايوان و زنجيره جزایر و منابع موجود در آنجا را برای خود تامين کند. اما سياست نظامی - و مشخصا سياست نيروى دریائی امروز اهدافي بيش از اينها را در نظر دارد، يعني برتری ایالات متحده آمریکا را ابتدا در آسياي جنوب شرقى، سپس بر سر تمام آسيا و در آخر در تمامی جهان به مناقشه بکشاند. اين برنامه‌ای کوتاه مدت نیست، اما چين معروف به داشتن "نفس طولانی" است و در نظر دارد تا سال ۲۰۲۰ بخشی از اين راه را بپیماید.

## نيروى دریائی و سياست آن

نيروى دریائی، مرکز تقل جاهطلبی نظامی امپرياليسم چين است. دلایل مهم بسياري برای اين ناوگان جنگی وجود دارد. اين با آسيب‌پذيری شدید استراتژيکي چين از وابستگی بالاي آن به راههای آبی منطقه آغاز شده و فrai آن دير يا زود "حل مسئله تايوان" تا ادعای ارضی بر تامامي دریای جنوبی چين و توسعه برتری طلبی قدرت جهانی ادامه می‌يابد. مسلم است که ناوگان (دریائی) می‌تواند قدرت خويش را تنها در ارتباط با به خدمت گرفتن ديگر نيروهای نظامی(هوائي، سلاحهای موشكی، اسلحه‌های ماهواره‌ای، حمل و نقل جهانی و...) توسعه وگسترش دهد و از طريق "قابلیت عملیاتی يکپارچه" آن را تکامل دهد که (نيروى دریائی) هسته مرکزی آن است.

نيروى دریائی چين در سال ۲۰۰۸ (قابلیت حمل و نقل ثبت شده ناخالص به ۳۴٪) سومین قدرت جهانی بود:

ایالات متحده آمریکا:	۲,۹۰۰,۰۰۰
روسیه:	۱,۱۰۰,۰۰۰
چين:	۸۵۰,۰۰۰
انگلستان:	۴۷۰,۰۰۰
ژاپن:	۴۳۲,۰۰۰
فرانسه:	۳۰۷,۰۰۰
هندوستان:	۲۴۰,۰۰۰
ایتالیا:	۱۴۳,۰۰۰

- منبع: "لوموند دیپلماتیک" (سپتامبر ۲۰۰۸): "جاماطلبی دریائی چین"

در این میان طبق برآوردهایی به مقام دوم ارتقاء یافته، یا به حال نزدیک به آن است.

چین ساختارنیروی دریائی خود را در دهه‌های اخیرشیدا تغییر داده است. تعداد قایقهای دفاعی به شدت کاهش یافته است، اگر به نصف نرسیده باشد (ولی در عین حال مدرنتر شده و به موشک‌های هدایت شونده مجهزگردیده‌اند وغیره)، درحالی که هم‌زمان نیروی دریائی و در این چارچوب بخصوص سلاحهای زیر دریائی اجبارا گسترش یافته اند.

ناوگان جنگی چین<sup>۱۰۹</sup> در سه ناوگان یا فرماندهی سازماندهی شده‌اند: ناوگان شمال (قرارگاه اصلی در Qingdao)، ناوگان شرق (Ningbo) و ناوگان جنوب (Zhanjiang). تعداد نفرات آن ۲۱۵,۰۰۰ نفر را بالغ می‌شود. هر سه ناوگان همچنین دارای هواپیماهای جنگی هستند. ناوگان درکل از ۷۴ کشتی (۲۵ ناوشکن و ۴۹ ناوچه)، ۶۰ زیر دریائی، ۲۲۵ کشتی حمل نیروی دریائی (در میان آنها ۵۵ کشتی سنگین و نیمه سنگین)، ۶۵ کشتی مین کزار، ۲۳۰ قایق نگهبانی (در میان آنها ۸۵ فروند مجهز به موشک انداز) و ۱۶۰ کشتی تدارکاتی. مسلم است که به آنها دسته‌های متناسب حمل نفرات پیاده نظام با ۸۰۰ هواپیمای نیروی دریائی اضافه می‌شوند. تعداد بیشمار کشتی حمل نیرو با هدف الحق تایوان و جزایر بیشمار با گروهی از جزایر در دریای جنوبی چین و فراتر از آن را به روشنی آشکار می‌سازد. این اما برای اشغال یک سرزمین خارجی زود یا دیر، ضروری است. برای اینکار خارج از بمباران هوائی، که هدف آن خسته کردن طرف مقابل را دارد-Reifschießen-. در وحله نخست به نیروی پیاده نظام دریائی و نیروی دریائی ("دوزیستی") (قایقهای حمل پیاده نظام و غیره) بکار می‌آید. این آخری به اندازه کافی قوی است، تا تمامی لشکر پیاده نظام و گردان تانک را پیاده کند.

۱۰۹ - این داده‌ها وکلیه آمار در مورد قدرت ارتش، تا آنجانی که چیز دیگری بیان نشده باشد، از گزارش سالانه وزارت جنگ ایالات متحده به کنگره بر ارتباط با "تحولات مربوط به توسعه نظامی و امنیتی جمهوری خلق چین ۲۰۱۰" اخذ شده است. هرچند که اینجا می‌تواند بخش‌هایی - ونه آمار، که هنوز باقیستی مورد بررسی قرار گیرند، بلکه بیشتر داده‌های مربوط به نرم افزار بیش از حد غلوامیز به نظر بیایند، هرچند هنگام مطالعه (وحتا در مقایسه با دیگر منابع) به نظر نمی‌رسد که بورژوازی ایالات متحده خواسته باشد در این گزارش جعل شده که خود تولید کرده، بطور واقعی و متعادل درباره قدرت وضعف ارتش چین خود را مطلع گرداند. اینکه چین هرسال این گزارش را "اغر ار آمیز" تلقی کرده و مورد نقد قرار داده است، کشمکشی سیاسی است. بهرحال برای ما تعداد تانکها - هواپیماها، مهم نبوده، بلکه ماهیت امپریالیستی و سیاست جهت گیری نظامی چین مد نظر است.

تسليحات زیردریائی نقش مرکزی را بازی می‌کنند. چین دارای ۵۴ زیر دریائی با موتور گازوئیلی و ۶ زیردریائی با نیروی انرژی هسته‌ای (آخری با برد زیاد اتمی، بدون ایستگاه پرتاب و یا تدارکات نیروی دریائی) است. ۲۰ زیر دریائی دیگر اکنون در دست ساخت است. این زیر دریائی‌ها بخشا در پایگاه‌های زیرزمینی با محافظت زرهی هستند، در میان آنها پایگاه جدید سانیا - در جزیره هاینان - Hainan. قرار دارد.

یک ناو هواپیمابر که با انرژی هسته‌ای کار می‌کند در دست طراحی و به احتمال قوی در حال ساخت است. حتا یک ناو هواپیمابر از روسیه خریداری شده در حال "آماده سازی" و مجهز شدن به هواپیما است و باقیستی از سال ۲۰۱۱ آماده عملیات باشد. هواپیمابرها - به زبان نظامی - مهم برای دخالت با تسلط بر "منطقه عملیاتی" دور دست، وسعت بخشیدن به "دایره عملیاتی" و پیشبرد "بردارهای عملیاتی" است. این برای مناطق مشخصی صادق است، البته نه در همه جا که در آنها احتیاج به استحکامات پایگاهی است - در این زمینه چین هنوز خلی عقب بوده و می‌باشد آنرا بسرعت جبران کند، هم در خلیج عدن، هم در آفریقا، جائی که سیاست نؤلیبیرالی اقتصادی نو مستعمراتی، بسرعت در حال نظامی شدن است. بدین خاطر اظهارات منطقی دو دریاسالار و وزیر جنگ چین در سال ۲۰۰۹: "چین در صدد توسعه ناوگان هواپیمابر خود می‌باشد... چین تنها ملت بزرگی است که از ناو هواپیمابر محروم است ... چین نمی‌تواند برای همیشه بدون ناو هواپیمابر باقی بماند... چین در موقعیتی است که می‌تواند ناو هواپیمابر بسازد. این محتاج قدرت اقتصادی و فن‌آوری است. با توجه به سطح توسعه کشورمان فکر می‌کنم که ما این قدرت را دارا هستیم." وزارت جنگ ایالات متحده از این حرکت می‌کند که ساخت اولین ناو هواپیمابر با فن‌آوری و تولیدات کامل تکنیک کامل چینی حداکثرتا سال ۲۰۱۵، و یا زودتر به خدمت گرفته خواهد شد و چین تا ۲۰۲۰ دارای تعداد زیادی از این نوع ناو هواپیمابر خواهد بود.

و سعیت بخشیدن منطقه عملیاتی، گسترش بردارهای عملیاتی وغیره - این به حال آرزوی سیاست نظامی و نیروی دریائی چین حول کرده زمین است. در این زمینه نیز هنوز جبران عقب ماندگی فوق العاده و تکاملی در مقایسه با رقبی خود ایالات متحده وجود دارد. هنوز هواپیماهای دور پرواز زیادتر با شعاع پرواز ساختگیری هواپیماها در آسمان به حال احتیاج به پایگاه

های تدارک سوخت و درحقیقت قبل از همه به پایگاههای زمینی است! ارتباطات - و جهتیابی ناوبری<sup>110</sup> همراه فن آوری هدایت کننده، حتا شاید تدارکات حمل و نقل مسافت دور (به گونه ای که مثلا بتوان یک تیپ زرهی تانک را سریعا با نیروی هوائی جابجا کرد) و به احتمال قوی حتا کارهای بیشتری. اما چین بدبان این اهداف مصممانه و باشتابی زیاد عمل می کند.

۱۱۰ - چین برروی تکامل بیشتریک سیستم هدایتی ارتباطی، تجسسی- مکاتباتی - ریبایب - همپراز با سیستم عملیاتی ناتو کار می کند (برزمنه اطلاعات بدست آورده شده از منابع متعدد، در میان آنها ماهواره نظارتی، هوایپماهای آواکس وغیره). مبنای حرکت برای آن یک سیستم ارسال شده به وسیله فرانسه بود.

در منطقه اقیانوس آرام ماشین جنگی دریائی چین قبل از همه در مقابل ناوگان هفتم ایالات متحده قرار گرفته است. فرماندهی آن سالهاست که در صدد تقویت آن بوده و امید دارد که تاسال ۲۰۲۰ زیردریائی های نیروی دریائی اش از قدرت آتش عملیاتی ایالات متحده آمریکا در اقیانوس آرام سبقت بگیرد. این می تواند (به دلایل علیق قابل درک) کمی اغراق آمیز به نظر آید، حتا چنین قیاسی از نقطه نظر کیفی مشکل است، اما بهر حال نشان از جبران عقب ماندگی شدید و پیشی گرفتن چین در مقابل ایالات متحده آمریکاست. به نظر دریاسالار نیروی دریائی، یانگ یی - Yang Yi، ایالات متحده آمریکا "نتها کشوری است که می تواند منافع امنیتی چین را به خطر بیندازد". او به روشنی نزاع برس تایوان (همچنین با استفاده از سلاحهای اتمی) را به این "منافع امنیتی" گره می زند. دریاسالار ادامه می دهد: ژاپن برای این کار از امکانات "نظمی" برخوردار نیست، هندوستان از چین می ترسد، و روسیه هیچ انگیزه ای ندارد". با این وجود چین باستی در از اوضاع تدارکات جنگی اش حتا ناوگان دریائی هند، ژاپن و روسیه را مورد توجه قرار دهد. در شرایط کنونی تنشهای شدیدی بین ژاپن و چین موجود است، اما با هندوستان یک سیاست اجتناب از هرگونه تنش و درگیری برقرار است. از سال ۲۰۰۵ حتا مانورهای مشترک با ناوگان دریائی هندوستان انجام می گیرد. هندوستان دخالتی در دریای جنوبی چین و یا اقیانوس آرام نمی کند، اما خلیج بنگال و امتداد سواحل غربی خود را بعنوان "دریای ما" می داند. کشورهای دیگری نیز مانند اندونزی، مالزی، سنگاپور با توجه به توسعه و رشد خطر جنگ در آسیا جنوب شرقی شدیدا در حال توسعه تسليحات ناوگان دریائی خویشاند.

طرح "فن آوری بالای دریائی ما" در واقع در سال ۲۰۰۰ در دستورکار قرار گرفت و از همان زمان مرتبا به روز شده و دستور کارش براین هدف قرار دارد که قبل از هر چیز راه تکاملی ای را طی کند که کلیه حوزه های اصلی و بهترین طرح های تسليحاتی چین را در بر می گیرد:

- زیردریائی هایی با برد باز هم بیشتر، قبل از همه با سوخت هسته ای

- مجهز به موشک های متوسط و بلند برد

- تکامل هرچه موثر تر از درافکن ها در عمق زیاد دریا

- ساختن ناو های هوایپیمابر

- شکل دادن به واحدهای ناوگان های عملیاتی در سطح جهان

- تضمین تدارکات جهانی یک سیستم تجسسی، اطلاعاتی و ردیابی

- تضمین تدارکات جهانی از نقطه نظر موجودی، تامینات، تعمیرات، نجات<sup>111</sup> وغیره

۱۱۱ - به تازگی نیروی دریائی جنگی چین "کشتی های در مانگاهی بسیار بزرگ" را به کار گرفته است. این بدان معنی است که موضوع کاملا جدی است.

از دید استراتژیک برای ناوگان جنگی دریائی چین اهداف زیر تعریف شده اند:

- "توسعه" "استراتژی بازدارنده" از طریق "استراتژی ضربات مقابل" یعنی در متن ساده: تدارک عملیات تهاجمی استراتژیکی

- توسعه و کنترل "مناطق عملیاتی" و "خطوط ارتباطی" در آبهای جهانی

- فراهم نمودن آمادگی عملیاتی " در آبهای دور دست"

- شرکت در "عملیات هماهنگ" با دیگرقوای نظامی(نیروی هوائی، تسلیحات موشکی استراتژیکی، ...)

چین نیروی دریائی جنگی خود را برای مبارزه‌ای که آغازگشته و تسلط بر مناطقی حتا فرای منطقه آسیای جنوب شرقی به طرف بیرون آمده کرده و بدنبال این هدف است که در مبارزه برای تسلط بر جهان دخالت نماید.

تا اولين درگيری جنگی، نیروی دریائی جنگی چين تا آنجا که امكان دارد، درحقیقت نه تنها درمنطقه هژمونیک "مادری" اش، بلکه در سراسر جهان به تمرین مشغول است. او همچنین درمانورهای مشترک جنگی بانیروهای دریائی خارجی شرکت کرده و از آبها و سواحل خارجی (همچنین امپریالیستها) دیدن می‌کند و دریاهای جهانی را در می‌نوردد. او همچنین با ناوگان و ناوچه در مبارزه علیه دزدان دریائی "نزدیک سومالی شرکت دارد. آنجا همیشه دو تاسه ناوچه یا ناوگان و کشتی تدارکاتی در کل با ۷۰ خدمه و ۷۰ نفر "نیروی ویژه برای مداخلات ویژه" وجود دارند. این اولين باری است که نیروهای نظامی چینی در مبارزه عملی واقعی در خارج شرکت دارند. کشتی‌های جنگی هر چند ماه یکبار تعویض می‌شوند که از یک طرف بسیاری ازانها می‌توانند ماموریتهای هوائی و جنگی را مشاهده کنند و از طرف دیگر هنگام دیدار پایگاههای خودی و خارجی و بنادر، حین رفت و آمد همه جا حضور خود را نشان دهند.

حتا قدرت چین در به اصطلاح ساخت کشتی‌های غیرنظمی یا صنعت کشتی‌رانی غیرنظمی هنوز هم قابل ذکر است. این برای کشوری که ۹۰ درصد صادرات و واردات خود را از راههای دریائی انجام می‌دهد، معمولی است. صنعت ساخت کشتی و کشتی‌رانی بیش از ۱۰ درصد تولید ناخاص ملی را تشکیل می‌دهد و ۷ بندر از ۲۰ بزرگ جهان، چینی است. چین ظرفیت خود را، از کشتی سازی تا بنادر دریائی و رودخانه‌ای به شدت گسترش می‌دهد. در شرایط کنونی چین دومین مقام را داراست و در صدد است تا سال ۲۰۲۰ به بزرگترین کشتی‌ساز دنیا تبدیل شود. این بخش قبل از همه از دو انحصار غول پیکر، شرکت کشتی سازی ملی چین - CSSC - و شرکت صنعت کشتی سازی چین - CSIC - تشکیل یافته است. فعلاً بدین سان است - گذشته از این که هنگام جنگ کشتی‌های غیرنظمی نیز از طرف ناوگان جنگی بکار گرفته شده، مجهز شده، پوشش زرهی یافته، مسلح شده و آمده می‌شوند - "مرز" بین تولیدات غیرنظمی و نظامی به شدت ناروشن است. همه کشتی‌ها در این کشتی سازی‌ها ساخته می‌شوند و بنادر هم از طرف همه اینها مورد استفاده قرار می‌گیرد و غیره. حتا این را باید در بررسی قدرت نیروی دریائی چین مورد توجه قرار داد.

## تسلیحات دیگر

ما در اینجا - قصد نداریم که یک بررسی جزء به جزء ظرفیت نظامی چین و حتا نه یک مقایسه ظرفیت نظامی آنرا بادیگر رقبای امپریالیستی اش انجام دهیم - گذشته از اینکه حدوداً بر نیروی دریائی و سیاست نیروی دریائی چین ازنزدیک پرتو می‌افکنیم، تا جهت سیاست نظامی او را بهتر به تصویر بکشیم. طبعاً جالب می‌بود، انواع مختلف زیردریائی، نیروی زرهی جنگی یا - بالگردانهای جنگی زمینی یا انواع موشک‌انداز و سیستم‌های هدایت‌کننده آنها را بایکدیگر مقایسه می‌نمودیم، ولی ما را از مطلب اصلی، یعنی به نمایش گذاشتن پیشرفت نظامی چین امپریالیستی، دور می‌کرد و فایده‌ای هم برای هدف ما نداشت.<sup>۱۱۲</sup>

۱۱۲ - حتا اگر ما مایل بودیم، موضوع به سادگی قابل بررسی نبود. در عین حال بی معنی است اگر تعداد سربازان یا دستگاه‌ها، خود را مشغول کنیم، برای اینکه دوباره با اشاره بر کمبود احتمالی تکنولوژی واقعی وغیره محدود سازیم. اولاً مجبور به تخمین و گمانهزنی هستیم. "پیام هشدار دهنده" فرماندهی ناوگان هفتم آمریکا شاید گاهی بتواند بی‌اندازه **غلوا میز باشد**، درحالی که عده ای از جنگجویان مسیحی - با خطر ارتش آلمان شاید نتوانند اصلاً تصور آنرا داشته باشند که به جز آلمان هیچ جای دنیا بتواند فن‌آوری بالا "کار ارزشمند" ارائه دهد، چه رسد به چین! ثانیاً اینکه چین این یا آن تعداد زیاد تانک را دارد، اگر نتوان سلاح‌های زرهی را نه فقط از نظر کیفی و قبل از همه در ارتباط با دیگر سلاح‌ها، - تدارکات و ارتباطات اطلاعاتی - رديابی مورد قضاؤت قرار داد، اصلاً مطلبی را بیان نمی‌کند. ثالثاً بسیاری از سلاح‌های توسعه یافته مدرن چین هنوز آزمایش‌های عملی نسبتاً کمی را پشت‌سر گذاشته‌اند، بهره‌حال در عمل واقعی و مداوم، تاکنون ما از نتیجه کار اطلاعی نداریم. رابعاً بسیاری از این مقایسه‌های فن‌آوریها و ارزش‌گذاریها فقط "فترت مطلق"، "دقیق" بودن وغیره سیستم تسلیحاتی خرافی بورژوازی را منعکس می‌کند. مگرندیم که چگونه ایالات متحده آمریکا با تمامی فنون مدرن خویش در عراق، با بر جای گذاشتن یک میلیون قربانی غیرنظمی، متهم یک شکست شدید شد؟ / یا اینکه چه مزیتی یک هوایپمای فوق العاده عالی دارد اگر با سرنگونی سه فروند از آنها بوجه سالانه تیبه‌شان را مصرف کرده باشند و بین خاطر مجبور به خارج کردن آنها از عملیات جنگی گردید. (در حقیقت از صحنه نبرد واقعی و نه استفاده از آن برای بمباخته از ارتفاع ۶ کیلومتری دریک نقطه‌ای!) خلاصه و مفید: در این بررسی چین نگاه جزء به جزء نظامی جائی ندارد).

آنچه که به ما مربوط می‌شود، این است که برای ما روشن باشد که داستان عقب‌ماندگی ارتش چین همان اندازه نادرست است که عقب‌ماندگی ساختار اقتصادی و - صادرات چین و اینکه این کشور مدت‌هاست سبقت‌گیری موقفيت‌آمیزی را مشخصا در زمینه فن- آوری "رایانه‌ای" ارتش خود، آغاز کرده است.

هدف این بررسی اینست که سایه روشن‌های سیاست نظامی چین را مشخص کرده، شرایط لازمه، پارامترهای عملی آن، اهداف و نقشه استراتژیکی تهاجمی آنرا بررسی کرده و نشان دهیم که چگونه چین خود را در همه سلاح‌ها و در تمامی خطوط در پیشبرد جنگی بین المللی باهدف شرکتی قدرتمند در مبارزه برای برتری جهانی، آمده کرده است.

بنابراین ما در رابطه با انواع سلاحهای دیگر (به غیراز ناوگان نیروی دریائی) کوتاه بیان می‌کنیم.

تسليحات موشکی: ارتش چین در شرایط کنونی بطور عمده دارای بیش از ۱۰ و در کل ۱۱۰ نوع موشک است که بخسا به طرز تعديل یافته شده ساخته شده اند و بنابراین بسیار قابل انعطاف بوده و نسبتاً ارزان تولید می‌شوند، از سلاحهای تاکتیکی و موشک-های زمین به هوا تا قاره پیما و سلاحهای موشک‌انداز با محاسبه مدار را شامل می‌شوند. - تا آنجائی که عنانی شده است - ۷۰-۸۵ موشک دورپیرواز - و قاره پیما (در بین آنها ۳۰-۴۵ فروند با برد بیش از ۱۱ کیلومتر)، ۲۸۵ - ۵۹۵ موشک میان-برد، ۱۰۵۰-۱۲۵۰ موشک کوتاه برد و ۵۰۰ موشک زمین به هوا. دور پیرواز ترین موشکهای قاره پیما (۲۰ عدد) با بردی بالای ۱۳,۰۰۰ کیلومتر، می‌توانند به کلاهک هسته‌ای مسلح شده و کلاهکی به وزن ۲ تن را حمل کنند. تعداد موشک‌های میان-برد در سالهای آینده باقیستی دو برابر شود. یک بخش قابل ملاحظه موشک‌های کوتاپیرد، با برد ۳۰۰ تا ۶۰۰ کیلومتر در سواحل مقابله تایوان مستقر شده اند. در حال به تعداد آنها حداقل ۱۰۰ عدد اضافه می‌شود. همچنین تسليحات موشکی ضد موشک نیز به همین بخش تعلق دارند. سلاحهای موشکی، خیلی مدرن بوده و مطلقاً "state of the art" (در سطح بالای جهانی) قرار دارند. وزارت جنگ ایالات متحده مسلم می‌داند: "چین فعلی ترین طرح موشکهای زمین به زمین - و زمین به هوای جهان را دارد. او موشک‌های تهاجمی تکامل داده شده و مدل‌های جدید و متنوع را آزمایش کرده و واحدهای بیشتری را مستقر کرده، کیفیت بعضی سیستمهای موشکی و روش پرتاب ضدموشکی را تکامل داده است... چین سیستم‌های پیشرفته تسليحاتی را تولید می‌کند و بعضی سیستم‌ها، بخصوص تسليحات موشکی، می‌توانند با سیستم‌های جهانی مطابقت کنند." بخصوص دونگ فنگ - Dong Feng DF-21D جدید <sup>۱۱۳</sup> توجه متخصصین نظامی را بخود جلب کرده است<sup>۱۱۴</sup>.

۱۱۳ - دونگ فنگ DF-21D ارزش آن را دارد که کوتاه به آن بپردازیم. این یک موشک دومرهایی ، مستقر در زمین است "در مرحله نهانی قابل کنترل" ، بدین خاطر خیلی دقیق قابل کنترل بوده و مسیر پرواز غیرقابل ردیابی برای دشمن را دارد. کنترل از طریق ماهواره از طریق هوایپیماهای بدون سرنشین و یا رادار انجام می‌گیرد. او با سرعتی بسیار بالا پرواز کرده (حداقل ده برابر مدل‌های قبلی خود) و برد آن تا ۳۵۰ کیلومتر است. قدرت تخریبی بالائی (همچنین ضد زره) داشته، در حالی که می‌تواند بارپرتابی تا ۲ تن را حمل کرده و به کلاهک‌های مختلف مسلح شود. ویلارد- Willard - دریاسالار ایالات متحده، آن را به عنوان "تابوکننده کشتی" می‌نامد، زیرا این موشک می‌تواند یک ناوهوایپیمار را با یک ضربه غرق کند. از این طریق "تمامی توازن قوای خود را به اقیانوس آرام منتقل می‌کند". بهر حال به زمان آزمایش احتیاج دارد، تابتواند بحکم کنترل آنرا تکامل دهد، گرچه این می‌تواند از طریق استفاده از موشک‌های بیشتری جبران شود. بهر حال بدین وسیله امکان جابجای سریع نیروهای ناوگان ایالات متحده، همچنین ناوگان هوایپیمار هفت مرتبه را بسیار دشوار می‌سازد.

۱۱۴ - حتا توجه ماهنامه نظامی اتریش را. ارتش اتریش به عنوان متخصص موشک و ناوگان؟ گشته از اینکه می‌توان از چیزی سررشه داشت بدون اینکه عمل آنرا انجام داده باشیم، افسران اتریشی از مدت‌ها پیش در چارچوب آموزشی خود حتا آموزش‌های تئوری و عملی را در ناوگان جنگی آلمان می‌بینند. این باید آنها را برای رهبری کماندوئی دخالت‌های بین المللی (برای مثال در چارچوب نیروهای مشترک ناتو و گروه‌های نبرد اتحادیه اروپا) آماده سازد.

کلاهک‌های هسته‌ای: چین دارای ۴۰۰ کلاهک اتمی است<sup>۱۱۵</sup> و همانگونه که نشان داده شد، همچنین دارای سیستم‌های حمل کننده‌ای است که می‌تواند آنرا به مدار و یا به طرف ایالات متحده آمریکا هدایت کند. بدین وسیله چین بعداز ایالات متحده آمریکا و روسیه(هر کدام حدود ۱۰,۰۰۰ کلاهک) سومین نیروی اتمی جهانی است. تسليحات اتمی بر توازن همسایگانی چون روسیه، ژاپن و هندوستان تاثیر دارد. این اما حتا تاثیر قابل توجه تسليحات استراتژیک و از آنجا حتا سلاح‌های تاکتیکی برای شرایط درگیری‌های جنگ واقعی را نشان می‌دهد که چگونه برای مثال نبرد بر سرتایوان یا دریای جنوبی چین می‌تواند بوقوع پیوندد<sup>۱۱۶</sup>.

۱۱۵ - موسسه صلح استکهم در مقابل آن " فقط" از موجودی " با اطمینان " ۲۴۰ کلاهک حرکت می‌کند؛ براین اساس چین در رتبه چهارم بعداز فرانسه (با ۳۰۰ فروند)، اما حتاً جلوی انگلستان (با ۲۵۵ فروند) قرار دارد.

۱۱۶ - تسلیحات اتمی امروز اغلب به عنوان "آخرین وسیله" و عمل‌همچون نابودی جهان در نظر گرفته می‌شوند. به این اشاره می‌شود که - به غیر از هیروشیما و ناکازاکی - بیگر به کار گرفته نشده است. شایع پراکنی می‌شود که این به معنی خودکشی محض است. و این درست توسط کسانی شایع می‌گردد که ۳۵ سال پیش درواقع به "هراس انگیز" بودن آن، اما به گونه‌ای حتاً به معید بودن "تعادل اتمی" بین ایالات متحده آمریکا و سوری شایع بعنوان آورنده صلح نظاره کرد و با تمامی دروغپردازی‌های آنها برای به اصطلاح تعديل تسلیحاتی وغیره همراهی می‌کند. علاوه‌بر آن زمان این دو قدرت امپریالیستی خود را برای یک درگیری بزرگ آماده کرد بوند و هیچکس نمی‌داند که آیا در هنگام این درگیری می‌توانست از سلاح اتمی نیز استفاده شود. این عملی نشد، زیرا سوری در اثر تضادهای درونی خویش و برآشتفتگی توانایی‌هایش از هم پاشید. بر عکس تبلیغات - "نابودی جهان" آن زمان نه تنها "بمبهای عظیم، می‌توانست تمامی زندگی را در کره خاکی نابود گردد" ، بلکه همچنین سلاحهای "ناکنیکی" اتمی، "سلاحهای نبرد زمینی" آنگونه که ارتش می‌گویند، تکامل یافته بودند. (عدمی از معاصران پیش‌شاید هنوز جنبش‌های اعتراضی و مقاومت علیه اسرار این بمبهای فلک‌کننده اعصاب" در اروپا را به خاطر بیاورند.) درواقع سلاحهای تاکنیکی نیز تاثیرات اشعه‌ای، امواج فشار و توب آتشین را، اما در شعاعی محدود دارا هستند. چرا نبایستی اینگونه سلاحها به کار گرفته نشوند؟ سلاحهای اتمی برای ارتش یک سلاح معمولی است، همانگونه که در زرادخانه‌های امپریالیستی‌ها وجود دارند و سلاح‌های تاکنیکی حتاً یک "سلاح نابودی جمعی" نیستند. "در هنگام خطر و حادثه ناچاری" باید بر روی استفاده از آن حساب کرد. بدین جهت اطمینان دادن رژیم کنونی چین مبنی بر اینکه هرگز اولین استفاده کننده سلاح اتمی نخواهد بود، یک تقلب واقعی است و همان‌قدر ارزش دارد، که در حال ساختن سوسیالیسم بوده و برای صلح جهانی مبارزه می‌کند یا "عملیات خستگی ناپلین" ایالات متحده آمریکا برای دمکراسی. (درست بر عکس اعلام مشایه هنوز دولت سوسیالیستی جمهوری خلق چین در سال ۱۹۶۴ قابل ارزش می‌باشد. آن زمان هم شوروی در شمال و هم هندوستان در جنوب مرتبیاً به درگیری‌های مزدی و جنگی تحریک می‌کرند و دولت چین می‌خواست به هردو بفهماند که اولاً قصد حمله‌ای را ندارد، ولی هنگامی که ناچار شود، می‌داند چگونه از خود نفاع کند.

فضانوردي و سلاح‌های ماهواره‌ای: چین حدود ۱۰۰ ماهواره ارتباطاتی، تجسسی و ردیابی را تکامل داده، تولیدکرده و با تمامی سیستم حمل کننده لازم به مدار زمین فرستاده است تا نه تنها به وسیله آنها دشمن را تحت نظر تجسسی و جاسوسی قرار دهد، بلکه حتاً بتواند ارتباطات نظامی کسب کرده و ردیابی نماید، او خود قرینهای در مقابل جی پی اس ایالات متحده آمریکائی دارد، او حتاً از سال ۲۰۰۳ دارای سفینه فضائی با سرنشین است، در هینان چهارمین (!) پایگاه پرتاب برای موشکهای فضانوردي را ساخته و برای سال ۲۰۲۰ اولین ایستگاه فضانوردان را طراحی کرده است. چین برای "جنگ فضائی" بیشترین اولویت را قائل است: "فضا پل ارتباطی برای فن آوری اطلاعاتی صحنه نبرد است. نظارت و کنترل میدان نبرد، ارتباطات، ردیابی، تعیین موقعیت، پیش بردن دقیق (نبرد) - همه از طریق ماهواره و دیگر شاخک‌ها انجام می‌گیرند. "به همین ترتیب مربوط به" انهدام، تخریب، اختلال عملکرد ماهواره‌های تجسسی - هشدار از قبل -، ردیابی - و ارتباطاتی دشمن می‌گردد" ، تا "دشمن را کور و کر کند". ایالات متحده آمریکا تصدیق می‌کند که چین بی‌اندازه در "جنگ در فضا"، حتاً در جنگ ضد ماهواره‌ای پیشرفت کرده است. منهدم نمودن و یا از کار انداختن ماهواره‌های دشمن می‌تواند یا به وسیله موشک‌های زمین به هوا حمل شده مجهز به کلاهک اتمی یا تسلیحات لیزری که هم اکنون در حال توسعه هستند، انجام گیرند. مسلم است که این عملاً مورد آزمایش قرار می‌گیرد: در ژانویه ۲۰۰۷ چین به وسیله یک موشک با کلاهک معمولی یک ماهواره از رده خارج شده خود را در ارتفاع ۸۵۰ کیلومتری منهدم نمود که موجب اعتراض شدید ایالات متحده آمریکا و دیگر رقبای امپریالیستی قرار گرفت، که طبیعتاً اشاره به خط‌بالقوه تسلیحات ماهواره‌ای آنها بود.

نیروی هوائی: نیروی هوائی به ۲۹ لشکر تقسیم شده و به ۲۵۰ هزار نفر بالغ می‌گردد. آنها دارای بیش از ۱۶۸۰ هواپیمای شکاری، ۶۲۰ بمب افکن، ۱۰۰ هواپیمای تجسسی - و ۴۵۰ هواپیمای سوخت‌گیری، خدماتی و باربری (بدون درنظر گرفتن ۸۰۰ هواپیمای نیروی دریائی) است. در کنار اینها تعداد ۱۴۵۰ فروند هواپیمای قبیمی (که در شرایط کنونی قبل از هرچیز برای تمرین - و تحقیقات استفاده می‌شود، اما مسلم است در صورت لزوم می‌توان از آنها استفاده کرد). در جشن **شصتین** سالگرد (انقلاب چین - م) در سال ۲۰۰۹ تکامل یک هواپیمای تجسسی جدید جهت اخطار و هشدار از قبل یک آواکس جدید، یک هواپیمای شکاری جدید و یک بمب افکن جدید به معرض نمایش گذاشته شد. متعاقب آن در سال ۲۰۱۰ اولین پرواز جنگی دور پرواز غیرقابل ردیابی مجهز به موشک‌های هوا به زمین 20J انجام گرفت.

ارتش ( نیروی زمینی به علاوه توپخانه مرسوم): ارتش به ۱۸ ارتش تقسیم شده و ۱/۶ میلیون پرسنل دارد. دارای بیش از ۷۰۰۰ تانک، تقریباً همین اندازه خودرو زرهی (برای مثال تانک‌های محافظتی) و ۸۰۰۰ توپخانه زرهی و دیگر سلاح‌های

توپخانه‌ای می‌باشد. یک مکان مهم را دسته‌های "دوزیست"، یعنی در زبان مرسوم، پیاده نظام دریائی و یا نیروی زمینی، اشغال می‌کنند.

قدرت ارتش درمجموع، همراه همه تسلیحات، بالغ بر ۲۲۱۵ میلیون نفر است.

یک مطلب دیگر درباره "درجه مدرنی" ارتش چین چه جایگاهی را در مقایسه با درجه فن آوری رقبای خود دارد. جدول زیر<sup>۱۱۷</sup> نشان می‌دهد، که به کدام درجه سلاحهای مورد بحث "state of the art" مجهز به آخرین فناوریها قرار دارد، یعنی همچومنی نسبت به درجه فن آوری جدید کنونی، که رقبا نیز دارا هستند.

۱۱۷ - این آمار وزارت جنگ ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۱۰ طبق ضوابط مشخصی پیش می‌روند، بین‌سان باید یک کشتی مدرن شناور در آب "توانانی قابل توجهی حافظ برای درگیری شدن در نوع نبرد" یعنی مثلاً پیاده شدن در ساحل و قابل استفاده بودن بعنوان پایگاه موشکی را داشته، یک زیر دریائی مدرن بتواند موشک ضدکشتی زیر دریائی پرتاپ کند، حافظ ارزش چهارم هوایپیماهای جنگی باشد (برای مثال جت F10 ایالات متحده، یا Suchoi su-30 روی) و همطراز یک ضدموشک هوایی حافظ در سطح تکنیک مثلاً S-300PM روی (کد ناتو: SA-20) باشد.

درجه مدرنی	۲۰۰۰	۲۰۰۴	۲۰۰۸	۲۰۰۹
ناوگان دریائی (روی آب)	۳%	۳%	۲۵%	۲۵%
زیر دریائی ها	۸%	۹%	۴۸%	۵۰%
نیروی هوایی	۲%	۱۰%	۲۰%	۲۵%
نیروی ضدهوایی	۵%	۱۰%	۳۴%	۴۳%

منبع: "تحولات نظامی و امنیتی جمهوری خلق چین ۲۰۱۰" (وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا)

سطح بالای "درجه مدرنی" را می‌توان قبل از همه در ناوگان زیر دریائی و موشکهای زمین به هوا (بهترین‌ها در سطح جهانی) دید. حتاً می‌توان جهش به جلو را در سلاحهای اخیر مشاهده کرد. می‌توان جبران عقب مانگی ارتش چین را ملاحظه نمود. در این طرح کل سلاحهای موشکی منظور شده اند (به غیر از موشکهای زمین به هوا) که باستی "درجه مدرنی" آن در تمام سطوح ۱۰۰ درصد را نشان دهد. توجه به "مدرن‌سازی" به مفهوم فن آوری و یارانه‌ای کردن در این طبقه‌بندی - ابتدا برای موشکها - و سلاحهای حول کره زمین، بعد برای نیروی دریائی، سپس برای نیروی هوایی و در آخر نیروی پیاده نظام، قرار می‌گیرند که بدان معنی نیست که نباید در رده‌های آخرين نیز پیشرفت عظیمی برای "مکانیزه و یارانه‌ای کردن" حاصل نشود.

### عملیات نظامی بین‌المللی

چین فعلانه در "ماموریت‌های صلح سازمان ملل" اگر در برنامه‌اش بگنجد، شرکت می‌کند و در سلاحهای اخیر تقریباً بیش از ۲۰۰۰ نفر را به این‌گونه ماموریت‌ها فرستاده است. در فوریه سال ۲۰۱۱ بالغ بر ۲۰۲۶ نفر، که اغلب آنها در سودان، جمهوری دمکراتیک کنگو، لیبریا و لبنان مستقر بودند.

چین حتاً در مبارزه با "دزدان دریائی" نزدیک سومالی، البته بدون حکم سرپرستی سازمان ملل متحد، به شکلی به مسئولیت خود مشارکت دارد. از هر فرصتی برای "عملیات نظامی" (تاکنون کم و بیش علیه "دزدان دریائی" مفروک) استفاده کرده، تا خود را برای وظایف بزرگ آماده کند.

چین حتاً بر مبنای قراردادهای دوجانبه نیروهای خود را به کشورهای دیگر می‌فرستد، برای مثال در سودان برای حفاظت از لوله‌های نفتی، همچنین حفاظت از پروژه‌های ساختمان سازی بزرگ خود اعزام می‌دارد. چین همچنین فعلانه به مانورهای نظامی با دیگر کشورها، بخشا باکشورهای امپریالیستی، اما همچنین با پاکستان، گابون، سنگاپور، مغولستان همچنین هندوستان و در چارچوب سازمان همکاری شانگهای با روسیه و قزاقستان می‌پردازد. با روسیه تقریباً این مانورها هرساله انجام می‌گیرد، در حالی که "ماموریت صلح ۲۰۰۵" بویژه توجه‌ها را بخود جلب کرد: در شبه جزیره شانگدونگ چین - در چارچوب "تمرین علیه تروریسم بین‌المللی" (!) - با واحدهای ۱۰۰۰ نفری سرباز "از هر طرف مانور اشغال یک ساحل" را به انجام رساندند.

### هزینه‌های نظامی

در سال ۲۰۱۰ بودجه رسمی نظامی چین تقریباً ۷۹ میلیارد دلار بود. این آماری است که دولت چین به سازمان ملل متحد گزارش کرده است و چون دیگر کشورها، بخش قابل توجهی از هزینه‌های تسليحاتی با دستکاری به حساب هزینه‌های "غيرنظامی" نوشته می‌شود. بودجه‌های غيرنظامی سپس نه در بودجه وزارت جنگ، بلکه درجای دیگر ویا در "بودجه ویژه" پنهان است. موسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهم SIPRI - هزینه نظامی چین را در سال ۲۰۱۰ به ۱۱۹ میلیارد دلار تخمین می‌زند. اما حتاً این مقدار نیز مهربالات سیاستمدارانه را خورده است، اگر در نظر گرفته شود که چه چیزهایی باید در هزینه‌های نظامی رسمی نشان داده شوند<sup>۱۱۸</sup>.

۱۱۱ - هرسو ارزش، هم ارقام بودجه رسمی، وهم ارقام SIPRI می‌باشد تنها به این علت که (در مورد اول) عمدتاً دستکاری شده یا (در مورد دوم) "نزدیک شده" است، زیرا آشکارا در تضاد با آمار و اسناد دیگر قرار دارد. زیرا اگر بک سوم کل هزینه (آن گونه که چین گزارش می‌کند) فقط هزینه‌ها برای تسليحات باشند، این تقریباً ۲۶ یا ۳۹ میلیارد دلار را بالغ می‌شود، اما اگر همزمان ۱۰ میلیارد دلار برای واردات وسائل نظامی هزینه شود، طبق نظر شرکت عظیم Adam به این معنی است که تقریباً ۳۰ - ۴۰ درصد یا ۲۰ - ۲۵ درصد همه تجهیزات تسليحاتی وارد شده (۸ تا ۲۶ یا ۱۰ تا ۳۹) اند. اما برآورد ما طبق محاسبات یا تخمین‌هایی که بر طبق آمار ارائه شده چین و ارقام بین‌المللی وجود دارند، فقط تقریباً ۷ درصد متعلق به واردات است.

همچنین قابل توجه است که SIPRI در آوریل سال ۲۰۱۰ بعداً مقدار آن را برای سال ۲۰۰۹ از ۱۰۰ به ۱۱۴/۵ میلیارد دلار بالا برده؛ این حتاً نشان می‌دهد - اگرما SIPRI را متمهم به نیت خوب و تنها فشار نسبی "بالات سیاسی" گردانیم - حل مسئله چقدر مشکل خواهد شد. فقط چند مثال: تاسیسات بندری و دیگر زیرساخت‌های نظامی مورد استفاده، آزمایشگاه‌های تجربی، همه دستگاه‌های بزرگ دانشگاهی و موسسات تحقیقاتی، یعنی بخش "تحقیقات و توسعه"، دستگاه‌های غنی سازی اوران و پلوتونیوم، سیستم جی پی اس - GPS - Compass -، اما همچنین دستگاه‌های تولیدی پیش پا افتاده در بخش ۱۰ کنسنتر بزرگ مجموعه نظامی - صنعتی و فرای اینها و غیره... - همه اینها به حساب نیامده‌اند. بسیاری از اینها را می‌توان برای اهداف نظامی و غيرنظامی مورد استفاده قرار داد، از اینها گذشته، بسیاری از اهداف "غيرنظامی" در حقیقت کلاً و یا بخشنده نظامی هستند. نباید فراموش کرد که آنچه به نام مجموعه نظامی - صنعتی نامیده می‌شود، تقریباً در هیچ جا بین‌گونه ظاهر نمی‌شود: تئیگی ارتش با علم، تکنیک، تولید - و سیاست. همه برنامه‌های فضائی - و سفینه‌ها در بودجه نظامی منظور نشده‌اند، هرچند هرما آن در مورد تسليح تبریک گفته می‌شود. چین احتملاً - مانند اتحادیه اروپا - هزینه ماموریت‌های خارجی را بعنوان "کمک به توسعه"، هزینه برای SCO (مقررات امنیتی حمل و نقل هوایی) - و مانورهای دیگر، بودجه برای "دوستی ملت‌ها" و "مبازه با دزدان دریائی" در شاخه آفریقا را به حساب بودجه "سازمانهای جهانی" به حساب می‌آورد.

در این بخش امپریالیستها از کارداری بالائی برخوردارند و چین نیز این را ظاهرا به یک ورزش درست و حسابی تبدیل کرده است. کوتاه و مفید: این مربوط به بخش بزرگی از برنامه تجهیزات می‌شود که در بودجه نظامی ظاهر نمی‌شود، - چراکه چین برخلاف کشورهای دیگر که آنرا قید می‌کنند تا دیگران را به هراس اندازند - لزومی نمی‌بیند با تسليحات نظامی اش خودنمایی کند. تخمین ما مطمئناً بالای ۱۱۹ میلیارد دلار قرار دارد. وزارت جنگ ایالات متحده آمریکا بودجه واقعی نظامی چین برای سال ۲۰۱۰ را در مجموع حدود ۱۵۰ میلیارد دلار تخمین می‌زند. این ممکن است که درجهت دیگر مبالغه‌آمیز باشد، اما اگر به مسئله کیفی نظاره کنیم که به چه نیازها و تاچه اندازه زیادی است، اجازه داریم این ۱۵۰ میلیارد دلار را به واقعیت نسبتاً نزدیک، به حال نزدیکتر از ۱۹ میلیارد دلار، SIPRI بدانیم.

هزینه تسليحات نظامی چین طبق برآورد - SIPRI - در سالهای ۲۰۰۱ - ۲۰۱۰ بطور متوسط سالیانه ۱۱ درصد افزایش یافته است. این به معنی سه برابر شدن (۱۴۸+) درصد در عرض ۱۰ سال می‌باشد<sup>۱۱۹</sup>.

۱۱۹ - در قیاس با ایالات متحده آمریکا: افزایش بین سالهای ۲۰۰۱ - ۲۰۱۰: ۱۱,۳٪ / ۱۱,۳٪ می‌شود هر سال ۱/۶ درصد است.

از مجموعه هزینه یک سوم آن مربوط به پرسنل، تمرینات / "نگاهداری سیستم" و مسلح کردن مربوط می‌شود - این به آدرس کسانی است که معنقولند، ارتش چین هرچند از تعداد بیشماری تشکیل شده، اما نیروهای نظامی از تسليحات خوبی برخوردار نیستند. اما واقعیت بر عکس این است.

### "أصول نظامی" چین

گزارش سالانه درباره "دفاع کشور"، "دفاع ملی چین در سال ۲۰۱۰" اساساً یک دروغ - و شبه تبلیغاتی است. مدارکی که از سال‌های ۲۰۰۰ وجود داشته‌اند، مانند "دستور عملهای استراتژیکی نظامی برای شرایط جدید" - National Military

Strategic Guidelines for the New Period ۲۰۰۸ تنظیم شده، گویای این مطلب است. آنچه به فن آوری بالا ارتش مربوط می‌شود که در سال ۲۰۰۶ " برنامه ملی میان و درازمدت برای تکامل علم و تکنولوژی ۲۰۰۶ - National Medium - and Long Term Program for Science and Technology Development ) ۲۰۲۰ تصویب شده، مهم است.

در تمامی این مدارک، حتا در اولین سند ذکر شده، می‌توان به اندازه کافی به سیاست نظامی واقعی چین پی‌برد. باهمه تقابهای غیرقابل بیان، اوضاع و فنون جدید، خود سخن می‌گویند و بنابراین لازم است که بر استقرار احتمالی غلبه کرده و آنرا تا به آخر مطالعه کنیم.

" وضعیت جهانی در شرایط کنونی مغلوب تغییرات عمیق و پیچیده‌ای است ... توازن قوای بین‌المللی در حال تغییر است ... دورنمای یک جهان چند قطبی (مقصود: در مقایسه با رهبری بلمنازع ایالات متحده آمریکا) روش‌تر می‌شود ... رقابت نظامی بین‌المللی خشونت‌آمیز باقی می‌ماند ..."

به بیان روش: توازن قوا میان قدرت‌های امپریالیستی (از جمله چین) که خود را در رقابت گروه بندی‌های شدید بین آنها نشان می‌دهد. در چنین شرایطی چین باید یک " دفاع فعال " را به انجام رساند ( درگذشته به این می‌گفتند " پیش به سوی دفاع ") و به خصوص در حوزه نیروی دریائی یک " دفاع فعال ساحلی " - offshore active defense -، حال گفته می‌شود: " عبور از دفاع از خود به حمله مقابل "، " تحرك سیال فرامنطقه‌ای " - transregionale Mobilität -، " عملیات یکپارچه (نیروهای مختلف، سلاح‌های گوناگون) تحت یک فرماندهی "، برای مثال برای گسترش " خطوط حامل عملیاتی " یا در حوزه هوایی، آمادگی برای " انواع مختلف عملیات نظامی نه تنها در چارچوب دفاع از تمامیت ارضی کشور " ( مسلماً بعلاوه تایوان )، همچنین " کمک به حفظ صلح جهانی "، " حفاظت از حقوق دریائی و منافع چین " همچنین " حفظ منافع امنیتی در فضا، در حوزه جاذبه مغناطیسی و فضای رایانه‌ای ". نیروی هوایی از " دفاع ملی " به " عملیات تهاجمی - و دفاعی " تغییر جهت داده، ارتش دوباره سازماندهی می‌شود" از دفاع ملی به تحرك سیال فرامنطقه‌ای یکپارچه می‌شود، عملیات (یعنی با نیروی دریائی، نیروی هوایی و سلاحهای موشکی مشترک)، مانور در مناطق دور دست، حملات برق آسا، و عملیات ویژه " و شرکت ناوگان دریائی همانگونه که دیدیم در عملیات تهاجمی " عملیات یکپارچه " و توانایی عملیات در اقیانوسها ( " در آبهای دور دست " ) می‌باشد.

وزارت جنگ ایالات متحده به تازگی گزارش داد که چین می‌تواند تا سال ۲۰۱۵ " واحد بزرگی را به مسافت‌های طولانی ارسال نماید " و حداقل در سال ۲۰۲۰ در وضعیتی است که " عملیات جنگی با واحدهای بزرگی رادرآبهای دور دست " انجام دهد. گزارش ایالات متحده همچنین تایید می‌کند، که - بدون توجه به این جهت‌گیری طولانی مدت - در شرایط کنونی به احتمال زیاد تا " به خانه برگرداندن " تایوان - توجه اساسی نظامی چین به منطقه تا دو میان " جزایر زنجیره‌ای " در بالا ذکر شده، می‌باشد.

بر تمامی این تحركات " مرکز تقل درجهت انتقال از کمیت و وسعت به کیفیت و کارآمد بودن، از یک قدرت منسجم انسانی به یک ارتش منسجم علمی و فن آور در سطح بالا " است که در آن " مکانیزه کردن اساس و رایانه‌ای کردن مرکز ثقل " را تشکیل می‌دهد. به خصوص " برای توسعه مکانیزه کردن و رایانه‌ای کردن ". این جهت گیری برای تمامی دستگاهها و سیستم تسليحات صادق است. در جشن شصتمین سالگرد بنیان‌گذاری جمهوری خلق چین در سال ۲۰۰۹ دریک ( مطمئناً تا حدودی، زیرا برای افکار عمومی بین‌المللی در نظر گرفته شده بود ) " نمایش کارکردی " ۵۲! سیستم تسليحاتی جدید که خود تکامل داده بودند را، از زیر دریائی تا تانک، از بالگرد های جنگی تا موشک‌های دور پرواز، از هوایپماهای بدون سرنشین تا اژدرافکن‌های اعماق دریا، از کشتی نابودکننده ذکر شده دونگ فنگ ۲۱ - D تا هوایپمای تجسسی و بمب افکن‌های غیرقابل ردیابی مخفی، از حامل‌های بالگرد تا حامل‌های موشک‌های قاره‌پیما وغیره به نمایش گذاشته شده بود. طرح اصلی " افزایش توانائی‌های رزمی ارتش " به وسیله " توگرائی " آن است. " توگرائی " در تمامی سطوح به معنی مدرن کردن امپریالیستی، بطور مشخص طبق نمونه ایالات متحده است: دستیابی به فن آوری، " جنگ الکترونیکی "، " جنگ فضائی " است. برای جنگ الکترونیکی که برای رهبران ارتش چین خیلی مهم است، برای مثال گفته می‌شود این عمل که " برای دستیابی به برتری حوزه هوایی مغناطیسی بر قر در آغاز جنگ به وسیله نابود کردن یا از صحنه خارج کردن سیستم‌های تجسسی، اطلاعاتی و ردیابی دشمن و بین وسیله سیستم تسليحاتی دشمن به وسیله ضربات الکترونیکی و فن آوری الکترونیکی تکنولوژی اطلاعاتی یا <sup>kinetische</sup> ضربتی ( یاداشت: بر اساس نیروی مکانیکی ) انجام می‌گیرد " .

120- یک مثال برای آن سیستم تسليحاتی - EMP (" حرکت حوزه الکترو-مغناطیسی ") برای نابود کردن سیستم برقی والکترونیکی است. انفجار هسته‌ای در یک سطح بالا از کره زمین مانند سلاحی است که براساس حرکت امواج کوتاه عمل می‌کند. از این گذشته - در اینجا

در کشور ما، اما در چین نیز حتماً - نوع کوچکی از اینگونه تسلیحات الکترومغناطیسی برای بکارگیری علیه تظاهرات و قیامها تکامل داده می‌شوند: "این سلاح‌ها از امواج (رادیوئی) الکترومغناطیسی استفاده می‌کنند. شخص مورد هدف قرارگرفته شده، چهار تشنجات صرعی (الپلیپسی) شده و با همراه بالا رفتن گرمای بدنش، باتب و تهوع رو بروی شود. این حتاً می‌تواند منجر به مرگ شود..." (این سلاح‌ها حتاً می‌توانند) درستگاه‌های الکترونیک اخلاق ایجاد کرده و خودروها را از کار بیندازند." (خدمات نیروی نظامی ارتش اتریش)، فن سلاح شماره اول، جلد ۲، بخش ۶ "سیستم تسلیحاتی غیر مرگ آور" (ص ۶۶۱، همانجا)

خصوصیات کانون توجه همچنین بر "مجموعه عملیات مشترک یکپارچه"<sup>۱۲۱</sup> و به یک نوع استراتژی و تاکتیک مشترک هردو عنصر "مجموعه شبکه جنگ الکترونیکی یکپارچه" معطوف شده است.

۱۲۱ - اولین "تمرین یکپارچه" بزرگ این‌چنینی، در ماه اوت/ سپتامبر سال ۲۰۰۹ انجام گرفت. در آن ۵۰،۰۰۰ سرباز در چهار منطقه نظامی شرکت داشتند. سران ارتش در این بخش عملیاتی آموزش - و سازماندهی در سطوح پائین را مشاهده کردند و از آن زمان تمرینات و مانورهای بیشتری را در برنامه آموزشی خویش قرار داده‌اند.

در این فاصله تسلیحات نظامی چین اساساً بر تولید خود متکی بوده، هرچند همچنان بخش‌هایی از آن در حجمی چشمگیر در حال نزول وارد می‌شوند.<sup>۱۲۲</sup>

۱۲۲ - SIPRI موسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهم فرض را برای گذارده است که تعدادی از کنسرن‌های چینی در رده کنسرن‌های بزرگ جهان هستند، ولی آنها را بدلیل کمبود داده‌های مطمئن در فهرست ۱۰۰ شرکت تسلیحاتی معتبر جهان قرار نمی‌دهد: "هرچند تعدادی از شرکت‌های تسلیحاتی بزرگ چینی به اندازه کافی بزرگ هستند، که در میان برترهای ۱۰۰ قرار گیرند، آنها نمی‌توانند به علت کمبود آمار قابل مقایسه و قابل اطمینان، در فهرست آورده شوند."

هنوز هم اینجا و آنجا، قبل از همه در بخش‌هایی که امروز هنوز شامل تحریم علیه چین، وجود دارد، علاقه به واردات وجود دارد. این قطعات قبل از همه مربوط به قطعات تعیین کننده و قطعات ساختاری از عناصر انتقال نیرو تا سیستم‌های الکترونیکی را دربر می‌گیرند. اما اینها خیلی ضروری نبوده و بخش‌های اساسی تسلیحات نیستند، بلکه عناصری هستند که فن‌آوری آنها در مکانی خارج از کشور وجود دارد. امروز چین نه محتاج فن‌آوری خارجی و نه به واردات آن است و از اعتبار واردات مرتباً کاسته می‌شود. چین مدت‌هاست که اساساً تسلیحاتش را خود تولید می‌کند.

امپریالیسم چین با همه عظمت تسلیحاتی اش، اشتباہات امپریالیسم شوروی سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را تکرار نمی‌کند. او "صبری طولانی‌تر" دارد و به دور دست‌ها فکر می‌کند، نیروی خود را بیش از حد توانایی بسط و توسعه نمی‌دهد، او هیچگونه راهکار کوتاه‌مدت از بین‌برنده منابع مختلف رقابت تسلیحاتی با رقبایش، به ویژه ایالات متحده آمریکا که نیروهای او را قبل از موقع مستهلک نماید، به کار نمی‌گیرد. قدرت نظامی اش را بر مبنای مقایس تکاملی قدرت اقتصادی اش توسعه نمی‌دهد و همانطوری که مشاهده می‌کنیم این استراتژی حقانیت خود را به اثبات رسانیده است. چین همانگونه‌ای که مشاهده می‌کنیم رقبای خود را قدم به قدم در تمامی سطوح دنبال کرده یا از آنها پیشی می‌گیرد. این بدون شک هم برای اتحادیه اروپا، هم ژاپن، هم روسیه تا آخر صادق است، ولی ایالات متحده آمریکا هم از دورنمایش دور نیست. بخصوص که امپریالیسم ایالات متحده سخت از تضادهای درونی، بحرانها، ناکامی در جنگ‌ها، از دست دادن تدریجی تسلط کامل جهانی اش و غیره متزلزل شده است؛ چین با دقت شکست نسبی امپریالیسم ایالات متحده را دنبال می‌کند، همانگونه که حتاً تضادها و مشکلاتی را که مانع می‌شوند تا اتحادیه اروپا به صورت یک گروه امپریالیستی پرقدرت گردد، می‌شناسد. چین از آن حرکت می‌کند که بعضی مسائل خود بخود حل خواهد شد.

به خصوص از زمانی که امپریالیسم ایالات متحده به علت تضادهای درونی، بحران، شکست در جنگها، ضربه خورده و قدم به قدم در حال از دست دادن قدرت جهانی خود است وغیره. چین به دقت در سرایی قرارگرفتن نسبی امپریالیسم ایالات متحده نظره می‌کند و همچنین تضادها و مشکلات عدیدهای آنرا می‌شناسد که در صددند از اتحادیه اروپایی متفق و قدرتمند امپریالیستی جلوگیری بعمل آورند. چین فرض را برای می‌گذارد که بعضی سوالها خود بخود حل می‌شوند.<sup>۱۲۳</sup>

۱۲۳ - به عنوان مثال تنها این اشاره که چگونه چین خود را از امروز حتاً در افغانستان برای "روز بعد"، یعنی بعد از شکست و بیرون رفتن ایالات متحده آمریکا، آماده می‌کند یا چگونه چین در "نجات" اتحادیه اروپا از بدهی‌ها و بحران مالی اش، خود را سهیم می‌گرداند.

"ظهور وسقوط قدرتهای بزرگ" (برپایه تیتر کتاب آمریکائی در بالا ذکر شده، اما همچنین یک سریال تلویزیونی چینی از سال ۲۰۰۶ که بینندگان زیادی را داشت) در چین به دقت مطالعه می شود، در حالی که باید به آن اضافه کرد که امپراتوری چین زمانی یکی از این قدرتهای بزرگ بود. که آدم - همان گونه ای که اغلب تئوری پردازی های این "قدرت بزرگ" - تصور می کند که تنها قدرت خودشان ظهر کرده و عاقبت سقوط خواهد کرد، در طبیعت این امر نهفته است.

### از ارش خلق بسوی ماشین نظامی امپریالیستی

با تمامی اینها روشن است، آنچه که مربوط به ارش چین می گردد، یک ارش امپریالیستی است. ارش یک کشور امپریالیستی می تواند تنها یک ارش امپریالیستی باشد که همچنین خود را در خصلت سیاست نظامی چین نیز آشکار می سازد: در "اصول نظامی" (اهداف استراتژیکی، از اولین و دومین جزایر زنجیره ای تا نقاط بسیار دور دست "آبهای خلی دور") در نوع مسلح شدن و تسلیحات، در عملیات بین المللی، همچنین در سازمانهای نظامی وغیره، خصلت امپریالیستی آن نمایان می گردد که چگونه ارشی جنگی را تدارک می بیند و چگونه آن را آماده می کند؟ این گونه خصلت امپریالیستی آن نمایان می گردد.

این ارش دیگر هیچ رابطه ای با ارش آزادی خش خلق چین سوسیالیستی ندارد. همانطوری که از سال ۱۹۷۶ از چین سوسیالیستی یک کشور سرمایه داری و امپریالیستی پیدا کرگشت، از ارش آزادی خش خلق نیزیک ارش امپریالیستی به وجود آمده است. همچنین در مجموع سیاست نظامی چین، موجودیت امپریالیستی اورا به روشنی نمایان می کند.

همین گونه نیزارش چین حتا از طرف رقیب اصلی اش، امپریالیسم ایالات متحده (همچنین از طرف دیگر امپریالیستها) دیده می شود. برای مثال در گزارش فوق، قدرت نظامی چین "هر دیف" قلمداد می شود. قدرت او در اهداف مشابه و درنهایت برای تسلیحاتی جهانی، محاسبه می شود، استراتژی مربوطه با یکدیگر مقایسه شده، قدرت و ضعف هردو رقیب همچنین زرادخانه های تسلیحاتی شان با معیارهای برابر انداز مگیری می شود. به زبانی دیگر، از جانب امپریالیست به امپریالیست. در حالی که امروز به جنگ علیه خلقهای جهان "جنگ نایر ابر" (جنگ خلقهای بد تسلیح شده و جنبشها علیه پیش فته ترین ماشین نظامی) اطلاق می شود، جنگهای احتمالی آینده با چین بسیار "همسطح" پیش خواهد رفت. برای امپریالیسم ایالات متحده روشن است که او در هیبت چین رقیب خلی خطرناکتر امپریالیستی را در مقابل خویش دارد و از اینجا نیز بایستی معیارهای خود را تنظیم کند. این در سیستم تسلیحاتی نیز روشن می شود. (هردو، هم ایالات متحده آمریکا و هم چین، همچنین دیگر قدرتهای امپریالیستی)، بیشتر به اسلحه و فن آوری متکی هستند تا به انسانها. ایده آل برای چین، بعداز مدل ایالات متحده، عبور از "نیروی انسانی" فشرده به یک ارش علمی و فن آوری پیچیده" است. هنگامی که کسی برای مثال "شیفتگی" امپریالیسم چین برای جنگ فضائی، جنگ رایانه ای، مدرنترین فن آوری موشکی وغیره رامی بیند که از همه اسناد چینی به بیرون درزمی کند، مسلمان می توان پرسید، آیا آنها با این گونه ماشین نظامی رقبای خود و سرمشق (نظامی) آنها، ایالات متحده آمریکا در سطح جهانی چه وضعیتی دارد. اگر این کار را بکنند، می توان فکر کرد که بایستی اینرا نیز بینند، که "بزرگترین ارش علمی و فن آوری پیچیده" تاکنون، جنگ را یکی بعداز دیگری می بازد: عراق (جایی که بایک میلیون کشته غیر نظامی (تا امروز تنها ۴۰,۴۴۶ کشته خودی)<sup>۱۲۴</sup> کنترل کشور را نتوانست بdest آورد)، سومالی (جایی که همچنین نابودی و "دزدان دریائی" را بر جای گذاشتند، اما با فریاد، باترس و با به جای گذاشتن دستگاههای سنگین، از کشور پایه فرار گذارند) و اکنون افغانستان.

۱۲۴ - در جنگ جهانی اول - برپایه نظر یک تاریخ نگار نظامی ایالات متحده - نسبت کشته شدگان غیر نظامی به کل کشته شدگان ۱۰ درصد، در جنگ جهانی دوم ۵ درصد، در جنگ ویتنام ۷۰ درصد و در جنگ عراق ۹۰ درصد بود.

ایالات متحده آمریکا کمبود بمب، علم و فن آوری ندارد، آنها از کمبود سرباز در رنجند. آنها اجازه می دهند که مجرمین زندانی که به آنها قول آزادی بعداز چند سال شرکت در جنگ را می دهند، یا مهاجرینی که به آنها قول تابعیت آمریکا داده می شود، بجنگند و هر چه بیشتر مزدور و گروههای آدمکش و کودک کش که جز برای پول نمی جنگند و بین خاطر و حشی، ولی افراد قابل اعتمادی نیستند؛ آنها می کشند و با علاقه سکنجه می کنند، اما نمی خواهند بخدشان صدمه ای وارد شود. "نیروهای خودی" در جنگ و بیتام خود را کاندیدهای بسیار غیر مطمئنی نشان دادند، به گونه ای که آن زمان عاقبت خدمت نظامی اجباری لغو گردید (و حکومت ایالات متحده مجبور شد خود را بیشتر به تعقیب هزاران فراری خدمت نظام مشغول کند). ایالات متحده آمریکا بیش از اندازه نخیره فن آوری و بمب، اما بسیار کم و "بد" "نیروی پیاده نظام" دارد<sup>۱۲۵</sup>.

۱۲۵ - در مرور ایالات متحده آمریکا از لحاظ تاریخی بایک اشکال مزمن رو بروئیم. آنها دیگر با جنگی در منطقه خود از نوع جنگ داخلی (۱۸۶۱ - ۱۸۶۵) رو بروزیستند و از آسمان بمباران نمی شوند. در جنگ جهانی اول از لحاظ سیاسی تا سال ۱۹۱۱

غیر متعهد بودند و از لحاظ نظامی هرگز شرکت نداشتند) ولی هرچه بیشتر در "گفتگوهای صلح" و در آخر جابجائی قدرت شرکت نداشتند). کمبود سربازان در جنگ چهانی دوم طبق گفته ها و نوشته ها به ۲۵۹,۰۰۰ نفر می رسید که عمدتاً در اقیانوس آرام، مستقر بودند، ارتش سرخ در مقابل ۱۳/۶ میلیون (بعلاوه ۴ میلیون سربازانی که توسط نازیها کشته شدند) بود و آلمان هیتلری ۴ میلیون. آنها تقریباً هیچ تلفات غیر نظامی نداشتند. "نبرد خونین ارتش ایالات متحده در اروپا" در مونته کارینو اتفاق افتاد - اما از طرف نیروهای لهستانی و فرانسوی (در ریف ارتش ایالات متحده). این خود نشانی از فساد و انگلی "قدرت اصلی" امپریالیستی است.

کشن انسانها و یک کشور را به کویرتبدیل کردن را می توان از طریق بمباران هوایی و بدون نیروی پیاده نظام انجام داد - نگاه کنید برای مثال به صربستان، نگاه کنید به لبی (آوریل ۲۰۱۱). اما بدین گونه نه می توان پیروزی دریک جنگ و نه کنترل یک کشور را به دست آورد. در جانی نیز اگر نیروی پیاده نظام نیز در جنگ وارد شود، درنهایت نمی توان در جنگ پیروز شد - نگاه کنید به افغانستان، سومالی، عراق و افغانستان. یک نگاه به روند واقعی جنگها، فریبندگی ارتش بافن آوری بالا را نسبت می بخشد.

"جوانان" آنها مجهز به مدرن ترین ابزارهای جنگی، درواقع مثل "ترویست ویژه" (جلوه می کنند)، ولی آنها سر آخر هر جنگ استعماری خود را می بازند. اینها همه یک تضاد کامل پیش پا افتاده را انعکاس می دهد، یعنی تضاد اهداف ضدمردمی امپریالیسم و اینکه در عمل کسی باید در این جنگها شرکت کند و به خصوص باید کسی این کارکثیف را انجام دهد.

آیا امپریالیستهای چینی این را نمی بینند؟ برشت می توانست بگوید، سوال های کمی هستند که اینچنین بی ربط هستند.<sup>۱۲۶</sup>

#### ۱۲۶- در "بحثهای پناهجویان" جواب به سوال، آیا هیتلر آنچه را که می گفت واقعاً به آن باور داشت.

آنها بدیل دیگری ندارند و بدین خاطر نمی توانند آن را بپذیرند. همچنین آنها جنگهای امپریالیستی را تدارک می بینند و فقط می توانند به شیوه و روش امپریالیستی تدارک ببینند. آنها راهی را می پیمانند که همه امپریالیستها پیموده اند. - این فرق ایالات متحده آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی است<sup>۱۲۷</sup> - اکنون یک موج عظمت طلبی بزرگ چینی ("یک بیداری جدید غرور ملی") سر باز می کند که برای مدتی طولانی بخشی از مردم را با خود همراه خواهد برد.

۱۲۷- در حال حاضر اینچنین است، اما می تواند خود را به سرعت تغییر دهد. صلح جوئی که خود را برای مثال در صدد "بد" تایید کنندگان خالت آلمان در جنگ افغانستان خود را نشان می دهد، یا بی تفاوتی کامل که در بخش بزرگی از فرانسه درباره عملیات نظامی او در خارج وجود دارد، می توانند به سرعت دوباره به "وجد" وطن پرستانه بیش از حد تغییر بینند. صلح طلبی سدی در مقابل عظمت طلبی بیش از حد و امپریالیسم خود را ایجاد نمی کند!

اما دیر پازود در چین نیز به پایان می رسد. هنگامی که اولین جنگ آغاز شود، به خصوص در آنها که "در مناطق و آبهای دور" و هنگامی که اولین کشتهها (امیدواریم در اوایل و به شکلی بزرگ)، تا به سرعت باعث دگرگونی شود!) به کشور بازگردانیده می شوند، توده های چینی خواهند فهمید که این جنگ آنها نیست.<sup>۱۲۸</sup>

۱۲۸- اعزامیں به خدمت قبل از همه "فارغ تحصیلان دانشگاهی"، تکنیسین ها، دانشمندان، بهر حال نه کارگران و کشاورزان معمولی کثیف، که به علت وضعیت نابسامان خود برای خلاصی از بیکاری علاقه به استخدام خود در ارتش را دارند و بجای کارگر مهاجر - یا کارگر اجباری، نبال فرست هستند. سال ۲۰۰۹، تعداد ۱۳۰ هزار فارغ تحصیل دانشگاهی به استخدام ارتش درآمدند، که ارتش هزینه تحصیلی آنها را باز پرداخت کرد. همچنین این بی بصیرتی بورژوازی چین را در مورد جنگ "باعلم و فتن آوری پیچیده" را هنگامی که جدی شود و با نیروی پیاده نظام در حمله به یک کشور خارجی، باید کسی این کارکثیف را انجام دهد، انعکاس دهد.

بنابر این از پیش مشخص است که امپریالیستهای چینی نیز راه امپریالیستهای دیگر را خواهند رفت. و بدین خاطر همچنین از دید نظامی، در واقع از یک طرف یک ببراست که پنجه هایش مرتب بلندتر و تیزتر می شوند، ولی از طرف دیگر تنها یک ببر کاغذی است.

ما قصد نداریم که ارتش امپریالیستی امروزی چین را با ارتش آزادیبخش خلق دولت سوسیالیستی قیاس نموده یا با آن مقایسه نمائیم. این انتزاعی نمودن خصلت طبقاتی این یا آن ارتش بوده و بسیار بی معنا است. ما حتا سیاست اقتصادی و مالی امروزی چین را با اقدامات اقتصادی تحت دیکتاتوری پرولتاریا مقایسه نمی‌کنیم. ولی درمورد سیاست نظامی می‌توان احتمالاً اشاراتی در این جهت خدمت کند، تا علاوه بر آن خصلت سیاسی نظامی امپریالیستی چین را واضح‌تر نماید.

دولت پرولتاریا در وحله اول اساساً بر تسلیح توده‌ای عمومی خلق بسیج می‌شود. قدرت نظامی دولت پرولتاریائی در جنگ خلق برای حفاظت از انقلاب است. بدین سبب یک تجاوز نظامی امپریالیستی به "گورستان جمعی" هر امپریالیست تجاوزگری تبدیل خواهد شد. حتاً کشورهای نسبتاً کوچکی نظیر (کره)، وینتام، کامبوج و لائوس برای مثل این رابه اثبات رسانندن. تسلیح توده‌ای خلق عناصری از یک شغل دائمی ارتش را منتفی نمی‌کند، بلکه در بخش‌های مشخصی که فن‌آوری فشرده و یا آنچه که احتیاج به آموزش طولانی دارد، ضروری می‌سازد. خلبان یک هوایپیمای جنگی را نمی‌شود در چند جلسه کلاس شبانه آموخت. اما حتا در این بخش ارتباط تنگاتنگ ارتش خلق، طبقه کارگر و خلق پابرجا می‌ماند (تحت چرخش، کمک و شرکت در/ یا هنگام تولید و غیره، پشتیبانی توده‌های خلق در تمامی مسائل چین سوسیالیستی تحت رهبری مأمور خود را نشان داد!). فراخواندن این سربازان از میان توده‌های خلق انجام می‌گرفت. و قبل از هر چیز: حتا در ارتش نیز مبارزه دوخط و مبارزه طبقاتی پیش برده می‌شود. در ارتش چین امروزی بر عکس، بر جدائی کامل ارتش از خلق، سلسله مراتب سخت و اصل عظمت‌طلبی حاکم است (گذشته از اینها، آنها چه چیزی در باره وظیفه ثانوی، یعنی "امنیت داخلی" در آنها می‌آموزند).

"اصل نظامی" دولت پرولتاری در دفاع از انقلاب و کشور قرار دارد. مسلم است که این شامل دفاع از حیطه هوایی و سواحل نیز می‌شود. این وظایف دفاعی نباید بهیچ وجه، نه به حیطه جغرافیائی و نه عملیاتی، محدود شوند. بهیچ وجه نباید دفاع ساحلی به یک منطقه باریک محدود شود و از این طریق یک تجاوز بدون دشمن شدن نماید. باید این را در نزدیک ساحل امکان‌پذیر نماید. بهیچ وجه نباید هنگام چنین تجاوزی، منتظر بیاده شدن دشمن شد. از اینجا احتیاج به قایق‌های سریع - وکشت زنی، همچنین زیر دریائی و نیروی هوایی داریم. بدین خاطر نیز باید حملات پیش‌گیرانه عملی علیه تجاوز دشمن را از نظر دور داشت. اما احتیاجی به نیروی دریائی "برای آبهای دور دست" (برای مثال زیردریائی‌هایی که با انرژی اتمی یا ناوهای هوایپیمابر) نیست و باید حملات استراتژیک علیه مناطق خارجی و تصرف آنها را در نظر داشت. این درمورد سلاحهای هوایی و موشک‌ها نیز صادق است.

تسلیح کردن و تسلیحات وظیفه دارند نیازهای ارتش را برآورده کنند. تحت هیچ شرایطی سیاست نظامی پرولتاری نباید این باشد که از تسلیحات مدرن استفاده نکند. ارتش آزادیبخش چین نیز در آنزمان مانند همه ارتشهای خلقی دیگر به عنوان واحدهای بیاده نظام خالص آغاز به کار کرد، اما در آخرین سالها (پیش از ۱۹۴۹) دارای واحدهای زرهی بود. یک اسلحه تنها یک اسلحه، همانند یک چاقو که یک چاقو است، می‌باشد، آن "مسئول" کاربردش نیست. برای مثال یک تانک جنگی بدین خاطر "بد" نیست که یک "سلاح تهاجمی" است، ولی یک تانک شکاری (که برای "شکار" تانک جنگی اختصاص یافته است) بدین خاطر "خوب" است. همچنین در چارچوب دفاع استراتژیک عملیات تهاجمی انجام می‌گیرد که برای آن تسلیحات مناسب لازم است. ارتش پرولتاریائی خود را - در حد امکانات - با تمامی سلاحهای مناسب، تا جایی که با اهداف سیاست نظامی او تطبیق می‌کند، مسلح می‌کند. اما برای مثال هیچ جنگی را علیه غیرنظامیان انجام نمی‌دهد و از اینجا تسلیحاتی را که تنها برای این "جنگها" می‌باشد، استفاده نمی‌کند. او همچنین "مناطق و آبهای دور دست" را نشانه نمی‌گیرد و بدین جهت احتیاجی به ناوهای هوایپیمابر یا کشتی‌هایی که با انرژی اتمی کارمی کنند، ندارد. دولت پرولتاری حتاً احتیاج به سلاحهای اتمی و سیستم‌های پرتاب‌کننده آنها (موشک‌های دوربرد) دارد، تازمانی که از سوی چنین اسلحه‌هایی تهدید می‌شود، ولی به همان شکل، به محض اینکه چین سوسیالیستی در سال ۱۹۶۴ به این سلاحها دست یافت، اعلام کرد دولت پرولتاریائی تنها در صدد تامین منافع امنیتی خویش است و در هیچ مسابقه تسلیحاتی با امپریالیستها شرکت نمی‌کند، زیرا اهداف و روش جنگی‌اش با اهداف و روش دشمن امپریالیستی، اساساً متفاوت است. تنها شرکت در اینگونه مسابقه تسلیحاتی، نشانه انحطاط کاپیتالیستی است.

### III. سیاسی و ایدئولوژیکی

قدرت اقتصادی و نظامی - این دو از یک سو اساس و از سوی دیگر، نهایتاً موثرترین ابزار اجرائی هر دولت امپریالیستی است. اما تسلط امپریالیستی و جنگ طلبی، نقش خود را در صحنه سیاست، سیاستمداری، ایدئولوژی و فرهنگی، از ورزش تا هنر، از علم تا مذهب، بازی می‌کنند. این بهره‌حال یک "میدان گسترده" و به همان نسبت بسیار جالب، اما دارای اهمیت درجه دو برای

هدف بررسی ما نیست. به حال ما در اینجا این صحنه را روشن نمی‌کنیم، بلکه فقط به چند نکته اشاره می‌کنیم که در خصلت و توسعه امپریالیسم چینی یک نقش مهم بازی می‌کنند.

یکی از مهم ترین ابزارهای سیاست توسعه و برتری طلبانه چین، سازمان همکاری شانگهای - SCO - است. تاسیس شده در سال ۲۰۰۱، متشکل از دولتهای چین، روسیه، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان است<sup>۱۲۹</sup> که همواره یک توسعه پر جنب و جوش سیاسی و قبل از همه نظامی را دارد.

#### ۱۲۹ - مغولستان، هندوستان، پاکستان و ایران در مقام ناظر شرکت دارند.

از سال ۲۰۰۴ یک دبیرخانه سازمان همکاری شانگهای مستقر در پکن وجود دارد. هر ساله یک مانور نظامی مشترک برگزار می‌شود. آخرین آن در سپتامبر سال ۲۰۱۰ در قزاقستان در ارتباط با "عملیات فرامرزی از نیروی هوائی" (البته که علیه "ترویریسم بین‌المللی" و گرنه چه چیزی به غیر از آن!) بود. چین با ۷ هواپیما و ۱۰۰۰ اسری باز شرکت داشت. قبل از همه تمرين اطلاعاتی و تدارکاتی و ریابی، انجام گرفت، حتاً آواكس، جدیدترین هواپیمای تجسسی چین به آزمون گذاشته شد. اما فعالیت‌های سازمان همکاری شانگهای فقط محدود به فعالیت‌های نظامی محدود نمی‌شود. یک "بانک توسعه" سازمان همکاری شانگهای - SCO - برای پروژه‌های ساختاری، احتمالاً خطوط لوله (گاز، نفت - م) فرودگاهها و مانند آن، با سرمایه اولیه ۰.۱ میلیارد دلار به کمک چین تاسیس شده، که ۸ میلیارد دلار آن توسط چین تامین می‌شود. ایالات متحده آمریکا هدف SCO را به حق، به عنوان زمینه تضعیف نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکزی می‌داند.<sup>۱۳۰</sup>.

۱۳۰ - ایالات متحده آمریکا در این میان همه پایگاه‌های نظامی ایجاد شده خود را در سوریه سابق در آسیای میانه به غیر از قرقیزستان (جانی که یک پایگاه ایالات متحده، یک پایگاه روسی و یک پایگاه چینی وجود دارند) دوباره از دست داده اند.

جالب توجه همچنین رابطه چین با کشورهای جنوب شرقی - ASEAN - است. این اتحاد در سال ۱۹۶۱ تحت حمایت ایالات متحده و تحت رهبری سو هارتیو فاشیست در اندونزی، و اکنون امپریالیسم ایالات متحده آمریکا از ترس "اثر زنجیره ای - Dominoeffekt" - جنگ با ویتنام علیه کمونیسم در کل وبخصوص "ویتکنگ" و جمهوری خلق چین که امروز متشکل از ویتنام، کامبوج، لاوس، مالزی، برunei، تایلند، سنگاپور، فیلیپین، اندونزی و میانمار است که تقریباً از سال ۲۰۰۰ تکامل چشم-گیری را پیدا کرده بودند. ما به آن اشاره داشتیم که اغلب کشورهای عضو این اتحاد در آن زمان کم و بیش به چین (قبل از همه ساختار صادراتی - به بخش I توجه کنید) وابسته بودند، که سال به سال شدیدتر گردید. چین عضو این اتحاد نیست، اما از سال ۲۰۱۰ یک "مشارکت دولتی" در منطقه آزاد تجاری آسیا+۳ تاسیس شده که چین نیز در آن شرکت دارد. چین یک سری طرح‌های زیرساختی را در مناطق کشورهای آسیای جنوب شرقی در دستورکار دارد و هزینه مالی آنها را اساساً در چارچوب تامین مواد خام یا دیگر منافع - اقتصادی خودش، اما اغلب برای (حداقل در ظاهر) استفاده سایر کشورهای عضو، تامین می‌کند. کشورهای آسیای جنوب شرقی به یک وسیله مهم اقتصادی، ولی در ادامه البته برای نفوذ سیاسی چین در آسیای جنوب شرقی شده‌اند.

چین عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد است. خطوط مشخص سیاست او روشن نیست. نه حتاً "متحдан نزدیکی" چون جمهوری دمکراتیک خلق کره با اطمینان نمی‌توانند به چین تکیه کنند. به طورکلی به نظر می‌رسد سیاست چین بسیار "وابسته به اوضاع" و گاهی مستقیماً در برابر قدرتهای امپریالیستی بزرگ دیگر فرست طبلانه است. این بدون شک بین خاطر است که چین هنوز به شدت برای نفوذ در این مناطق و بدبست آوردن برتری در آنها درگیر بوده و بین خاطر تناسب قوا در بسیاری از این مناطق و کشورها هنوز مشخص نشده‌اند و بین گونه یک سیاست مشخص به سختی شناس پیشرفت دارد. مسلم است که توجه چین به پیشرفت مناطق تحت نفوذ واستحکام تسلط خود است، اما حدود مناطق تحت نفوذ اغلب (هنوز) در جریان است و مناطق تحت نفوذ هنوز واقعاً استحکام نیافتداند. هنگامی که ندانیم آیا بهتر است که از لبی یا مصروف کنیم، شاید هر دوراً امتحان می‌کنیم و به توسعه آن نظاره می‌کنیم. چیزی که از آن نتیجه می‌شود، اغلب یک سیاست بی‌قاعده به نظر می‌آید، اما این طور نیست. اغلب سیاست بی‌اصول نیست، بلکه فقط وضعیت پیچیده است. بین جهت اغلب سیاست‌های حساب-گرایانه متضاد و احتمالاً اغلب "معامله" با کشورهای دیگر، وبخصوص با امپریالیستهای رقیب: "این را به من بد، من در عوض این را به تو می‌دهم". برای مثال رفتار اخیر چین را در مورد لیبی را نمی‌توان به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد: ابتدا مخالفت شدید با اعمال سازمان ملل متحد - ناتو - یا "ماموریتهای" دیگر آن وسیس همراهی غیرفعال در سازمان امنیت سازمان ملل متحد به وسیله رای ممتنع دادن و بالاخره دوباره "نقد" از اینکه در مورد منطقه پراواز من نوع بین شکل نبوده که البته به آن معنا بود. باقیستی در پشت پرده نه تنها بحث‌هایی وجود داشته است، بلکه "معاملاتی" نیز انجام گرفته است.

به بخشی از سیاست مشخص چین در آفریقا دربخش I پرداخته‌ایم. چین بعنوان "دوست" و "شریک" و "همچنین به عنوان کشور توسعه دهنده" وارد می‌شود، از اینجا به منافع کشور مربوطه یا طبقه در قدرت توجه می‌کند و خود دخالت سیاسی مستقیم و بی-مهابانی مانند صندوق بین المللی پول - IMF- و دیگر نهادهای امپریالیستی نمی‌کند، او هیچ شرطی را وابسته به منافع خود و مقررات اقتصادی و سیاسی قائل نمی‌شود (بهرحال درابتدا یک پروژه و دریک همکاری)، این امر مورد پسند صندوق بین المللی پول نیست (هرچند اینجا و آنجا با او همکاری می‌کند، بخصوص هنگامی که پاییند کردنش مفید واقع شود) وغیره، کوتاه و مختصر: خارج از منافع سودبری کوتاه مدت بانکها و صندوقهایش همچنین منافع درازمدت امپریالیستی‌اش را درنظردارد، برای چین نه تنها منافع خصوصی تعدادی از انحصارات، بلکه درمجموع منافع بورژوازی چین مدنظر قرار می‌گیرد، درحالی که برای مثل در سیاست خارجی و نظامی آمریکائیها و یا فرانسویان اغلب خیلی مستقیم دست کنسن‌های هالیبورتون - Halliburton - یا بویگ - Bouygue - بالوره - Bolloré - یا آرو - Areva - را می‌توان دید. چین اساساً بیشتر سیاستی "مکمل" را پیش می‌برد و همچنین از آنچه ای که دولت چین هنوز به نوعی لیبرالیسم چینی خود را اخته نکرده است، قدرت مالی آنرا دارد. از اینجا به نظر می‌رسد که چین از وضعیت بهتری نسبت به رقبای امپریالیستی قرار دارد. این نزد حاکمان کشورهای نو مستعمره وابسته مثبت ارزیابی می‌شود و در عمل - از دید کوتاه مدت! برای آنها بدون منفعت نیست. دیر یا زود مسلم است که کشورهای مربوطه خواهد فهمید که اوضاع از چه قرار است. بسیاری مواقع حتاً موجب اعتراض و شورش کارگران و توده‌های مردم در این کشورها می‌شود. اما در حال حاضر "مدل چینی" احتمالاً در همه جا خیلی خوب عمل می‌کند، اما احياناً دراز مدت، نه چندان خوب.

قابل توجه "غور ملی نوین چینی" است. یک موج عظمت طلبی غیرقابل تصور در کشور در حال خودنمایی است که البته اساس اجتماعی آن انحصارات فاشیستی بورژوازی و نه حتا کم سرمایه داران بهره‌مند شده و "افشار میانی" جدید، هستند. از "همه پرسی" (احتمالاً با همان کیفیت در اینجا، اما بهرحال) نتیجه گرفته می‌شود که اکثریتی از چینی‌ها تصویر می‌کنند که "نفوذ بین‌المللی چین در عرض ۵ سال! با ایالات متحده آمریکا هم‌طراز خواهد گردید". این خیلی پیش‌تر از تاریخ سحرآمیز ۲۰۲۰ که بسیاری از نقشه‌های امپریالیسم چین با آن تنظیم شده است، می‌باشد.

"میراث امپراطوری" چین همه جانبی و به شیوه‌ای پرخاشگر اینه تبلیغ می‌شود. این تدارک برای جنگ و مبارزه برای هژمونی جهانی است. برای مثل "درگیری برسر جزایر" با همسایگان برپایه نقشه‌های دریائی خاندانهای امپراطوری مورد معامله قرار می‌گیرند. این مانند آن است که امروز اتیش ادعای قلمرو خود را درمورد اسلوونی را با نقشه امپراطوری - پادشاهی دوکنشین کراین krain در سال ۱۹۱۴ یا ۱۸۴۸، "به اشغال" خود درآورده باشد. گرچه ژاپن نیز نقشه دریائی امپراطوری خود را دارد.

یک تجدید حیات پرحرارت کفیسیوس‌گرایی. کفیسیوسیسم در سنت چین ریشه عمیق داشته و یک ایدئولوژی بسیار ارتجاعی است، "یک علف هرزه ناهنجار است که باید ریشه کن شود" (ماثو)، که علیه آن در چین سوسیالیستی مبارزه‌ای همه‌جانبه انجام گرفت، درحالی که تمامی جریان‌های رویزیونیستی همیشه سخت در تلاش "اعاده حیثیت از کفیسیوس" بودند (که از خود او در حقیقت هیچ نوشته‌ای به زمان مامتنقل نشده است و بیشتر نمایشگریک ایده ارتجاعی است). کفیسیوس در برگیرنده تمام آن چیزهای ارتجاعی در تاریخ چین برده‌داری، فنودالیسم و استبداد آسیائی است. این همچنین ایدئولوژی "قانون و نظم" و در خدمت پدرسالاری ناهنجار و توجیه شیوه‌های حاکمیت فاشیستی است. بورژوازی چین بی‌جهت فرهنگ امپریالیستی خود را با نام کفیسیوس به پیش نمی‌برد. صدها "موسسه کفیسیوس" (همانند موسسه گوته آلمان، موسسه‌های فرانسوی و یا بسیاری خانه‌های آمریکائی و موسسه وال استریت وغیره) باید فرهنگ و زبان چینی را به همه دنیا منتقل کنند. "به خودی خود"، گذشته از ارتباط و محتوا مشخص، اشکالی ندارد که زبان چینی را بیاموزیم، ولی بر عکس موسسه‌های کفیسیوس در شرایط کنونی (درست همانند دیگر موسسه‌های امپریالیستی‌های رقیب) فرهنگ امپریالیستی خالص است.<sup>۱۳۱</sup>

۱۳۱ - در آسیای جنوب شرقی، تکامل بیشتر به جلو رفته است. اقتصاد قالب چین قدم به قدم همچنین بسوی زبان قالب پیش می‌رود، در این میان هر روز بیشتر فرار دادها نه تنها به واحد پولی چین منعقد می‌شوند، بلکه همچنین به زبان چینی نوشته می‌شوند. بدیل می‌توانست در غیر این صورت انگلیسی باشد، می‌شود گفت. درست است. این نقد به انگلیسی نیست، حتاً نقد به نقش ایجاد شده انگلیسی به عنوان زبان ارتباطات بین‌المللی هم نیست. (تازمانی که اصلاً نتوان با یکدیگر سخن گفت، بهتر است به زبان انگلیسی امتحان کرد). اما این یک اشاره به تقلای زبانی - فرهنگی و زبان چینی است. این همانند انگلیسی است: فرهنگ امپریالیستی، نه بیشتر و نه کمتر.

#### IV. تکامل ناموزون وجهش وار امپریالیسم

لین به آن اشاره کرد و همواره به اثبات رسید که تکامل امپریالیسم، کشورهای جدگانه امپریالیستی، روابط تناسب قوایشان، تضادهای آنها با یکدیگر، ناموزون و چهشوار پیش می‌رود. البته این امروز و همین‌طور برای چین نیز صادق است.

سر آخر در قیاس داشتن برتری جهانی - چین در بسیاری از حوزه‌ها هنوز عقبتر از امپریالیسم آمریکا، از نقطه نظراتی نیز عقب‌تر از ژاپن و اتحادیه اروپا است. ولی از نقطه نظرهای رقبای خود را پشت سرگذارده و یا در حال پشت سرگذاشتن است. از بسیاری نظرهای ژاپن و اتحادیه اروپا را پشت سرگذاشته است. برای مثال قدرت مالی جهانی اش عظیم بوده، نفوذش بر "بازارهای مالی" اما هنوز کم است. برای مثال او دارای ماشین نظامی قدرتمندی است، اما هنوز در سطح جهانی ایجاد نشده است. به خصوص چین در حال حرکت بسیار سریعتر از رقبای خود است. این یک مسابقه جیران عقب‌ماندگی وبالآخره پیشی گرفتن است. اگر این روند با مقابله مستقیم مقابله شود - در چند سال آینده سرعت بیشتری خواهد گرفت.

چین هنگام بیان خصلت اوضاع جهانی، همیشه یک "جهان چندقطبی" نوین را در نظر دارد. همچنین جامطلبانه‌ترین امپریالیستهای اتحادیه اروپا نیز از آن سخن می‌گویند. بدین وسیله مقصود اینست که برتری "تک قطبی" ایالات متحده آمریکا بعداز ۲۰ سال (یا کمی بیشتر<sup>۱۳۲</sup>) به پایان می‌رسد و رقابت میان امپریالیستها به شکل یک ساختار پیچیده، از تعدادی مراکز قدرت، خود را به نمایش می‌گذارند.

۱۳۲- سوسیال امپریالیست شوروی قبل از سال ۱۹۹۰ بعداز شکست در افغانستان، سومالی، اریتره، و نزول موقعیت اش در بسیاری از مناطق آفریقا و آسیا و پوسیلگی در حال رشد سیستم و اقمارش در مقابل امپریالیسم ایالات متحده، اگر نه در حال عقب نشینی، بلکه لاکپشت- وار در حرکت بود.

اما این‌ها مراکز قدرت کاملاً گوناگون، با تکاملی کاملاً متفاوت هستند. چین نه تنها دومین قدرت امپریالیستی، بلکه در حال پیشرفت سریع است، درحالی که اتحادیه اروپا به شدت در تضادهای درونی و بحران خود در حال خفه شدن است.<sup>۱۳۳</sup>.

۱۳۳- فقط تصویر رفت‌انگیزی که اتحادیه اروپا، این اوخر درمورد لبی، یا رکود و سرگنجی درمورد "دیگر اعضاء" در حوزه نظامی از خود نشان داده است (تازجا که مربوط به تدارک جنگ داخلی در داخل نباشد، آنها در حال پیشرفت خوبی هستند). موضع به اندازه‌های زیاد هستند که یک بورژوازی اروپائی بعضی موقع برای پروژه اتحادیه اروپا، دچار وحشت خواهد شد. در اتحادیه اروپا، اتحاد و تضاد، ادغام گرانی و ضد ادغام گرانی وجود دارد. تاکنون کفه ترازو عناصر ادغام گرایانه دست بالا را دارند (هر چند سال ۲۰۱۱ فرست خوبی را نوید نمی‌دهد).

ژاپن از بحران ۲۰ سال پیش خلاصی نیافرته است و خود را به علت پیشروی چین در آسیا، مجبور به تسليح کردن بی‌اندازه همانند زمان جنگ جهانی دوم می‌بیند، روسیه در صحنه بین‌المللی دوباره خود را تاحدودی تثبیت کرده، اما این اوضاع "جهان چندقطبی" مطمئناً چندی ادامه می‌باید، اما نه بدون تغییرات بزرگی که باید از سرگذاراند. چین جایگاه خویش را در میان رقبای امپریالیستش در همه بخشها سریع و هدفمند گسترش داده و در حال حرکت درجهت بدست‌آوری هژمونی جهانی است. این ممکن و احیاناً امکان‌پذیر است که چین در چندین سال آینده رقیب بلا منازع شماره یک امپریالیسم ایالات متحده آمریکا شود.<sup>۱۳۴</sup>

۱۳۴- امپریالیسم چین این هدف را برای خود تا سال ۲۰۲۰ تعیین کرده است. تا آن زمان فکر می‌کند می‌تواند همه شرایط لازمه را ایجاد کند. مسلم است که تعیین سال، بیشتریک معنای سمبولیک دارد، اما بهر حال این اهمیت را پیدا می‌کند که مجموعه‌های از برنامه‌های میان و دراز مدت در حوزه اقتصادی، نظامی و غیره را براین تاریخ شوم هدف‌گیری نماید. لاآفل این بیان مطلبی است که از دیدگاه چین گزار احتمالی از "جهان چندقطبی" به یک "جهان دوقطبی" نوین درگستره نوری قرار ندارد.

اساساً امپریالیسم ایالات متحده و امپریالیست چین هم اکنون یکدیگرا به عنوان رقیب اصلی مبارزه برای تسلط بر جهان، حداقل در آسیا، حتاً بطور فزاینده‌ای در آفریقا می‌بینند. دیر یا زود شاید شرایطی به وجود آید که در آن تضادها بین این دو قدرت امپریالیستی به عنوان مهمترین تضاد درون امپریالیستی، شاید هم حتاً به تضاد اصلی بین رقبای امپریالیستی تبدیل شده که دیگر امپریالیستها باید خود را در وحله اول برپایه این تضاد تعریف کرده و جهتگیری نمایند. مهمترین صحنه رقابت وسپس میدان جنگ بین چین و ایالات متحده آمریکا، آسیا است. این میدان جنگ اما مغوش و پیچیده است. در آنجا بازیگران دیگری نیز وجود دارند، قبل از همه ژاپن و هند، اماحتا روسیه و اتحادیه اروپا نیز منافعی دارند. بایستی بر روی شدت‌یابی تضادهای مابین امپریالیستها در آسیا حساب کرد. اما همچنین می‌تواند با درگیریهای منطقه‌ای در آفریقا<sup>۱۳۵</sup> آغاز گردد، چه با ایالات متحده، چه با فرانسه، چه در سودان، چه در آنگولا یا نیجریه. اما از دید استراتژیک، مسئله اساسی چین، در ابتدا شکستن برتری امپریالیسم ایالات متحده در آسیا است. دیر یا زود در هر صورت برخورد های مستقیم و جنگ میان امپریالیستها به وجود خواهد آمد.

۱۳۵- چین برای مثال احاطه آنگولا یا دست اندازی به منابع نفتی سودان جنوبی را بدون مبارزه به ایالات متحده و اتحادیه اروپا واگذار نخواهد کرد.

پیش روی چین بدون تناقضات ادامه نخواهد یافت. سکه همیشه دو رو دارد. هیچ قدرت امپریالیستی مانند چین قدرت اقتصادی و نظامی وغیره خود را به این سرعت گسترش نمی دهد. هیچکس برای مثال اینهمه نفت را به این سرعت تحت کنترل خود درنمی آورد. اما هیچ کشوری نیز با چنین رشد سریع و نیاز به نفت خام این اندازه با کمبود ذخیره نفتی رو برو نیست. هیچ کشوری مانند چین تسليحات خویش را افزایش نمی دهد، اما هیچ یک از امپریالیستهای رقیب (برای مثال ژاپن) چنین نمی کند. چین در سالهای اخیر سرعتی باور نکردنی را در پیش گرفته است. اما با خود خطر به همراه دارد. همه تحولات با تناقض هم راهند. علاوه بر این روند کلی انباشت و فرآیند توسعه چین تنها یک روند سرمایه داری است، با همه تضادهایی که سرمایه داری دارد است.

تاریخ آرام و یکسان به پیش نمی رود. به طور غیر ارادی، نمونه ژاپن به ذهن می رسد. حتا ژاپن نیز یک بار در سالهای ۱۹۸۰ صعودی غیرقابل توقف را طی کرد. از صنعت خود روسازی تا حوزه بانکی گسترشی باور نکردنی رخ داد و ژاپن به عنوان قدرت (اقتصادی) جهانی شمار یک توصیف گردید. اما در سال ۱۹۹۰ ژاپن دچار یک بحران شد<sup>۱۳۶</sup>.

۱۳۶- اما نمی توانیم این بحران و دلایل آنرا اینجا مورد بررسی قرار دهیم. فقط همین اندازه: دلیل آن تشدید تضادهای درونی پروسه انباشت سرمایه اش بود. شرایط این بحران از طریق یک سیاست اقتصادی خارج شدن از تورم، برداشتن کلیه کنترل های ارزی و متعاقب آن افزایش ارزش بین و تعدادی فاکتورهای دیگر، فراهم شد. یک بند "بیرونی" این بود که کل روند گسترش ژاپن متعادل نبود، بلکه بسیار یکجانبه و تنها بر پایه گسترش اقتصادی بنا گردیده بود، بدون اینکه با سیاست و توسعه نظامی همراه باشد. برخلاف چین، به نظر می رسد که کوشش ژاپن اساساً تسلط اقتصادی و نه بتری طلبی امپریالیستی را هدف قرار داده بود. در آن هنگام ژاپن تقریباً دارای ارتش نبود و از این جهت به قدرت محافظت خویش، ایالات متحده آمریکا وابسته بود. تازه در سالهای اخیر ژاپن، به علت پیش روی چین در آسیا، به شدت در حال تسليح خویش است. پیش روی آن زمان ژاپن با چین امروزی قابل قیاس نیست.

توسعه و روند انباشت سرمایه اش روندی معکوس گرفت: سالهای پی در پی رکود، عقب نشینی از بازارهای جهانی. ژاپن تا امروز از این بحران خلاصی نیافته است. البته امپریالیسم چین امروزی را با ژاپن آن سالها نمی توان مقایسه کرد. امپریالیسم چین در جبهه وسیع تری از ژاپن آن زمان عمل می کند. اما در مثال ژاپن می توان دید که چگونه می تواند سرعت شکوه و جلای امپریالیستی رنگ بیازد.

هیچکس نمی تواند آینده را پیش بینی کند. توسعه می تواند به طور ناگهانی سرعت بگیرد و چین می تواند بسیار سریع مناطق جدیدی را تصاحب کند. اما چین می تواند دچار ضربات شدیدی نیز شود. چه از طریق تشدید تضادهای درونی در انباشت سرمایه اش، چه از طریق انقباض زودرس بیش از حد نخادر و قدرت اش (چیزی که گویا تاکنون توانسته است از آن جلوگیری به عمل آورد)، چه از طریق بروز سخت مبارزه طبقاتی در داخل، چه از طریق مبارزه تدافعی طبقه کارگر جهانی و خلقهای تحت ستم علیه توسعه چین<sup>۱۳۷</sup>.

۱۳۷- هیچکس برای مثال در شرایط کنونی نمی داند که سورش و قیامها در شمال آفریقا و در شبے جزیره عربی چگونه گسترش می یابند و چه سرنوشتی خواهد یافت. مسلم است که این می تواند به جای جانی قدرت مایبن امپریالیستها (و در بین این حالت اینجا و آنجا به بیرون راندن آنها) منجر شود. کسی نمی داند که کدام امپریالیست از چنین تحولی نسبتاً ضعیف و کدام نسبتاً قوی بیرون می آید.

دریک بحران شدید جدید و احتمالاً حتاً عمیق تر مالی و اقتصادی، چین دوباره و شاید شدیدتر به بحران دچار شود، اما به احتمال زیاد از آن ملایمتر از دیگران بیرون خواهد آمد و شاید از این بحران حتاً بتواند سود نسبی ببرد. مبارزه طبقاتی در چین از یکی دو سال پیش به شدت در حال رشد است - این می تواند در کوتاه و یا درازمدت به "مدل چینی" ضربات سختی وارد کند و جاه طلبی امپریالیستی او را تضعیف کند. چین همچنین می تواند "زود" به یک جنگ ویا وضعیت شبه جنگی (برای مثال با محاصره دریائی) کشانده شود و بدین وسیله دچار ضربه مهلكی گردد. می تواند در مورد مسئله تایوان اگر "شیوه" حمله به تایوان در دستور کار باشد، با محاسبه غلط، دریک درگیری غیرمنتظره با قدرت نظامی مرکز ایالات متحده، دچار مشکل گردد. همچنین تکامل رقبای امپریالیستی را نمی توان پیش بینی کرد، قبل از همه اینکه نمی توان پیش بینی کرد که آیا امپریالیست های فرانسوی و آلمانی قادر خواهند بود با کمک اتحادیه اروپا بلوکی را ایجاد کنند که دارای چنان قدرتی باشند که بتوانند حتاً در حوزه نظامی در مقابل ایالات متحده آمریکا و چین مستقلان عمل کنند. هیچ کس نمی تواند آینده را پیش بینی کند. اما روشن است که یک دوران متلاطم،

اختلالات، تغییرات ناگهانی و درگیریهای شدید در پیش است. همانگونه که یک ضرب المثل چینی می‌گوید: هنگامی که در کوه رعد و برق می‌زند، باد صداش را به شهرمی‌رساند."

ماباید تغییرات در صحنه نبرد امپریالیستها را دقیقاً تجزیه و تحلیل کنیم. مابایستی چشمان خود را باز نگاه داریم و بیدار باشیم. ما نبایستی تصاویر و عقاید تکراری را قبول کنیم. این ارزیابی هم برای امپریالیسم آمریکا که دیگر آنگونه‌ای نیست که در ۲۰ سال گذشته بود و هم برای امپریالیسم چین که جدیداً وارد صحنه شده است، صادق است. مابایستی همچنین تکامل تضادهای اتحادیه اروپا را نیز دائمًا مورد تجزیه و تحلیل قراردهیم، ما مجاز نیستیم که ژاپن و روسیه را نیز فراموش کنیم، ما باید همچنین توسعه برتری طلبانه منطقه‌ای کشورهایی نظیر هندوستان و برزیل<sup>۱۳۸</sup> (وبویژه حنا اتحادهای امپریالیستی مثل آنچه که فعلاً به آسیا مربوط می‌شود که یک محور محکم بین آمریکا و هندوستان ایجاد نموده است)، از چشم دور بداریم.

۱۳۸ - مسلم است که اینها نیز گرایشی‌ای امپریالیستی خود را بروز مریدند. سوال این است که آیا و چه زمانی این گرایشها یک بیان روشن امپریالیستی می‌باشد. به نظر ما در حال حاضر هندوستان و برزیل - بر عکس چین - هنوز نه از یک امپریالیسم قوام یافته، اما قطعاً با هژمونیسم منطقه‌ای و جاه طلبی جهانی می‌توان سخن گفت. جاه طلبی جهانی آنها اما، در مقایسه با پتانسیل و ظرفیت‌های چین، بسیار ناچیز است. آنها بسیار از چین عقب‌تر هستند (و در نگاهی دقیق همواره عقب می‌مانند). همچنین کشورهای BRIC - برزیل، روسیه، هندوستان و چین (و BRIC بعد از افریقای جنوبی) بیش از آنچه هستند جلوگیر می‌گردند؛ بدون چین وزن جهانی آن از بین می‌رود. اما با ارزش خواهد بود، یک تجزیه و تحلیل همگون، آنگونه که اینجا ما در مورد چین انجام داده‌ایم، همچنین برای این دو به ترتیب بالا انجام دهیم. و بی‌تر دید بایستی تکامل بعدی با دقت نبایل شود.

هرچه مقام چین در رقابت امپریالیستی قوی‌تر باشد، به همان اندازه نیز نقش مهمتری در زنجیره امپریالیسم جهانی علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم بازی می‌کند. ما باید خود را برای آن آماده کنیم. ما، طبقه کارگر جهانی و خلقهای تحت ستم، در آینده درگیری‌های سختی با امپریالیسم چین خواهیم داشت. قبل از همه در آسیا، اما نه تنها آنجا. تعدادی از آنها را تابه حال داشته‌ایم، همچنین در عمل، برای مثال در پرپرو یا در زامبیا یا نیجریه، اما همه آنها هنوز در چارچوب محدودی انجام گرفته‌اند. اگر اوضاع به همین شکل پیش رود، آنگونه که امروز است، در بخش‌هایی از کره زمین، که بسیار فراتر از محدوده چین در سطح جهانی - چین دشمن اصلی طبقه کارگر خلقهای تحت ستم خواهد شد. اگر در آینده این تکامل از دید پنهان بماند، این برای طبقه کارگر جهانی فاجعه بار خواهد بود.<sup>۱۳۹</sup>

۱۳۹ - همانگونه که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نقش سوسیال امپریالیسم شوروی تشخیص داده نشد و یا به موقع تشخیص داده نشد، فاجعه باریود. امروز دهها جنبش ملی آزادیخواهی به قهقهه رفته و در حال به قهقهه رفتن در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا که می‌توانست خود را در راه انقلاب سوسیالیستی تکامل دهنده، مدرکی برای آن است. سوسیال امپریالیسم شوروی تنها عامل برای این احتباط نبود، حتاً فاکتور تعیین‌کننده نیز نبود، بلکه فاکتور مهمی بود، عوامل درونی تعیین کننده هستند.

## V. چند نکته پایانی

### بورژوازی آمریکائی و اروپائی در تزلزل

„Denn das Schöne ist nichts als des Schrecklichen Anfang, den wir noch grade ertragen, und wir bewundern es so, weil es gelassen verschämt, uns zu zerstören.“

درواقع این سطور از ریلکه - Rilke -<sup>۱۴۰</sup> ترس خرد بورژوازی آن‌زمان، هنگام از هم پاشی سلطنت هابسبورگ را منعکس می‌کند، ولی به نظر می‌رسد که روحیات بورژوازی غربی‌ای را توصیف می‌کند که در کشمکش، تحسین، شگفتی و نفرت از "ازدهای چینی" ایستاده است.

۱۴۰ - این شاعر اتریشی که معمولاً خلیلی از واقعیت "بدور" بود، ضمن اینکه آنچه که از او انتظار نمی‌رفت، هنگام مبارزه برای جمهوری شوروئی مونیخ ۱۹۱۱ در کنار انقلابیون ایستاد و خانه خود در مونیخ را بعنوان ایستگاه کمک‌های درمانی در خدمت انقلابیون زخمی قرار داد و از طریق امید به فرار سین "دوران جدید" خود را بسیار "آزاد" حس می‌کرد، به انجام رساند.

بورژوازی غربی نسبتاً به این و آن سوکشیده می‌شود. از یک طرف به او ارج گذارده و احتیاج به چین دارد و از طرف دیگر از آن وحشت دارد. از یک طرف رئیس کنسلن باشور و شوق بروی کشاله ران می‌کوبد، از طرف دیگر کمیسر اتحادیه اروپا او تینگر - Öttinger - به تازگی (باید اعتراف کرد نادانی نسبتاً مسیحی - غربی) نتیجه می‌گیرد: "چین اروپا را می‌خرد و ما روح خود را

می فروشیم." از یک طرف چین "لکوموتیو اقتصادی" است، یک بازار بزرگ فروش، یک میدان ممکن سرمایه گذاری سودآور است و از طرف دیگریک رقب که قدرت اقتصادی و سیاسی اش به سرعت در حال رشد است و روابط قدرت امپریالیستی را به چالش می کشد. روند رقابت امپریالیستی اینگونه است، این به معنی "تکامل ناموزون و جهش وار امپریالیسم" است.

ما نمی خواهیم خود را بیش از این با "تجزیه تحلیل" امپریالیسم غربی و همچنین تبلیغات "ساختگی" درباره و علیه چین، مشغول کنیم. فقط یک مطلب (ما مسئله را به گونه ای دیگر نسبت به بعضی از کمونیستهای دیگرمی بینیم): تبلیغات "ضد کمونیستی" غربی علیه چین را لوازمی بسیار نامناسب می دانیم. این به خوبی تنفر عظمت طلبانه و راسیستی را که همچنین میان رقبای امپریالیستی بهتر قابل چشم پوشی نیست، تکمیل می کند. اما اینکه "کمونیسم همچنان چون گذشته هدف حزب کمونیست چین (می باشد)"، احیانا و یکی پیدیا نیز دیگر خود به آن واقعا، باور ندارد. آنها فقط می توانند اشاره به استنمار، ستم، تخریب محیط زیست و غیره در چین به تحریک علیه کمونیسم ادعائی در آنجا باشد که در درازمدت نفسی بازی نمی کند. تنها از نقطه نظر تکامل علل ذهنی مبارزه طبقاتی خوب است و بد نیست که همه نقابهای "سوسیالیستی" اقتاده باشد و سرمایه داری و امپریالیسم نه تنها در روسیه، بلکه همچنین در چین به روشنی آنگونه که هستند، به جلوی صحنه بیایند. هنگامی که درسالهای ۱۹۹۰ روسیه از مدتها پیش شهر طلائی - الدراو - سرمایه مالی جهانی بود، ما می توانستیم در خیابان ها "برو به روسیه!" معروف را بشنویم، حتا زمانی که علیه روسیه، برای مثال علیه تهاجم به افغانستان، تظاهرات می شد. دیر یازود در این رابطه هم به اجبار جبهه گیری ها، حتا اگر احیانا هنوز هم عکس مأثر در پیکن آویزان باشد، روشن خواهد شد.

### ارزیابی ما از توسعه چین درسالهای اخیر

مسئله بهر حال هرگز بر سرنقش ارجاعی، سلطه‌گرایی (چین امپریالیستی در منطقه، اینجا و آنجا و همچنین در دیگر مناطق جهان، مشخصا در آفریقا یا آسیای مرکزی)، نیست، این محتوا به هیچ وجه مورد سوال نبود. سوال این بود که آیا چین اکنون به معنای واقعی کلمه (همچنین اقتصادی) یک قدرت امپریالیستی گردیده است. با تمامی عوایقی که برای مسائل سیاسی به همراه خواهد داشت. درسالهای اخیر ارزیابی ما از چین به عنوان ارجاعی در منطقه یا نقاطی برتری طلبانه، ولی هنوز با محتوای سخت عملکرد امپریالیستی بود که دیگر با واقعیت سازگار نبود. ما می بایستی خیلی پیشتر در ارزیابی خود تجدیدنظر می کردیم.

از طرف دیگر ما هنوز هم این موضع گیری را که عده ای براین اعتقاد هستند که چین در سال ۱۹۷۶ به یکباره امپریالیستی شد (یا این که اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۳ یا ۱۹۵۶ به یکباره امپریالیستی شد)، نادرست ارزیابی می کنیم و آن را خلاف ارزیابی مشخص از شرایط مشخص می دانیم. مسلم است که چین همیشه یک کشور بزرگ بود. هنگامی که یک کشور رویزیونیستی و سرمایه داری می شود، امکان امپریالیستی شدنش وجود دارد. از اینجا از سال ۱۹۷۶ بالقوه امپریالیستی است. اما روسیه برای مثال راه دیگری رفت (هر چند مسلم امکان بالقوه امپریالیستی شدنش در سال ۱۹۹۰ ناپذید نشد، همان گونه نیز که آلمان بعداز ۱۹۱۸ یا ۱۹۴۵ امکان امپریالیستی شدنش ناپذید نشد) و در زمان گوریاچف و یلتسین تحت انقیاد امپریالیستهای غربی درآمد. روسیه سپس البته نه در رابطه با سرمایه داری، بلکه در رابطه با "وظیفه خود" و تحت فرمان برداری از ایالات متحده، سکان را بدست گرفت، ولی مدت هاست که در صدد است تکامل خانمان برانداز دهه های اخیر را جبران کرده و دویاره خود را در نقش یک امپریالیست "همسان قواره اش" بالا بکشد. یک تکامل مشابه با تکامل اقتصادی نازل تر در چین می توانست اورا به شراثیب نومستعمراتی بکشاند. بنابراین نمی توان ادعا کرد که تصرف قدرت دولتی توسط رویزیونیستها در سال ۱۹۷۶ و همراه آن پیروزی سرمایه داری خود به خود به معنی امپریالیستی شدن چین است. اما نسبتا به سرعت آشکار شد که این تنها کوشش بورژوازی چین نبود، بلکه راهی که می تواند برود و خواهد پیمود، اورا از سرنوشت تنزل به رتبه نومستعمره شدن نجات داده است.

حدودا از سال ۲۰۰۰ قابل رویت بود که چین به انقیاد نومستعمراتی در نیامده و نخواهد آمد. اما ما هنوز مدهوش "تهاجم" سرمایه داری غرب به طرف چین بودیم. تقریبا از سال ۲۰۰۵ نشانه هایی در جهت گیری امپریالیستی می بایستی به روشنی قابل رویت بوده باشد (هر چند اگر اغلب در به تا خیر افتادن قابل توجهی در ارتباط با داده ها یا کمبود داده های با کیفیت مشکل واقعی را به نمایش می گذاشت!). با همه اینها اینگونه بود که آنچه را که ما امروز تجزیه تحلیل می کنیم، خود را تازه در چندین سال اخیر و بعضی ها در سال اخیر نمایان گردیده اند. صدور سرمایه درسالهای اخیر به درستی اوچ گرفته اند. اغلب وسایل سرمایه گذاریهای مستقیم چین در خارج درسالهای اخیر انجام گرفته اند. تغییر سازماندهی امپریالیستی صنایع چین و بخش های بانکی درسالهای اخیر انجام پذیرفته اند. تهاجم جهت گیری سیاست نظامی امپریالیستی نیز درسالهای اخیر رخ داده اند.

اگر این تکامل در درجه اول فقط از زاویه دید اروپائی مورد توجه قرار گیرد که ما انجام داده‌ایم، نگاهی واژگونه است که به این شکل اضافه می‌شود. برای ما در وحله اول دشمن اصلی، بورژوازی خودی است. اینگونه برای ما مدنّهای طولانی و با دلایلی قاطع! - تلاش‌های امپریالیستی، "خودی" در مقابل چین و نه در درجه اول تلاش‌های چین امپریالیستی، مکان اصلی را اشغال می‌کرد. صدور سرمایه "خودی" به چین برای ما مهمتر از صدور سرمایه چین به ایالات متحده آمریکا و اروپا به نظر می‌رسید. امروز این سوالها دوباره در رابطه‌ای درست قرار گرفته‌اند.

در این صورت، درسالهای اخیر به‌حال شکل گیری و تقویت امپریالیسم چین غیرقابل چشمپوشی است. ما بخصوص از سال ۲۰۰۹ در این باره بحث کرده‌ایم، اما ما نه فقط در مردم "از زیابی" به بحث پرداخته‌ایم، بلکه به کار تحقیقی واقعی نیز پرداخته‌ایم، کاری که متأسفانه در جنبش کمونیستی در مردم بسیاری از مسائل اغلب این کمبود را حس می‌کنیم. اکنون ما این بررسی را ارائه می‌دهیم. ما به انتقاد از خود روش و بیرونی، یعنی از دید امروزیمان - از ازدست دادن فرصت و دیرکرد طولانی، می‌نشینیم. اما ما این انتقاد از خود را با یک تحلیل دقیق و قابل درک (و از آن‌جا مشخصاً قابل نقد) از وضعیت واقعی ارائه می‌دهیم. درباره ادعاهای ساده که آیا صرف‌داشت یا غلط هستند و درباره بخش‌های داده‌ها می‌توان بسیار و طولانی به بحث پرداخت، اما نمی‌تواند ما را هیچگاه حتاً یک ساختی‌مان بخلو سوق دهد.

#### خلاصه

در چین امپریالیسم سلطه دارد و امپریالیسم چین برای یک موقعیت برتری طلبانه جهانی تلاش می‌کند. همه ضوابط لینینی امپریالیسم صادق هستند:

- انحصار وبالاترین درجه انحصار در صنعت - تجارت - و سرمایه‌پولی؛
- گرفتاری انحصارات صنعتی، تجارت و بانکها تقسیم آنها در بین خود و دستگاه دولتی، که در آن محدودیت بخواه همچنان شکل یک انحصار دولتی دارد و قدرت دولتی منافع این انحصارها واباشت سرمایه داری را تامین کرده و کاملاً زیرکنترل آنها قرار دارد؛
- ادغام سرمایه مالی و صنعتی و ایجاد الیگارشی (مالی) سرمایه داری دولتی بوروکراتیک بعنوان هسته‌ای که مشخصاً خودش با عناصر سرمایه داری خصوصی ایجاد می‌سازد؛
- جلوه دادن صدور سرمایه به عنوان یک عنصر استراتژیک توسعه اقتصادی و ابعاد وسیع آن؛
- "جهانی گرایی" سرمایه مالی چینی و تاسیس انحصاراتی که در سطح جهانی عمل می‌کنند، نفوذ و محدود کردن دیگر انحصارات جهانی؛
- ورود به مبارزه بر سر مناطق تحت نفوذ مستعمره‌های جدید و نو مستعمرات، جهت گیری برای ایجاد موقعیت برتری طلبانه. به این‌ها یا در خدمت این‌ها باید اضافه نمود؛
- ساختن یک قدرت نظامی امپریالیستی مناسب و تدارک جنگی مناسب و همچنین
- طراحی یک سیاست دیپلماسی امپریالیستی.
- امپریالیسم چین تجاوزگر و خطرناک است، اما همچنین برای اولانند زمان مائوتسونگ در رابطه با امپریالیسم آمریکا، سخن او صدق می‌کند: همچنین امپریالیسم چین یک بیرونی واقعی است و در عین حال ببری کاغذی است. او یک شاخه سربرآورده‌ای که به وسیله بسیاری درک نشده و دست کم گرفته شده است، می‌باشد. اما دیر یا زود طبقه کارگر جهانی و خلق‌های تحت ستم از آن آگاهی یافته و به مبارزه علیه او برخواهد خواست. این مبارزه در تعدادی از کشورها آغاز شده است و به زودی وسعت خواهد گرفت. همچنین با امپریالیسم چین نیز مبارزه صورت خواهد گرفت و سرنگون خواهد شد.

(آوریل ۲۰۱۱)

فهرست نام اختصاری بخش مالی

بانک خلق چین (PBC) / Peoples Bank of China  
بانک توسعه چین (CDB) / China Development Bank  
بانک صادرات واردات چین (EXIM) / Export Import Bank of China  
بنک کشاورزی چین (ADBC) / Agricultural Development Bank of China  
بانک صنعتی و مالی چین (ICBC) / Industrial and Commercial Bank of China  
بانک چین (BOC) / Bank of China  
بانک ساخت و ساز چین (CCB) / China Construction Bank  
بانک کشاورزی چین (ABC) / Agricultural Bank of China  
بانک سرمایه گذاری شرکتی چین (CIC) / China Investment Corporation  
صندوق توسعه چین (CADF) / China Development Fund